



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

# آلبرت کاستگر خان مهندس باشی

(گزارش‌ها، سفرنامه‌ها و اسناد آلبرت کاستگر خان

مهندس راهسازی اتریشی دوره ناصرالدین شاه)

۱۲۷۷-۱۳۰۷ هـ ق / ۱۸۸۹-۱۸۶۰ م

www.tab.ir  
www.tab.ir



مهدی وزینی افضل

(عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه جیرفت)

علی ابوالقاسمی

# آکبرت کا سنگر خانہ مہند سر باشر

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

گزارش ها، سفر نامہ ها و اسناد آکبرت کا سنگر خانہ

مہند سر راہ سازی (ترتیب دورہ ناصر اللہ منیر شاہ)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# آلبرت کاستگرخان مهندس باشی

(گزارش‌ها، سفرنامه‌ها و اسناد آلبرت کاستگرخان  
مهندس راه‌سازی اتریشی دوره ناصرالدین شاه)

تالیف، ترجمه، تصحیح:

دکتر مهدی وزینی افضل، علی ابوالقاسمی

سرشناسه	: وزینی افضل، مهدی، ۱۳۶۴-
عنوان و نام پدیدآور	: آلبرت کاستگرخان مهندس باشی: گزارش‌ها، سفرنامه‌ها و اسناد آلبرت کاستگرخان مهندس راه‌سازی
اتریشی دوره ناصرالدین‌شاه /	: تالیف، ترجمه، تصحیح مهدی وزینی افضل، علی ابوالقاسمی.
مشخصات نشر	: جیرفت: دانشگاه جیرفت، انتشارات، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۱۹ ص.: عکس.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۴۷۵-۷-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۰۷ - ۲۱۲.
یادداشت	: نمایه.
عنوان دیگر	: گزارش‌ها، سفرنامه‌ها و اسناد آلبرت کاستگرخان مهندس راه‌سازی اتریشی دوره ناصرالدین‌شاه.
موضوع	: کاستگر، آلبرت -- سفرها -- ایران -- خاطرات
موضوع	: مهندسان عمران -- اتریش -- خاطرات
موضوع	: Diaries -- Austria -- Civil engineers
موضوع	: سفرنامه‌های اتریشی -- قرن ۱۹م.
موضوع	: 19th century -- Austrian -- Travelers' writings
موضوع	: راه‌سازی -- ایران -- کارکنان -- سرک‌نظامه
موضوع	: Biography -- Employees -- Iran -- Design and construction -- Roads
موضوع	: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. -- بنیاد و مدارک
موضوع	: Sources -- Qajars, 1779 - 1925 -- History -- Iran
شناسه افزوده	: ابوالقاسمی، علی، ۱۳۶۳-
شناسه افزوده	: دانشگاه جیرفت، انتشارات
رده بندی کنگره	: TA۱۴۰
رده بندی دیویی	: ۶۲۴/۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۹۷۰۸۵۰

### آلبرت کاستگرخان مهندس باشی (گزارش‌ها، سفرنامه‌ها و اسناد آلبرت کاستگرخان

مهندس راه سازی اتریشی دوره ناصرالدین شاه)

• مولفین: دکتر مهدی وزینی افضل، علی ابوالقاسمی

• نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۸

• شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

• طراح جلد: فاطمه نوروزی

• لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نگار اصفهان

• صفحه آرا: امیر نیکبخت

• شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۴۷۵-۷-۶

قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: جیرفت، کیلومتر ۸ جاده بندرعباس، دانشگاه جیرفت

تلفن: ۰۳۴-۴۳۳۴۷۰۶۱، شماره: ۰۳۴-۴۳۳۴۷۰۶۵

**تقدیم به:**

**شهدای راه و راه‌سازی**

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فهرست مطالب

۱۱	بخش اول: توضیحات کلی کتاب
۱۲	پیشگفتار
۱۴	درباره کتاب
۱۴	بخش اول کتاب
۱۵	بخش دوم کتاب
۱۷	بخش سوم کتاب
۱۸	تصویر شماره ۱: کاستگرخان در لباس نظامی
۱۹	معرفی کاستگرخان
۲۰	دوران حضور در اتریش و استخدام در ایران
۲۳	اولین پروژه‌های کاستگرخان در ایران
۲۵	اولین طرح‌های راه‌سازی شوسه کاستگرخان در ایران
۲۸	ساخت راه شوسه مازندران
۳۱	استخدام در وزارت جنگ و ماموریت بلوچستان
۳۵	توسعه راه شوسه مشهد به قوچان
۳۹	بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان
۴۰	فصل اول: سفرنامه «سفری به ایالات شمالی ایران»
۴۰	حرکت از تهران تا فیروزکوه
۴۲	فیروزکوه
۴۳	سوادکوه
۴۶	ساری
۴۸	اشرف
۵۲	استرآباد
۵۵	بازگشت به تهران
۶۱	فصل دوم: سفرنامه «سفری از تهران به بلوچستان»
۶۱	شروع سفر از تهران به قم
۶۸	ورود به قم
۷۱	از قم به کاشان
۷۳	از کاشان به اردستان



۷۵	از اردستان به نائین
۷۷	از نائین به یزد
۸۳	از یزد به کرمان
۸۷	از کرمان به ماهان
۸۹	از ماهان به بم
۹۱	بم
۹۶	از بم به بمپور
۱۰۲	بمپور
۱۰۶	از بمپور به دورترین مرزهای شرقی
۱۱۴	سفر بازگشت به تهران
۱۲۳	<b>بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان</b>
۱۲۴	<b>فصل اول: نسخه سنگی «قانون مشق نظامی»</b>
۱۲۵	فصل اول: در تعلیم سرباز فردا فرد
۱۲۵	فقره اول: قواعد کلیه
۱۲۵	خبردار
۱۲۶	فقره دوم: در وضع ایستادن سرباز
۱۲۷	فقره سیم: در حرکت سه
۱۲۸	فقره چهارم: در گردانیدن تن
۱۲۸	فقره پنجم: در حرکت پیش و به پهلو و به عقب
۱۳۵	فقره ششم: در نظام دادن
۱۳۵	فقره هفتم: در مشق تفنگ
۱۳۶	فقره هشتم: در استعمال تفنگ در وقت تیراندازی
۱۴۳	فقره نهم: در مشق مخیرانی سرباز
۱۴۸	فقره دهم: در سلام و احترام نظامی
۱۴۹	فقره یازدهم: در وضع ایستادن طبل و شیورچی و موزیکانچی
۱۵۰	فقره دوازدهم: در وضع ایستادن سرباز مهندس پیاده
۱۵۱	<b>فصل دوم: اسناد آرشیوی مربوط به کاستگرخان</b>
۱۵۱	سازمان اسناد تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران (استادوخ)
	سند شماره ۱: سواد قرارنامه میان حسین خان سپهسالار و کاستگرخان سرتیپ برای استخدام در وزارت امور خارجه و وزارت جنگ
۱۵۲	
۱۵۴	سند شماره ۲: قرارنامه استخدام کاستگر به عنوان مهندس در وزارت امور خارجه در ۵ ماده
	سند شماره ۳: قرارداد استخدام آلبرت کاستیگر به عنوان مهندس تلگراف در وزارت جنگ ایران و تضمین پرداخت حقوق وی از سوی کامران میرزا نایب السلطنه (سند به زبان فرانسه)
۱۵۶	
۱۵۷	سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)

## فهرست مطالب / ۹

- سند شماره ۴: درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت اعطای ترفیع و درجه سرهنگی به همکاری محمدحسین میرزای مهندس ..... ۱۵۸
- سند شماره ۵: درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت دریافت ترفیع و منصب امیرتومانی ..... ۱۶۰
- سند شماره ۶: برات امین السلطان به کاستگرخان جهت نقشه کشی راه شوسه آذربایجان ..... ۱۶۲
- سند شماره ۷: درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت اعطای درجه جدید نظامی از سرتیپ اولی به امیرتومانی ..... ۱۶۴
- سند شماره ۸: درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت افزایش بودجه راه شوسه قوچان، ترفیع درجه به خود و همکاری محمدحسین میرزا مهندس ..... ۱۶۶
- سند شماره ۹: گزارش زین العابدین مهندس از پیشرفت کار شوسه قوچان و نقش کاستگرخان در این راه ..... ۱۶۸
- سند شماره ۱۰: گزارش زین العابدین مهندس از تعیین خط راه شوسه قوچان و عملکرد کاستگرخان ..... ۱۷۰
- سند شماره ۱۱: گزارش زین العابدین مهندس از درخواست کاستگرخان مبنی بر واگذاری تنخواه راه قوچان به او ..... ۱۷۲
- سند شماره ۱۲: گزارش زین العابدین مهندس از پیشرفت کار شوسه قوچان به سرپرستی کاستگرخان و مرتب بودن اوضاع ..... ۱۷۴
- سند شماره ۱۳: گزارش زین العابدین مهندس از عملکرد کاستگرخان در راه سازی قوچان ..... ۱۷۶
- سند شماره ۱۴: گزارش زین العابدین مهندس از شروع کار راه شوسه قوچان و اطمینان از پرداخت ها به کاستگرخان و دیگران ..... ۱۷۸
- سند شماره ۱۵: گزارش زین العابدین مهندس از عملکرد کاستگرخان در شوسه کردن راه قوچان و لیست اعضای ناظر بر این راه ..... ۱۸۰
- سند شماره ۱۶: گزارش زین العابدین مهندس از اقدامات کاستگرخان و مهندسین همراه در راه شوسه قوچان ..... ۱۸۲
- سند شماره ۱۷: گزارش زین العابدین مهندس از اقدامات کاستگرخان در شوسه راه قوچان و خرید زمین هایی در طول مسیر ساخت راه ..... ۱۸۴
- سند شماره ۱۸: گزارش زین العابدین مهندس از توقف ساخت راه شوسه قوچان به علت بارندگی و برگشت کاستگرخان و مهندسین همراه به مشهد ..... ۱۸۶
- سند شماره ۱۹: گزارش زین العابدین مهندس از اختلافش با کاستگرخان بر سر مسائل مالی ..... ۱۸۸
- سند شماره ۲۰: گزارش زین العابدین مهندس از شروع ساخت راه شوسه قوچان توسط کاستگرخان از دروازه بالا خیابان مشهد ..... ۱۹۰
- سند شماره ۲۱: دستور واگذاری مدیریت ساخت راه شوسه قوچان به ملک التجار ..... ۱۹۲

## پیوست ..... ۱۹۵

### تصاویر ..... ۱۹۶

- تصویر شماره ۲: آلبرت کاستگر در نوجوانی ..... ۱۹۶
- تصویر شماره ۳: آلبرت کاستگر در جوانی ..... ۱۹۷
- تصویر شماره ۴: کاستگرخان در لباس نظامی ایرانی در هنگام سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا ..... ۱۹۸
- تصویر شماره ۵: ناصرالدین شاه و درباریان در سفر دوم به اروپا ..... ۱۹۹
- تصویر شماره ۶: دیدار ناصرالدین شاه با جوزف اول امپراطور اتریش در نمایشگاه بین المللی وین ..... ۲۰۰

- تصویر شماره ۷: کاستگرخان در اتریش سال ۱۸۷۸م / ۱۲۹۵هـ.ق. .... ۲۰۱
- تصویر شماره ۸: کاستگرخان بعد از بازگشت از ایران ..... ۲۰۲
- تصویر شماره ۹: مقبره کاستگرخان در بازن سوئیس ..... ۲۰۳
- تصویر شماره ۱۰: نقشه سفر کاستگرخان به ایران و برگشت به اتریش ..... ۲۰۴
- تصویر شماره ۱۱: نقشه مسافرت کاستگرخان در ایران و طرح های جاده سازی او ..... ۲۰۵
- تصویر شماره ۱۲: مهر کاستگرخان با عبارت: «آلبرت کاستگرخان مهندس باشی و سرتیپ اول دولت علیه ایران» ..... ۲۰۵
- تصویر شماره ۱۳: صفحه اول نسخه چاپی «قانون مشق نظامی» ..... ۲۰۶
- فهرست منابع و مآخذ** ..... ۲۰۷
- سازمان اسناد وزارت امور خارجه (استادوخ) ..... ۲۰۷
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما) ..... ۲۰۷
- نسخه های خطی ..... ۲۰۹
- منابع مطالعاتی ..... ۲۰۹
- مقالات ..... ۲۱۲
- منابع لاتین ..... ۲۱۲
- نمایه** ..... ۲۱۴



پیش لولہ  
توضیحات کلی کتاب

## پیشگفتار

در دوره قاجار، اروپاییان زیادی با اهداف مختلف به ایران سفر کردند و برخی از آنها، آثاری از خود به جا گذاشته‌اند. در این بین کاستگرخان مهندس اتریشی جایگاه ویژه‌ای دارد زیرا او به عنوان اولین مهندس راه‌سازی به استخدام دولت ایران در زمان ناصرالدین‌شاه در آمد. در مورد این مهندس، در پژوهش‌های ایرانی، آثار چندانی نبود و تنها فریدون آدمیت در کتاب «اندیشه ترقی» یک گزارش بسیار کوتاه از او آورده بود. در هنگام پژوهش و تحقیق در مورد کاستگرخان، سه گزارش او در مورد ایران به دست آمد که نه تنها ترجمه نشده بودند، بلکه هیچ نشانی از این آثار در کتب و مقاله‌های فارسی وجود نداشت. همچنین اسناد بسیاری از کاستگرخان در «سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران» و «مرکز اسناد تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران» وجود داشت که کمتر ارجاعی به آنها شده بود. بنابراین بررسی کارنامه و ترجمه آثار آلبرت کاستگرخان، می‌توانست برگی از تاریخ ایران را روشنتر سازد و کمکی هر چند کوچک به مطالعات ایرانشناسی کند.

ترجمه آثار کاستگر خان و تصحیح و بازخوانی مربوط به او، حدود دو سال زمان برد. احتمالاً اسناد و مدارک آرشیوی در سازمان‌های اسناد خارج از ایران به خصوص اتریش در مورد کاستگرخان وجود دارد که فعلاً دسترسی به آنها ممکن نشد. امیدواریم در آینده پژوهشگران دیگر، این اسناد را نیز به فارسی ترجمه و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند. جا دارد از همکاران و دوستانی که در این مسیر کمک شایانی به پیشبرد این تحقیق کردند

بخش اول: توضیحات کلی کتاب / ۱۳

صمیمانه تشکر کنیم. از دوستان عزیزمان دکتر مطلب مطلبی، دکتر صباح خسروی و دکتر امین محمدی در سازمان اسناد کتابخانه ملی ایران که اسناد مربوط به کاستگرخان را در اختیار محققین قرار دادند بسیار سپاسگزاریم. در بسیاری از مواقع کلمات و یا اعدادی در این اسناد وجود داشت که خواندن آنها بسیار پرمشقت بود و اگر این دوستان عزیز بی ادعا ولی پرتوان و جوان با آن تجربه مثال زدنی نبودند، خواندن کامل اسناد غیرممکن به نظر می‌رسید.

همچنین از دوست بزرگوارمان دکتر صباح قنبری که کتاب «سفرنامه بلوچستان» کاستگرخان را از دانشگاه بیرمنگام انگلستان با اسبختی فراوان تهیه و ارسال کردند تشکر می‌کنیم. هفت سال زندگی در خوابگاه دانشجویی در کنار این بزرگوار، صعه صدر، گذشت، صبر و احترام را به ما آموخت. از آقای دکتر نادر پروانه که با حوصله و محبت فراوان طرح جلد کتاب و صفحه آرایی کتاب را پیگیری کردند و در این مسیر پیشنهادات خوب و دقیقی را انتقال دادند، کمال امتنان را داریم. از انتشارات دانشگاه جیرفت نیز که به سرعت کتاب را مورد نقد و بررسی قرار دادند و نکات خوبی را جهت افزایش کیفی کتاب مطرح کردند و در سریعترین زمان ممکن، مقدمات چاپ این کتاب را مهیا کردند، تشکر و قدردانی می‌کنیم.

در اینجا لازم است از استاد ارجمند جناب آقای دکتر علی اکبر جعفری دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان تشکر و قدردانی کنیم که حضور ارزشمند و نکات ارزنده ایشان، کمک شایانی به پیشبرد علمی محققین و کارآمدی تحقیق حاضر کرد.

این کتاب بر محوریت راه و راه سازی تألیف شده است. جا دارد از شهدای راه سازی جنگ ایران و عراق نیز یاد کنیم که در پشت جبهه معادلات جنگ را تعیین و با مهندسی راه، زمینه پیروزی فرزندان ایران زمین را مهیا کردند. جوانان بی ادعایی که با نقشه‌ها، لودرها و بولدزهای خود، بسیار به چشم دشمن می‌آمدند و کم به چشم ما. روحشان قرین رحمت.

## درباره کتاب

کتاب حاضر شامل گزارش‌ها، اسناد و مدارک آرشیوی یک مهندس اتریشی به نام مسیو آلبرت کاستگرخان<sup>۱</sup> است که در سال ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م در دوره ناصرالدین شاه به خدمت دولت ایران درآمد و تا سال ۱۳۰۷ ه.ق / ۱۸۸۹ م که در ایران بود، مجموع تجربیات خود از ایران را ثبت کرد. کاستگرخان را می‌توان اولین مهندس راه‌سازی شوسه و راه آهن در دوره قاجار نامید به همین دلیل، نوشته‌های او در مورد ایران حائز اهمیت فراوان است. مجموعه حاضر شامل مطالب زیر می‌باشد:

- گزارشی کوتاه از زندگانی کاستگرخان،
- گزارش سفرنامه مازندران،
- گزارش سفرنامه بلوچستان،
- تصحیح نسخه سنگی کتاب قانون مشق نظامی،
- بازخوانی اسناد و مدارک مربوط به شخص و اقدامات کاستگرخان.

## بخش اول کتاب:

این بخش شامل معرفی کلی کتاب، معرفی شخص کاستگرخان و اقدامات او در ایران می‌باشد که با توجه به گزارش‌های شخصی کاستگرخان و اسناد و مدارک آرشیوی در ایران

تالیف شده است.

در این بخش سعی گردید با جست و جو در کتب، سفرنامه‌ها، روزنامه‌ها و اسناد دوره قاجار، دیدگاه دیگر درباریان و دستگاه سیاسی نسبت به کاستگرخان بیان شود. این بخش دشواری‌های خاص خود را داشت زیرا محدود منابعی به اسم کاستگرخان و اقدامات او اشاره کرده بودند، بنابراین چاره ای جز بررسی تعداد زیادی کتاب نبود. در پایان، یک مقدمه نسبتاً مفید تالیف شد تا خوانندگان بتوانند با خواندن آن، دیدگاهی کلی نسبت به کاستگرخان به دست بیاورند.

### بخش دوم کتاب:

فصل اول این بخش شامل گزارش سفر آلبرت کاستگرخان به مازندران است. وی از جانب ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۷هـ.ق / ۱۸۶۱م، برای مطالعه راه‌های مازندران، سواحل دریای خزر و ایجاد راه شوسه، به شمال کشور اعزام شد. کاستگر با مطالعه دقیق منطقه و برآوردهای مهندسی، هزینه احتمالی ساخت راه تهران به مازندران را به عرض شاه رساند و نقشه‌هایی از این مسیر تدوین کرد. او همچنین گزارشی کوتاه از تجربه سفر خود تهیه و برای دوستش هاینریش کارل بروگش<sup>۱</sup>، به آلمان ارسال کرد تا در نشریه انجمن جغرافیایی برلین به چاپ برسد. بروگش یک سیاستمدار آلمانی بود که دو مرتبه از جانب دولت بیسمارک در راس هیئتی به ایران سفر کرد و حاصل گزارش‌های خود را در دو کتاب تحت عناوین «در سرزمین آفتاب» و «سفری به دربار سلطان صاحبقران» گرد آورد. نشریه انجمن جغرافیایی برلین، گزارش کاستگرخان را دو سال بعد یعنی در سال ۱۲۷۹هـ.ق / ۱۸۶۳م تحت عنوان Rundreise durch die nördlichen Provinzen Persiens (سفری به ایالات شمالی ایران) در شماره دوازده خود و در شانزده صفحه به زبان آلمانی به چاپ رساند. ترجمه پیش رو، از روی نسخه آلمانی اثر ترجمه شده است.

این کتاب را از زوایای مختلفی می‌توان تحلیل کرد. در این گزارش، کاستگرخان بدون ملاحظه کاری و نگرانی، مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر نواحی شمالی ایران را بیان و مورد انتقاد قرار داده است. او فساد حاکم، بوروکراسی ناکارآمد، بی‌عدالتی و تبعیض در ایران را با زیرکی توصیف کرده و وضعیت بهداشتی، معیشتی، اقتصادی و امنیتی را در شمال ایران فاجعه بار دانسته است. تیغ انتقادات او در این گزارش، شخص شاه را نیز

1. Heinrich Karl Brugsch



مصون نگه نداشته و ناصرالدین شاه به فساد سازمان یافته و عدم توجه به مردم مناطق شمالی در برابر بحران‌های مختلف متهم شده است. مهمترین ویژگی این گزارش، نگاه جدید و تیزبانه نسبت به مقوله کیفیت راه‌های ارتباطی است. گزارش‌های سفرنامه نویسانی که در اوایل دوره ناصری به ایران آمدند، نشان می‌دهد نگاه آنها به مقوله راه‌ها بسیار ابتدایی و گذراست. کاستگرخان با دیدی جدی‌تر به این مسئله پرداخته و عدم وجود راه را یکی از دلایل عقب ماندگی شهرهای شمالی ایران می‌داند. قسمت پایانی گزارش او، از راه‌های سازی به تهران، عمق فاجعه راه‌های ارتباطی و مشکلات فزاینده بازرگانان و مسافران را نشان می‌دهد و فضایی که او از این راه‌ها ارائه می‌دهد، فضایی ترسناک همراه با حس ناامنی و ناامیدی است. حسی که این نگرش را ایجاد کرده بود که دولت قاجار نسبت به وظایف ذاتی حکومت ناتوان شده و عملاً مشروعیت خود را در تمام ابعاد از دست داده است.

فصل دوم این بخش، سفرنامه تهران به بلوچستان کاستگرخان بررسی شده است. کاستگرخان در سال ۱۲۹۸ ه.ق / ۱۸۸۱ م از طرف دربار ناصری مامور بررسی مسیر راه تهران به بلوچستان گردید. در سال‌های ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ ه.ق / ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ م، نماینده انگلستان به نام گلداسمیت، مرزهای شرقی ایران را علامت گذاری و قراردادی را با دولت ایران امضاء کرد که بر طبق آن، منطقه بلوچستان به دو قسمت تقسیم گشت. بعد از این قرارداد، نفوذ انگلستان در شرق ایران بیشتر شد و گزارش‌هایی مبنی بر تحرک نیروهای طرفدار انگلستان به دربار مخابره شد.

ناصرالدین شاه، کاستگرخان را احضار و او را به یک ماموریت سیاسی و نظامی به کرمان و بلوچستان اعزام کرد. هدف شاه از اعزام کاستگرخان به این ماموریت، بررسی مرزهای شرقی، تقویت قلاع نظامی منطقه، بهسازی شبکه‌های آبیاری، ارزیابی قدرت و گرایش سیاسی ایلات و طوایف مرزی و در نهایت ایجاد سدی در برابر نفوذ انگلستان بود. کاستگرخان مسیر تهران، قم، کاشان، اردستان، نائین، یزد، کرمان را طی کرد تا به مرزهای شرقی ایران رسید. وی از تجربیات سفرش، سفرنامه‌ای را به زبان آلمانی به نام «از تهران به بلوچستان» تألیف کرد. این سفرنامه توسط ج. ج. کولینگر به زبان انگلیسی ترجمه شده است و ترجمه فارسی که اینک در اختیار شما است، ترجمه‌ای از نسخه انگلیسی این کتاب می‌باشد. متأسفانه با وجود پیگیری‌های متعدد، اصل نسخه آلمانی در دسترس مترجمین قرار نگرفت.

### بخش سوم کتاب:

فصل اول این بخش، تصحیح یک نسخه سنگی به نام «قانون مشق نظامی» است که در سال ۱۲۹۶ هـ.ق / ۱۸۷۹ م، توسط کاستگرخان و کریم خان تالیف شده است. این کتاب به شماره نسخه ۲۵۹۱۱-۶ در کتابخانه ملی ایران محفوظ است. از این کتاب، نسخه دیگری در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ثبت ۴۳۸۴۲ موجود است که تاریخ آن سال ۱۳۱۴ هـ.ق است. نسخه کتابخانه مجلس، با نسخه کتابخانه ملی بسیار تفاوت دارد و متن کاملاً متفاوت است و تصاویری به نسخه اضافه شده است. موضوع این کتاب، آموزش سربازان ارتش ایران، آشنایی آنان با روش‌های نظامی، استفاده از اسلحه، نحوه ایستادن در صف رژه و نظم و انضباط نظامی است.

فصل دوم بخش سوم، شامل بازنویسی اسنادی است که در مراکز مهم اسنادی کشور در مورد شخص کاستگرخان وجود دارد. این اسناد بازنویسی و با اصل اسناد در کنار هم در این فصل کتاب ذکر شده‌اند. موضوعات مهمی در این اسناد بررسی شده‌اند که عبارتند از:

- نامه‌های کاستگر به ناصرالدین شاه
- نامه‌های کاستگر بابت حقوق و مزایای خود
- صورت قراردادهای کاستگرخان
- گزارش‌های افراد دیگر در مورد کاستگرخان
- صورت مالی و حوالجات کاستگرخان
- چالش‌های کاستگرخان در راه‌سازی قوچان



تصویر شماره ۱: کاستگرخان در لباس نظامی  
(Felix Gasteiger, 1950, p 1)

## معرفی کاستگر خان<sup>۱</sup>

ورود ایران به عرصه بین‌المللی در دوره قاجار و نیاز به توسعه کشور، روشنفکران و سیاست‌مداران ایرانی را بر آن داشت تا به منظور توسعه و ترقی کشور، به مقوله راه‌سازی توجهی جدی شود اما مشکلات سیاسی، امنیتی، فنی و مالی، مشکل عمده پیش روی دولتمردان قاجاری بود. امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار، قدم‌های خوبی برای بررسی توسعه شبکه راه در ایران و امنیت جاده‌های برداشتند، تا بدین ترتیب بتوانند اقتصاد و تجارت کشور را رشد دهند. رشد امنیت جاده‌های برای سهولت جابه‌جایی کالا و طرح‌های شوسه کردن جاده‌های شمالی و جنوبی کشور در دوره زعامت سپهسالار، نمونه‌ای از این اقدامات بود. در دوره امیرکبیر به مقوله ایجاد کاروانسراهای مختلف در نقاط تجاری و افزایش نظامیان در جاده‌های کشور به منظور امنیت تجار توجه ویژه‌ای شد.

دوران بعد از امیرکبیر، عصری در جهان شروع شد که به عصر راه‌آهن معروف گشت. کالاها به سرعت در تمام کشورها جابه‌جا شد، بازارهای جدیدی به تسخیر دارندگان تکنولوژی راه آهن در آمد، کالا برای تولید کننده ارزاتر تمام شد و بدین ترتیب اقتصادهای سنتی کشورهای توسعه نیافته، به سرعت در اقتصاد جهانی هضم شد و از بین رفت.

در این بین، آلبرت کاستگر در سال ۱۲۷۷ق/ ۱۸۶۰م از اتریش به ایران آمد و در زمانی که میرزا سعیدخان مومتن‌الملک وزارت امور خارجه را در دست داشت، به استخدام دولت ایران درآمد (استادوخ، ۱۲۷۷ق، کارتن ۹، پرونده ۱، شماره سند ۴؛ استادوخ، ۱۲۷۷ق، کارتن ۹، پرونده ۹، شماره سند ۴). وی در طول اقامت خود در ایران که تا سال ۱۳۰۵هـ.ق/ ۱۸۸۸م به طول انجامید، در وزارت خانه‌های مختلف اعم از وزارت جنگ، وزارت امور خارجه و وزارت فوائد عامه مشغول به فعالیت شد. حسین خان سپهسالار، از او به شدت حمایت کرد به همین دلیل، او را به وزارت خانه‌های مطبوع خود انتقال داد.

آلبرت کاستگر، به پاس خدمات خود به عنوان اولین فرد خارجی شد که لقب خان از شاه گرفت و به کاستگرخان ملقب گشت. او در طرح‌های مختلفی اعم از راه آهن‌سازی، راه شوسه، سدسازی، قلعه سازی، کانال کشی و ساختمان سازی، مورد مشورت و استفاده قرار گرفت. کارنامه کاستگرخان با ساخت راه شوسه تهران به کربلا شروع شد و با طرح

۱. این بخش به عنوان مقاله ای تحت عنوان «نقش مهندس آلبرت کاستگرخان در ایجاد و توسعه شبکه راه در ایران دوره قاجار» در فصلنامه علمی - پژوهشی گنجینه اسناد توسط مهدی وزینی افضل به چاپ رسیده است.

راه آهن تهران به حرم عبدالعظیم و ساخت اولین راه شوسه مدرن ایران یعنی راه تهران به مازندران، به اوج خود رسید (ر.ک: وزینی افضل، نورائی، جعفری، ۱۳۹۵). این مهندس اتریشی در دوران حضور خود در ایران، گزارش‌های مختلفی را آماده کرد که مهمترین آن گزارش راه تهران - مازندران و راه تهران - بلوچستان است که اطلاعات ارزشمندی از راه‌های مواصلاتی، وضعیت تجارت، امنیت داخلی، آداب و رسوم اجتماعی، اوضاع سیاسی و فساد دیوانی در خود دارند.

### دوران حضور در اتریش و استخدام در ایران

آلبرت جوزف کاستگر، در ۱۵ رجب ۱۲۳۸/۲۸ مارس ۱۸۲۳، در شهر اینسبروک<sup>۱</sup> متولد شد و در ۱۶ شوال ۱۳۰۷/۵ ژوئیه ۱۸۹۰ شهر بازل<sup>۲</sup> سوئیس فوت کرد. او تحصیلات ابتدایی خود را در اینسبروک گذراند و پس از گذراندن دوران دبیرستان به وین<sup>۳</sup> رفت و در سال ۱۲۶۲هـ.ق/ ۱۸۴۶م در رشته مهندسی در موسسه پلی تکنیک (دانشکده فنی بعدی) فارغ التحصیل شد. وی اولین شغل خود را در ساختمان راه آهن به دست آورد و در تاسیسات راه آهن، طرح‌های جاده‌ای و مسائل فنی رودخانه‌ای و کانال‌کشی، فعالیت‌هایی را انجام داد. دوازده سال حضور او در صنعت راه‌سازی، باعث گردید در پل‌سازی و راه‌سازی تجربیات خوبی به دست آورد که مهمترین آن ساخت اولین راه آهن کوهی در جهان به نام سمیرینگ<sup>۴</sup> و ساخت چندین تونل در این مسیر بود (P.Pohanka, 1988. P 34-52).

در سال ۱۲۷۵هـ.ق/ ۱۸۵۹م جنگ میان اتریش و ایتالیا شروع شد و اتریش ناچار شد برای تامین هزینه‌های جنگ، راه آهن خود را به فرانسه بفروشد. بنابراین، کاستگر بیکار و مجبور شد به استخدام ارتش درآید و در مهندسی ارتش کار کند. او در این مدت به شدت تحت فشار بود و شرایط سختی را می‌گذراند (Gasteiger, 1881, p 45). در این زمان جوزف اول<sup>۵</sup> (۱۸۴۸-۱۹۱۶م)، امپراطور اتریش بود. در زمان او کشورهای توسعه نیافته برای پیشبرد مسائل مالی، علمی و فنی خود، روی به غرب به ویژه اتریش آورده بودند و مهندسين و معلمان اتریشی زیادی به استخدام دولت‌های مختلف از شرق تا غرب درآمده بودند.

1. Innsbruck
2. Bazel
3. Wien
4. semmering
5. Franz Joseph I

بخش اول: توضیحات کلی کتاب / ۲۱

نگاهی به لیست مهندسی‌نی که در این دوره به کشورهای مختلف رفتند، تأییدی بر این مسئله است (Personalstand des Ferdinandeums 1886/7, pp 15-20).

ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود. در زمان صدارت امیرکبیر به واسطه تلاش‌های داوودخان ارمنی، مهندسین و معلمان اتریشی برای کار در ارتش، تدریس در دارالفنون و آموزش پزشکی به ایران دعوت شدند. تجربه موفقیت آمیز داوودخان باعث شد، در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری، سفری دوباره به اروپا داشته باشد. او به وزارت جنگ اتریش پیشنهاد داد فردی را با سابقه مهندسی راه به دولت ایران معرفی کنند و آنها کاستگر را که علاقه داشت از ارتش خارج و کار جدیدی را پیدا کند، به ایرانیان پیشنهاد دادند.

کاستگر، به همراه یک اتریشی دیگر به نام رابینستن با هزینه شخصی خود راهی ایران شد و در ۱۴ ربیع الاول ۱۲۷۷هـ.ق/ ۳۰ سپتامبر ۱۸۶۰م به تهران رسید و رسماً به استخدام دولت ایران درآمد. با او قراردادی در ۵ ماده امضاء شد.

در این قرارداد نام او به صورت البرقصه فر آمده است (استادوخ، سال ۱۲۷۷ق، کارت‌ن ۹، پرونده ۱، شماره سند ۴؛ استادوخ، سال ۱۲۷۷هـ.ق، کارت‌ن ۹، پرونده ۹، شماره سند ۴). در مورد دو سال اول حضور کاستگر در ایران و اینکه دقیقاً چه فعالیت‌هایی داشته، خبری در دست نیست. حتی خود او در خاطراتش، این دو سال را مغفول می‌گذارد اما در نهایت با کمک داوودخان، به عنوان معلم جاده‌سازی و مهندسی، در دارالفنون استخدام شد و دانشجویان زیادی را در دوران تدریس خود آموزش داد و تربیت کرد (هاشمیان، ۱۳۷۹: ۱۸۰). کاستگر از این تاریخ توانست نظر درباریان و شاه را به خود جلب کند. به طوری که در طول اقامت خود در ایران، به درجات بالا رسید، ملقب به خان شد، پروژه‌های مختلفی به او واگذار گردید و توانست موفقترین و معروفترین مستشار اتریشی، در ایران دوره قاجار شود. به طوری که می‌توان او را پایه‌گذار نظام مهندسی راه شوسه و راه آهن در ایران نامید. منابع اتریشی کاستگر را یک دیپلمات، مهندس عمران، کنسول افتخاری اتریش در ایران و معمار روابط ایران و اتریش - مجارستان می‌دانند. او به عنوان واسطه تأمین کالا و میانجی روابط سیاسی و نظامی بین ایران و اتریش، نقش پررنگی را در آینده ایفا کرد (H. Slaby, 1996, p70-95; H. Praxmarer, 2013, p10).

کاستگر، تلاش زیادی برای یادگیری زبان فارسی و آداب و رسوم ایرانی‌ها کرد و در

طول یکسال زبان فارسی را فرا گرفت. او رابطه صمیمانه‌ای با درباریان برقرار نمود و بارها به خانه مخیرالسلطنه، معتمدالملک و اعتمادالسلطنه و دیگر درباریان رفت و آمد کرد. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۱۰۶ و ۲۸۷). به همین دلیل چهره متناقضی از او به تصویر کشیده شد. منابع ایرانی او را فردی با فرهنگ، با کمالات، کارآمد و با ادب معرفی می‌کنند؛ حتی ناصرالدین‌شاه در گزارش‌های روزانه خود، بر این ادب و کارآیی او تأکید می‌کند و بر خلاف روال معمول روابطش با اروپاییان، او را با خود حتی به شکار می‌برد (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۸۱: ۴۱، ۴۴، ۵۱). هنری موزر<sup>۱</sup> که در اواخر دوره ناصرالدین‌شاه به ترکستان و ایران سفر کرد، در خاطراتش به صورت مبسوط ویژگی‌های فیزیکی و اخلاقی کاستگرخان را به تصویر کشیده است. موزر او را فردی کوتاه، با سبیل‌های بلند، چشمانی نافذ، اخلاقی نکو، مردم‌دار، باسواد، با سیاست، کاردان، مودب، تلاشگر، خوش‌قلب و پویا معرفی می‌کند (موزر، ۱۳۵۶: ۲۴۸-۲۵۱).

در مقابل، اروپایی‌های دیگر او را شیاد و ناکارآمد معرفی می‌کنند. یکی از این افراد مادام سرنا<sup>۲</sup> است که در دوره ناصرالدین‌شاه برای سفری سیاحتی از فرانسه به ایران آمد و خاطراتی در مورد دوران حضور خود در ایران تألیف کرد. سرنا در خاطراتش، کاستگر را مورد نقد قرار می‌دهد و او را مهندس اتریشی متقلب معرفی می‌کند که پیشرفتش در ایران و دریافت سالیانه ۲۵ هزار فرانک و مفتخر شدن به القاب مختلف، نه از روی قابلیت فنی، بلکه از روی سیاست و لودگی‌هایش بوده است. او همچنین داستان‌هایی از رفتارهای زشت و لودگی‌های کاستگر ارائه می‌دهد و معتقد است این رفتارهای او به دلیل شناخت مناسب او از دربار ناکارآمد ایران و برای پیشبرد اهداف شخصی خود بوده است، به همین دلیل از این وضعیت، کمال‌سود را برد و از معدود اروپاییانی بود که وقتی از ایران می‌رفت، ثروت خوبی را به دست آورده بود (سرنا، ۱۳۶۲: ۵۰-۴۹). چارلز جیمز ویلس<sup>۳</sup> انگلیسی نیز، یکی دیگر از اروپاییانی است که اقدامات کاستگر را با بیان داستانی مورد نقد و تمسخر قرار داده است<sup>۴</sup> (جیمز ویلس، ۱۳۶۳: ۴۹). البته در قضاوت این نقدها باید رقابت و چالش‌های

1. Henrt Moser

2. Madam Serna

3. Wills, Charles James

۴. چارلز جیمز ویلس، در گزارش‌های خود در مورد کاستگرخان می‌نویسد: «رسم بود وقتی شاه با اهل حرم در خیابان می‌روند، مردم پشت خود را به کالسکه می‌کنند تا چهره اهل حرم دیده نشود. یکبار وزیر مختار یک کشور چنین کاری نکرده بود و فراموشان شاه او را کتک زده بودند و وقتی اعتراض رسمی خود را به شاه

بخش اول: توضیحات کلی کتاب / ۲۳

فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها را با اتریشی‌ها در اروپا که به تازگی وارد جنگ با یکدیگر شده بودند، مد نظر قرار داد.

### اولین پروژه‌های کاستگرخان در ایران

کاستگر بعد از موفقیت در دارالفنون، با درخواست کامران میرزا نایب السلطنه، به استخدام وزارت جنگ درآمد و به منصب مهندسی تلگراف رسید. کامران میرزا در نامه‌ای به زبان فرانسه، حقوق و دستمزد او را تضمین کرد و علاقه وافری برای کار با کاستگرخان از خود نشان داد (استادوخ، سال ۱۲۸۶ق، کارتن ۱۳، پرونده ۲۸، شماره سند ۶). کاستگر نظارت بر خطوط تلگراف بین تهران و اصفهان را بر عهده گرفت و چند سال در این مسیر به فعالیت دست زد. او در سفرنامه بلوچستان خود که سالها بعد تالیف کرد، به کار خود در تلگراف اشاره کرد و همچنین علاقه خود به کامران میرزا را کتمان نکرد (Gasteiger, 1881, p 5). در این زمان بحث ایجاد راه آهن و راه شوسه به شدت مطرح بود. روشنفکران و اصلاح‌گرایان این پروژه را دنبال می‌کردند و شاه را مجاب ساخته بودند، برای تبدیل شدن به کشوری توسعه یافته، نیاز به سرمایه‌گذاری در عرصه راه‌سازی، بسیار اهمیت دارد؛ اما هنوز در مورد بسیاری از مسائل همچون مسیرهای ایجاد راه، دولت‌های دخیل در راه‌سازی، مسائل امنیتی راه، سرمایه‌گذاری خارجی و چالش‌های فنی و مهندسی راه، بین سنت‌گرایان، مذهب‌یون و روشنفکران اختلافات اساسی وجود داشت.

روشنفکران همچون میرزا حسین خان سپهسالار، ملکم خان، مستشارالدوله و امیرنظام گروسی، بر اقدامی هرچه سریعتر برای نهایی کردن مسئله راه تاکید می‌کردند و اما درباریان سنتی به رهبری سعیدخان مومتمن‌الملک در برابر آن، مقاومت نمودند و ساخت راه را برای ایران ضروری نمی‌دانستند و بر مسائل امنیتی و خطرات راه‌سازی و احتمال نفوذ غربی‌ها در اقتصاد و سیاست ایران تاکید می‌کردند. شاه، امیرنظام گروسی را مامور کرد در اروپا و در میان کشورهای بی‌طرف همچون اتریش، آلمان و فرانسه، سرمایه‌گذار جهت تاسیس راه آهن و مهندسی خیره‌ای که بتوانند پروژه سنگین راه آهن را در ایران به انجام برسانند، پیدا کنند. امیرنظام و ملکم خان، یک سرمایه‌دار ارمنی تبعه فرانسه به

---

داد، شاه گفت گویا نوکران او را نشناخته‌اند. یک روز که شاه و مادرش مهدعلیا و همسران شاه در حال عبور از خیابان بودند، او روی خود را به دیوار کرد و در همان تصورش شروع به تعظیم کرد که مایه خنده شاه شده بود. شاه او را به دربار فرا خواند و او را انسان تربیت شده و محبوب خواند (جیمز ویلس، ۱۳۶۳: ۴۹)



نام مسیو ساوالان خان<sup>۱</sup> را پیدا کردند که علاقه داشت در صنعت راه آهن و بانک در ایران سرمایه گذاری کند. نمایندگان ایران، برای راضی نگه داشتن شاه، توضیحات کاملی از سابقه ساوالان خان، پیشنهاد و میزان سرمایه گذاری اش، ارسال کردند (استادوخ، سال ۱۲۸۴ق، کارتن ۱۲، پرونده ۹-۱، شماره سند ۲۲؛ استادوخ، سال ۱۲۸۹ق، کارتن ۱۴، پرونده ۱، شماره سند ۷).

در این بین، روشنفکران کاستگرخان را به عنوان مهندسی کارآمد برای شروع پروژه راه آهن به شاه معرفی کردند. پیشنهاد آنها مورد استقبال شاه قرار گرفت زیرا پیشینه مهندسی کاستگرخان، جایگاه ممتازی را برای او بین دو گروه اندهیشه گران و درباریان ایجاد کرده بود. شاه به او دستور داد مطالعه‌ای در زمین‌های بین تهران تا حرم عبدالعظیم حسنی در شهر ری انجام دهد و برآوردهای خود را به عرض شاه برساند. از آنجایی که این امر بر عهده کاستگرخان گذاشته شده بود، شاه به وزارت امور خارجه نیز دستور داد، در این بررسی شرکت فعال داشته باشد (ساکما، آلبوم بیوتات، ۱۲۸۱ق، جای نما ۷۹۷/۲۹۵).

کاستگرخان مطالعات خود را در مسیر تهران به حرم شروع کرد. هنریش بروگش<sup>۲</sup> که رهبری هیئت سیاسی اعزامی پروس به ایران را بر عهده داشت<sup>۳</sup>، در فصل زمستان در بیرون از تهران کاستگرخان را مشاهده می‌کند که تا زانو در گل فرو رفته و در حال نقشه برداری و تخمین هزینه‌های راه سازی مسیر می‌باشد. کاستگرخان بعد از بررسی‌های مختلف، تخمین زد سه ماه برای کشیدن چنین راه آهنی زمان و هزینه ۱۸ هزار سکه طلا و روزانه هزار نفر کارگر نیاز است (بروگش، ۱۳۶۷: ج ۲، ۵۸۴-۵۸۶). وقتی مهندس اتریشی هزینه ایجاد راه آهن حرم عبدالعظیم را بیان کرد، درباریان به او یادآور شدند این هزینه را ۳۰ هزار سکه طلا معرفی کند تا بدین وسیله حق الزحمه صدراعظم و درباریان هم تامین شود (بروگش، ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۵۸۵).

فساد دیوانی که مشخصه اصلی اقتصاد دولتی است و در طول تاریخ ایران سابقه طولانی دارد، در اینجا خود را بروز می‌دهد و یکی از عللی که هیچ گاه پروژه‌های صنعتی در ایران به نتیجه نرسید و یا ناکارآمد بود، همین فساد اداری و ماهیت رانتیر<sup>۴</sup> اقتصاد دولتی ایران در

1. Savalan

2. Heinrich Brugsch

۳. ر. ک: مارتین براد فورد، ۱۳۶۸

۴. دولت‌های رانتیر به دولت‌هایی گفته می‌شود، که از منابع مستقل مالی به جز مالیات از جامعه برخوردار بوده و بنابراین با استقلال بیشتری می‌توانند سیاست‌ها و خواست‌های دولتی را به اجرا گذارند.

بخش اول: توضیحات کلی کتاب / ۲۵

دوره قاجار بود. فسادی که باعث عدم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و بنگاه‌های اقتصادی مردمی در صنایع و طرح‌های اقتصادی گردید و بارها کاستگرخان در نامه‌های خود به شاه و صدراعظم آن را بیان و از آن گلّه می‌کرد. به عنوان مثال هنگامی که کاستگرخان مسئول راه شوسه مشهد به قوچان بود، نامه‌ای به شاه نوشت و از دخالت‌های عناصر سیاسی و فساد حاکم بر بودجه راه اظهار ناراحتی کرد و از شاه درخواست کرد تتخواه ساخت راه را مستقیم در اختیار او قرار دهد. (ساکما، ۱۳۰۵ق، آلبوم بیوتات، آلبوم ۵۴۳، برگ ۱۳۰).

### اولین طرح‌های راه‌سازی شوسه کاستگرخان در ایران

میرزا حسین خان سپهسالار که تجربه حضور دیپلماتیک در عثمانی داشت و از نزدیک توسعه زیرساخت‌های ریلی در کشور مسلمان عثمانی را دیده بود، می‌دانست توسعه ایران شکل نخواهد گرفت و آرزوی پیشرفت به جز با توسعه شبکه راه شوسه و راه آهن امکان‌پذیر نخواهد بود. از طرف دیگر طرح راه آهن حرم عبدالعظیم، جوایگوی اقتصاد کشور و آرزوهای روشنفکران نبود؛ بنابراین، دیدار شاه از اروپا و پیشرفت‌های حاصل از صنعت و فناوری آنها، ضروری می‌نمود. ناصرالدین شاه، قبل از سفر به اروپا، تصمیم گرفت در اولین سفر برون مرزی خود، در سال ۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م به کرپلا سفر کند. او می‌بایست برای رسیدن به کرپلا از مسیر تهران، قم، کنگاور، همدان، کرمانشاه، سرپل ذهاب، قصرشیرین و خانقین گذر می‌کرد. این جاده محل عبور هزاران ایرانی بود که سالیانه برای زیارت بقاع متبرکه در خاک عثمانی، به عتبات سفر می‌کردند (عین السلطنه، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۱۳) و اکثر آنها بر کیفیت بد جاده و خطرناک بودن مسیر، تاکید می‌داشتند. شاه به کاستگرخان دستور داد، این مسیر را مورد بازبینی و ترمیم قرار دهد. بنابراین وی اولین تجربه راه‌سازی شوسه خود در ایران را، در این مسیر تجربه کرد. (Gasteiger, 1881, P 7)

از آنجایی که سفر شاه نزدیک بود، کاستگرخان فرصت چندانی برای بررسی و نقشه برداری از مسیر نداشت بنابراین، بیشتر تمرکز خود را به تسطیح و آماده‌سازی جاده قدیمی گذاشت و عملاً راه شوسه به آن معنایی که بعداً وی در جاده آمل انجام داد، صورت نگرفت. با تمام این اوصاف، وقتی شاه و درباریان از این جاده عبور کردند، کاستگرخان را مورد تحسین و تمجید قرار دادند. اعتمادالسلطنه که در رکاب شاه در این سفر حضور داشت، از کیفیت خوب این جاده تعریف کرد و آن را یکی از آثار بزرگ جاودانی دوران صاحبقرانی نامید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۳، ۱۹۱۸). ناصرالدین شاه، در خاطرات روزانه

خود، وقتی به پاتاق کرمانشاه می‌رسد، به شدت از راه‌سازی کاستگرخان که اینجا آن را مهندس نمساوی می‌نامد، تعریف می‌کند:

«مهندس نمساوی، در همین اوان، که ما می‌آمدیم، مامور بود این راه را بسازد. راهی زیردست راه قدیم اندخته است. پیچ پیچ، چم چم، که کالسکه در نهایت خوبی می‌رود. راه عریض خوب، عجب خیرات بزرگی است.» (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۷۲: ۷۳).

گویا بیشتر تمرکز کاستگرخان در محور کرمانشاه به سمت مرز متمرکز بوده است. این مسیر نسبت به جاده‌سازی کشورهای دیگر حتی راه‌سازی عثمانی، بسیار ابتدایی و راحت بوده است و تعاریف و تمجیدهای مکرر درباریان از این جاده، در قالب تاریخ‌نگاری و تحسین دیوانی قابل توجیه است. این مسیر که به «راه خانقین» معروف بوده است، یک نقطه استراتژیک در مبادلات کالا به عثمانی و اروپا بود و توسعه علمی و ساختاری آن می‌توانست تجارت منطقه را متحول کند. این راه آنقدر اهمیت داشت و از لحاظ سیاسی و اقتصادی مهم بود که بارون دونرمان ساخت اولین راه آهن کشور را در همین مسیر پیشنهاد کرد و بعداً آلمان‌ها ایجاد یک راه شوسه را در این مسیر مطرح و امتیازنامه ساخت آن را از شاه دریافت کردند هرچند این طرح نیز به نقطه عملیاتی نرسید و بر روی کاغذ باقی ماند (نسخه خطی، دونرمان، ۱۲۹۶ق، برگ ۵۰؛ استادوخ، ۱۳۱۲ق، کارتن ۲۵، پرونده ۶، شماره سند ۱-۶).

سپهسالار، اولین طرح بزرگ راه آهن خود را در قرارداد رویترز گنجانده که در آن پیش‌بینی شده بود که یک راه آهن از خزر به خلیج فارس ساخته شود (نسخه خطی اعطای امتیاز حقوق به بارون رویترز، شماره بازبایی ۳۲۴۹۶-۵، برگ ۲۲۳-۲۱۱). این قرارداد به سرعت ماهیتی امنیتی به خود گرفت و با فشار داخلی، ناصرالدین شاه آن را ملغی کرد.

شاه که علاقه انگلستان در ساخت راه آهن در قالب قرارداد رویترز و علاقه روس‌ها را در قالب قرارداد فالکن هاگن<sup>۱</sup> می‌دید، به سوءظن به راه آهن نگریست و پروژه‌های راه آهن را روی کاغذ نگاه داشت و از عملیاتی شدن آنها جلوگیری کرد. از این تاریخ یعنی سال ۱۲۹۱ق/ ۱۸۷۴م، گفتمان راه‌سازی و توسعه به گفتمان امنیت و چالش‌های امنیتی تبدیل شد. دولت قاجار که زیر فشار روشنفکران برای ساخت راه بود، ایده سرعت بخشیدن

## 1. Falkenhagen

بخش اول: توضیحات کلی کتاب / ۲۷

به ساخت راه شوسه را به جای راه آهن مطرح کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۷ق. ۱۱۱۱-۱۱۰۹). در این ایده، کاستگرخان به عنوان مهندسی خبره و در دسترس، مامور ساخت راه‌های شوسه در ایران شد و او در دوران حضورش در ایران، چندین پروژه راه‌سازی شوسه را طرح‌ریزی و عملیاتی کرد.

یکی از این پروژه‌ها، ساخت راه شوسه سلطنت آباد (شمیران) بود که دومین تجربه راه‌سازی شوسه ایرانیان و کاستگرخان در ایران بود. این راه در دوره صدارت میرزااحسین‌خان سپهسالار و از سال ۱۲۸۹هـ.ق / ۱۸۷۱م، شروع و دو سال بعد به اتمام رسید. اعتمادالسلطنه در خاطرات خود، طراحان اصلی این راه را سعیدخان مومتن‌الملک، علیقلی‌خان اعتضادالسلطنه و مباشری کاستگرخان می‌داند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۰۰). البته چالش‌های اعتمادالسلطنه با سپهسالار را می‌توان دلیل حذف نام سپهسالار از این پروژه دانست. گزارش دقیق‌تری از این راه شوسه در دست است که مادام سرنا آن را ارائه می‌دهد. او در هنگام افتتاح راه سلطنت‌آباد در محل حضور داشته و مراسم بازگشایی راه، شلیک توپ، ایجاد طاق نصرت از گل به سبک اروپایی و برافراشتن پرچم را تشریح می‌کند. مادام سرنا از مهندسی اتریشی نام می‌برد که در کنار سپهسالار، مبتکر این راه بوده اما واژه کاستگر را در اینجا نمی‌آورد و از اسناد مشخص می‌شود این مهندس، همان کاستگرخان بوده است. نکته دیگر قابل‌تامل در خاطرات سرنا، به کار بردن واژه شوسه است (سرنا، ۱۳۶۲: ۱۹۴-۱۹۳).

تا این زمان، منابع ایرانی واژه شوسه را به کار نمی‌برند زیرا این نوع راه‌سازی در ایران معمول نبود. مورخین ایرانی، واژه‌های «راه عرابه» و «راه کالسکه» را برای چنین راه‌هایی به کار می‌بردند. حتی وقتی قرارداد راه‌سازی در سال ۱۲۸۱هـ.ق / ۱۸۶۵م، با مسیو ساوالان به امضاء رسید، در ترجمه نسخه فرانسوی قرارداد که واژه فرانسوی Chaussee = شُسیه به کار رفته بود، «راه عرابه» ترجمه شد (استادوخ، ۱۲۸۱ق، کارتن ۱۱، پرونده ۶، شماره سند ۱ و ۲). از تجربیات کاستگر در عرصه مهندسی ساختمان، نقشه‌های عمران و کانال‌کشی آب نیز استفاده شد. سپهسالار در دوران صدراعظمی خود، طرح‌هایی را برای تقسیم قدرت و ایجاد وزارت خانه‌های جدید ارائه داد و به مهندسین ایرانی دستور داد طرح‌هایی را برای ساختمان‌های جدید ارائه دهند.

میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقاقی که در فرانسه و در رشته مهندسی درس خوانده بود، یکی از افرادی بود که نقشه‌های ساختمانی وزارتخانه‌های جدیدی را که قرار بود دور

میدان ارگ ساخته شود، ترسیم کرد. این نقشه‌ها شامل طرح طبقات فوقانی و تحتانی و نمای ساختمان‌ها بود که با مشورت پیرسن<sup>۱</sup>، کاستگر و بهلر<sup>۲</sup> طراحی گردید (ممتحن الدوله قشقایی، ۱۳۶۲: ۸۱، ۲۱۷، ۲۳۹، ۲۴۱). همچنین از تجربه کاستگر در طراحی تکیه دولت و توسعه کاخ گلستان و ابنیه داخل آن استفاده شد. (Slaby, 1982. P 103).

### ساخت راه شوسه مازندران

کاستگر، سومین تجربه راه‌سازی خود در ایران را در شوسه کردن جاده تهران به آمل، به دست آورد. مازندران به لحاظ اقتصادی، ایالتی ثروتمند و دارای منابع طبیعی فراوان از جمله محصولات کشاورزی غنی، چوب، ماهی و ابریشم بود. تهران حجم بزرگی از نیاز جمعیت خود را از محصولات مازندران تامین می‌کرد و رابطه پایتخت و مازندران یک رابطه حیاتی برای قاجارها به شمار می‌رفت. از لحاظ ژئوپولیتیک هم، این ایالت بسیار مهم بود؛ در دوره صفوی که عثمانی‌ها مرزهای غربی ایران را در کنترل خود داشتند، دولت صفوی سعی کرد با ایجاد پایگاه‌های تجاری جدید در مازندران، این ایالت را به عنوان مرکزی برای صدور کالاهای خود به اروپای شرقی از طریق دریای خزر و قفقاز تبدیل کند و همچنین با ایجاد یک راه سنگفرش از اصفهان به مازندران، این دسترسی را تسهیل کند (ترکمان، ۱۳۷۷: ج ۳، ۱۶۴۳-۱۶۴۲). در اوایل دوره قاجار و تسلط روس‌ها بر قفقاز و تبدیل شدن روسیه به یک بازیگر قدرتمند بین‌المللی که منافع حیاتی ایران را در منطقه شمال و شمال غرب به چالش کشیده بود، مازندران بیش از پیش در مبادلات فکری قاجارها اهمیت پیدا کرد. بنابراین، تسهیل روابط بین تهران و مازندران در اولیت‌های عمرانی دولت قاجار قرار گرفت. ناصرالدین شاه بارها کارشناسان خارجی و داخلی از جمله برونیار، بهلر، کاستگرخان و میرزامحمد مهندس را برای برآورد راه‌های مازندران به منطقه اعزام کرد تا مسائل فنی، مالی، سیاسی و امنیتی ایجاد یک راه ایمن و به صرفه را مورد بررسی قرار دهند.

در نهایت از بین مسیرهای دسترسی که این مهندسين پیشنهاد دادند، بر خلاف رای اکثریت که اعتقاد داشتند مسیر تهران به مازندران از طریق فیروزکوه مناسب‌تر است، دولت قاجار تصمیم گرفت این مسیر را از طریق آمل برنامه‌ریزی و اجرا کند. کاستگرخان مسئول ایجاد این راه گردید. او کل منطقه را به صورت میدانی بررسی کرد و گزارش کاملی به

۱. Pearson طراح و آرشیکتک سفارت انگلیس  
۲. Bohler مهندس فرانسوی و مستشار مهندسی نظام

بخش اول: توضیحات کلی کتاب / ۲۹

همراه نقشه‌هایی از مسیر در اختیار ناصرالدین شاه قرار داد. او همچنین گزارشی کوتاه از تجربه سفر خود به مازندران تهیه و برای دوستش هاینریش کارل بروگش، به آلمان ارسال کرد تا آن را در نشریه انجمن جغرافیایی برلین به چاپ برساند. بروگش یک سیاستمدار آلمانی بود که دو مرتبه از جانب دولت بیسمارک در راس هیئتی به ایران سفر کرد و حاصل گزارش‌های خود را در دو کتاب تحت عناوین «در سرزمین آفتاب» و «سفری به دربار سلطان صاحبقران» گرد آورد. نشریه انجمن جغرافیایی برلین، گزارش کاستگرخان را دو سال بعد یعنی در سال ۱۲۷۹ق / ۱۸۶۳م تحت عنوان *Rundreise durch die nördlichen Provinzen Persiens* (سفری به ایالات شمالی ایران) در شماره ۱۲ خود در شانزده صفحه به زبان آلمانی به چاپ رساند (*Rundreise durch die nördlichen Provinzen Persiens*, Zeitschrift für allgemeine Erdkunde, 1863, 341-356).

کتاب را از زوایای مختلفی می‌توان تحلیل کرد. در این گزارش، کاستگرخان بدون ملاحظه کاری و نگرانی، مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر نواحی شمالی ایران را بیان و مورد انتقاد قرار داده است. او فساد حاکم، بوروکراسی ناکارآمد، بی‌عدالتی و تبعیض در ایران را با زیرکی توصیف کرده و وضعیت بهداشتی، معیشتی، اقتصادی و امنیتی را در شمال ایران فاجعه بار دانسته است. تیغ انتقادات او در این گزارش، شخص شاه را نیز مصون نگه نداشته و او ناصرالدین شاه را متهم به فساد سازمان یافته و عدم توجه به مردم مناطق شمالی در برابر بحران‌های مختلف کرده است. مهمترین ویژگی این گزارش، نگاه جدید و تیزبینانه نسبت به مقوله کیفیت راه‌های ارتباطی است. گزارش‌های سفرنامه نویسانی که در اوایل دوره ناصری به ایران آمدند، نشان می‌دهد نگاه آنها به مقوله راه‌ها بسیار ابتدایی و گذرا است. کاستگرخان با دیدگاهی جدی‌تر، به این مسئله پرداخته و عدم وجود راه را یکی از علل عقب ماندگی شهرهای شمالی ایران می‌داند.

قسمت پایانی گزارش او از راه‌های ساری به تهران، عمق فاجعه راه‌های ارتباطی و مشکلات فزاینده بازرگانان و مسافران را نشان می‌دهد و فضایی که او از این راه‌ها ارائه می‌دهد، فضایی ترسناک همراه با حس ناامنی و ناامیدی است. حسی که این نگرش را ایجاد کرده بود که دولت قاجار نسبت به وظایف ذاتی حکومت، ناتوان شده و عملاً مشروعیت خود را در تمام ابعاد از دست داده است (حاج سیاح، ۱۳۴۶: ۲۸-۲۶).

عملیات راه‌سازی از سال ۱۲۸۹ق / ۱۸۷۱م شروع و تا سال ۱۲۹۲ق / ۱۸۷۵م به طول

انجامید و در ادامه شاخه‌های فرعی آن تا کلاردشت نیز ادامه پیدا کرد. در طول عملیات ساخت این راه، سعی شد به صورت مرتب حوالجاتی جهت تامین مالی پروژه از جمله هزینه خرید چوب، هزینه پل سازی و حقوق کارکنان تامین شود (ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۲۳۲/۱۵۱۳، ۲۳۲/۱۵۱۲، ۲۳۲/۱۵۰۸). این طرح در حقیقت اولین پروژه صنعتی مدرن در دوره قاجار به شمار می‌رفت و دولت قاجار سعی داشت با اجرای سریع و دقیق آن، فشار طبقه روشنفکر را کاهش و نیاز روزافزون طبقه تجار را برطرف کند.

قطعاً مسائل فنی و مهندسی این طرح حائز اهمیت بود زیرا جغرافیای خاص کوه‌های البرز، دسترسی به مازندران را از فقط از طریق رودهای بیشمار، صخره‌های خطرناک و دره‌های عمیق ممکن می‌ساخت؛ بنابراین، کاستگر وظیفه سنگینی بر دوش داشت. علاوه بر چالش‌های فنی، مشکلات عدیده دیگر همچون عدم وجود وسائل مدرن راه‌سازی، فساد سازمان یافته اداری، عدم وجود مهندسیین خبره کمکی و کارشکنی حکام محلی باعث شده بود این طرح با مشکلاتی همراه باشد. کاستگر در طرح‌های تونل سازی اتریش کار کرده بود و تجربه خوبی در این زمینه داشت. شباهت‌های جغرافیایی اتریش و مازندران، فرصت خوبی در اختیار وی قرار داده بود تا قابلیت‌های فنی خود را به اثبات برساند. او موفق شد در راه آمل، ۲۷ پل و یک تونل کوچک به نام کندوان ایجاد کند که اولین تونل صخره‌ای در تاریخ ایران به شمار می‌رود. کاستگر توانست تنگه سخت کندوان را با ۳۱ پیچ، از دامنه تا دشت ساماندهی کند و شیب صخره را به حداقل برساند (ملا محمد. ۱۲۹۷ق: ۴۸۰).

اتمام این راه شوسه که چهار سال به طول انجامید، از نگاه دولتمردان قاجاری، یک موفقیت بزرگ به شمار می‌رفت. بعد از اتمام مسیر، ناصرالدین شاه شخصاً از طریق راه احدائی جدید به مازندران رفت و از کیفیت راه بسیار راضی به نظر می‌آمد. این خرسندی را می‌توان در اعطای لقب خانی به کاستگر و پاداش هزار تومانی به او دریافت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳، ۱۹۰۴). لقب خان، اولین بار بود که در دوره قاجار به یک مستشار خارجی اعطا می‌شد. این لقب آنقدر برای کاستگرخان اهمیت داشت که همیشه به این لقب افتخار می‌کرد و آن را حمایت کامل شاه از او و اقداماتش می‌دانست. حتی بعدها کتابهایی که در مورد زندگی کاستگر نوشته شد، واژه «خان» به عنوان تیترا اصلی این کتابها مدنظر قرار داده شد. به عنوان مثال کتابی که در مورد زندگی او در سال ۱۳۶۷ش / ۱۹۸۸م در اروپا تدوین

بخش اول: توضیحات کلی کتاب / ۳۱

شد، تحت عنوان خان تیرو<sup>۱</sup> به چاپ رسید (Pohanka, I. Thurner, 1988). بعد از افتتاح رسمی جاده، به افتخار ناصرالدین شاه و درباریان، نقش برجسته‌ای در کنار راه در پشت تونل وانای امروزی در دامنه کوه حجاری شد که به «شکل شاه» معروف است. در این نقش، شاه سوار بر اسبی در وسط ایستاده و به ترتیب پنج نفر در سمت راست و پنج نفر در سمت چپ او مشاهده می‌شوند. این آخرین نقش برجسته تاریخ ایران به شمار می‌رود و حجاری آن نشان می‌دهد، راه شوسه آمل تا به چه میزان دارای اهمیت بوده است. نویسندگان داخلی و خارجی بر اهمیت این راه تاکید داشتند. کرزن که از این جاده دیدن کرده آن را بسیار خوب اما کوتاه می‌داند هرچند به اشتباه بنای ساخت آن را دوره فتحعلیشاه قاجار ثبت کرده است (کرزن، ۱۳۶۲: ج ۱، ۸۴). اعتمادالسلطنه هم که به نوعی سخنگوی دولت قاجار به شمار می‌رفت، در تمام کتاب‌هایی که تالیف کرده، به این راه اشاره کرده و از آن به عنوان یکی از بهترین طرح‌های دولت ناصرالدین شاه یاد کرده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۲۱۳). ساخت این جاده، میزان تجارت کالا را بین تهران و مازندران را افزایش داد. معمولاً در گذشته فقط عبور چهارپایانی همچون الاغ، اسب و قاطر در این مسیر امکان پذیر بود و شتر نمی‌توانست مسیر کوهستانی را طی کند. اما از بعد از افتتاح جاده، مسیر به قدری ساماندهی و قابل عبور شده بود که کالاها در حجم بیشتری سوار بر شتر به مازندران حمل شدند (آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۳۱ و ۳۳۲).

### استخدام در وزارت جنگ و ماموریت بلوچستان

در پی بحران‌هایی که به واسطه امتیاز رویترز شکل گرفت، سپهسالار از صدراعظمی عزل شد و کاستگرخان ایران را ترک و به اتریش بازگشت. ناصرالدین شاه هنگامی که در سفر دوم اروپایی خود به اتریش رسید، کاستگرخان خود را به شاه رساند و در قطار مسیر وین و نمایشگاه بین‌المللی وین، شاه ایران را همراهی کرد. شاه با تقدیر از اقدامات گذشته کاستگرخان، از او دعوت کرد، به ایران بیایید و اقدامات خود را پیگیری کنید (ناصرالدین شاه، ۱۳۷۹: ۱۲۶).

کاستگرخان، در همین سال به ایران بازگشت. میرزا حسین خان سپهسالار که در این زمان مناصب وزارت امور خارجه و وزارت جنگ را داشت و اقدامات اصلاحی خود را در این وزارت خانه‌ها پیگیری می‌کرد، مستشارانی را که در چند سال گذشته به ایران دعوت

---

1. Der Khan aus Tirol



کرده بود، با خود به وزارت خانه‌های متبوع برد. از میان این افراد، می‌توان از کاستگرخان اتریشی، بارون دونرمان بلژیکی، هوثم شیندلر آلمانی و بوتال فرانسوی یاد کرد (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۸۶). کاستگرخان با حمایت سپهسالار، در سال ۱۲۹۵ق / ۱۸۷۸م طی قراردادی سه ساله به وزارت جنگ پیوست. در این قرارداد، حقوق سالیانه دو هزار تومان برای او در نظر گرفته شد و طبق ماده سوم قرارداد، به ریاست کل مهندسين ایران با لقب «مهندس باشی» رسید و موظف گردید، مسائل مربوط به راه‌سازی و آنچه را که مربوط به مهندسی است، فقط با دستور وزارت جنگ در پیش بگیرد (استادوخ، کارتن ۱۵، پرونده ۳۳، شماره سند ۱۹-۱۶). کاستگرخان مهري مخصوص که در آن عبارت «آلبرت کاستگرخان مهندس باشی و سرتیپ اول دولت علیه ایران» حک شده بود، درست کرد (تصویر شماره ۴) و از این تاریخ ماهیت وظایفی که در اختیار او گذاشته شد، بیشتر نظامی بود.

شرح وظایف نظامی کاستگرخان را می‌توان در تالیف کتابچه «قانون مشق نظامی» و سفر نظامی به منطقه بلوچستان مشاهده کرد. کاستگر در سال ۱۲۹۶ق / ۱۸۷۹م همچنان که در مقدمه کتابچه مشق نظامی توضیح می‌دهد، از طرف سپهسالار مامور گردید تا نحوه تربیت سربازان اتریش را به قلم آورد تا با توجه به آن، سربازان ایرانی آموزش داده شوند (نسخه خطی قانون مشق نظامی، ۱۲۹۶ق: برگ ۱-۷۳). در دوره امیرکبیر، اولین آیین نامه ارتش ایران به نام نظام ناصری به وسیله بهرام قاجار<sup>۱</sup> تالیف شده بود و کتابچه کاستگرخان که با کمک فردی به نام کریم خان تالیف گردید، دومین آیین نامه ارتشی ایران در دوره قاجار به شمار می‌رفت (دهقان، ۱۳۴۸: ۱۵۰-۱۴۸).

در سال ۱۲۹۸ق / ۱۸۸۱م کاستگرخان ماموریت پیدا کرد، به بلوچستان سفر و گزارشی از این سفر خود تقدیم دولت کند. در این زمان انگلستان قرارداد گلدسمیت<sup>۲</sup> را با دولت قاجار امضاء کرد بود که طبق آن حاکمیت دولت قاجار بر ایالت بلوچستان به چالش کشیده شده و عملاً بلوچستان به دو بخش تحت حاکمیت ایران و انگلستان تقسیم شده بود. گزارش‌هایی از شرق ایران به دولت مرکزی مخابره می‌شد که انگلستان در حال تقویت قلاع نظامی خود و نفوذ در بین رهبران ایالات و طوایف شرق ایران می‌باشد. بنابراین، دولت قاجار مصمم بود از طریق والیان خود در کرمان، نقش پررنگتری در منطقه بلوچستان داشته باشد. به

۱. بهرام میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه بود. او از اولین کسانی بود که برای تحصیل به اروپا سفر کرده بود.

بخش اول: توضیحات کلی کتاب / ۳۳

طوری که شاهزاده فیروز میرزا فرمانفرما، حاکم کرمان یک سال قبل از کاستگرخان یعنی در سال ۱۲۹۷ق/ ۱۸۸۰م ماموریت پیدا کرده بود، نواحی بلوچستان را شخصاً سفر کند و گزارشی را تقدیم شاه کند. او در این گزارش تلویحاً به نفوذ انگلیسی‌ها در منطقه اشاره می‌کند و معتقد است به جهاتی دولت باید بر بلوچستان نظارت بیشتری داشته باشد و نباید از تحولات آن غفلت بورزد (فیروز میرزا فرمانفرما، ۱۳۶۰: ۳۶). کاستگرخان در راستای همین سیاست یعنی افزایش قدرت ایران در بلوچستان، به منطقه اعزام شد. کاستگرخان سفر خود را از تهران شروع و بعد از گذشت از قم، کاشان، اردستان، نائین، یزد، کرمان، بم و بمپور به مرزهای شرقی رسید و مجموع تجربیات خود را در قالب گزارشی به نام «تهران تا بلوچستان»<sup>۱</sup> جمع‌آوری کرد. البته گویا این گزارش برای ارائه به شاه نبوده و گزارشی دیگر به شاه ارائه داده است زیرا در متن این گزارش نقدهای جدی، تند و بی‌پروا نسبت به مدیریت قاجارها بر مناطق بلوچستان ذکر شده است. کاستگرخان به وضوح در آخر کتاب ارزشمند خود، اعزامش به نقاط مرزهای شرقی را توضیح می‌دهد و علل آن را ساخت ابنیه دفاعی در ریگان، خاش، بمپور، جالق، ایجاد کانال‌های آبیاری برای بهبود معیشت مردم مرزنشین و گفتگو با سران قبایل و ایلات مرزی و جلب نظر آنها و در نهایت تثبیت قدرت دولت ایران در مرزهای شرقی عنوان می‌کند. (Gasteiger, 1881, p 47-48)

همان‌طور که ذکر شد، یکی از وظایف کاستگرخان، طرح ایجاد کانال‌های آبیاری و ارائه گزارشی از وضعیت موجود منابع آبی بود. به او دستور داده شده بود، منابع آبی و سدهای رودخانه‌ای در شرق ایران را بازدید و برنامه‌ای جهت افزایش کاربری و توسعه کشاورزی در این مناطق ارائه دهد. این مهندس اتریشی، تخصص زیادی در مورد منابع آب نداشت اما بارها از او جهت مدیریت منابع آب استفاده شد. به عنوان مثال او به دستور شاه مامور شده بود تا به همراه مخبرالدوله، آب رودخانه شاهرود را به جلگه قزوین انتقال دهد. همچنین باری دیگر به او و امین السلطان وظیفه ساخت یک سیل برگردان بر روی یکی از رودخانه‌های تهران محول شده بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۱۷۵ و ۲۶۲). در سفر بلوچستان، کاستگرخان طبق وظایف محوله، طرح‌هایی را برای آب‌رسانی و ایجاد سدهای خاکی ارائه کرد. هرچند بسیاری از طرح‌های او هیچ‌گاه عملیاتی نشد و همین امر بعداً مورد انتقاد مردم و حتی حاکمان محلی قرار گرفت. ساخت سد در فهرج کرمان، یکی از این طرح‌ها بود که

سیزده سال بعد عبدالحسین میرزا فرمانفرما در سفر خود به منطقه از طرح خوب کاستگرخان یاد کرد و در کتابش نوشت:

«و نمی دانم دوازده سیزده سال قبل که گاستگرخان مهندس باشی به این نقطه مأموریت پیدا کرده و مخارج بستن بند را معین و بازدید نموده است، به چه ملاحظه اولیای دولت قاهره در بستن بند مزبور اقدام نکرده و خرجی مرحمت نشده است و از این فایده حالی و مآلی صرف نظر فرموده اند» (عبدالحسین میرزا فرمانفرما، ۱۳۸۲: ۱۳۳).

یکی دیگر از وظایفی که در سفر بلوچستان بر عهده کاستگرخان گذاشته شده بود، بازدید از وضعیت قلاع نظامی و دفاعی و میزان برآورد بازسازی آنها و ساخت قلاع جدید و مستحکمتر بود. او طرح‌هایی را برای ساخت یک ساختمانی نظامی و قورخانه در بمپور، استحکام بخشی قلعه پورا<sup>۱</sup> و افزایش میزان بازدارندگی قلاع مرزی ارائه داد. در این سفر بودجه‌ای مستقل برای کارهای اجرایی در اختیار کاستگرخان گذاشته نشده بود و هزینه سفر را به صورت جداگانه در طول مسیر برای او حواله می‌کردند (ساکما، اسناد بیوتات. آلبوم ۵۴۳، شناسه سند ۲۹۵/۷۹۷۶) و حتی او چندین بار با ارسال تلگراف و نامه‌هایی، خواستار حقوق خود و خدمه‌ای شد که در اختیارش گذارده بودند، این امر باعث گردید سفارت اتریش در تهران مداخله کند. سفارت اتریش با ارسال مجموعه نامه‌هایی به وزارت امور خارجه ایران، خواستار رسیدگی به حقوق کاستگرخان شد و بر این نکته تاکید می‌کرد که آیا حقوق کاستگرخان جز بودجه ماموران اتریشی شاغل در ایران محاسبه می‌شود و یا به صورت مستقل پرداخت می‌گردد؟ (استادوخ، ۱۲۹۸ق. کارتن ۲۵ شماره سند ۳۱۱؛ فهرست اسناد مکمل قاجاریه، کارتن ۱۰۷، شماره سند ۶۵-۶۱؛ ج ۱۰۷، ۴۱۲؛ کارتن ۳۳، شماره سند ۳۹۱، ج ۳۳، ۱۸۰؛ کارتن ۱۱۴، شماره سند ۱۳۰، ج ۱۱۴، ۲۳). بعضی از این قلاع بعداً به دستور دولت و زین العابدین سرتیپ طرح ریزی و ساخته شد (عبدالحسین میرزا فرمانفرما، ۱۳۸۲: ۱۹۵).

### توسعه راه شوسه مشهد به قوچان

آخرین راه شوسه‌ای که کاستگرخان در آن نقش فعال داشت، کشیدن راه شوسه قوچان به مشهد بود. دولت روسیه فعالانه راه آهن خود را در آسیای میانه کشیده و راه‌های شوسه را تا عشق آباد گسترش داده بود. روس‌ها به ایران فشار وارد می‌کردند که از مرز عشق آباد و از طریق قوچان، یک راه شوسه به مشهد ایجاد کند تا بدین ترتیب قلب خراسان با سرزمین‌های تحت سلطه روسیه ارتباط برقرار کند. ایرانی‌ها علاقه‌ای به ایجاد چنین راهی نداشتند چون آن را زمینه نفوذ اقتصادی و امنیتی روسیه در خراسان می‌دانستند و سال‌ها در برابر خواسته روس‌ها مقاومت کردند (کرزن، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۴۰). تاجار مشهد در وضعیت سخت اقتصادی به سر می‌بردند. بحران‌های مختلف مالی عملاً وضعیت اقتصادی ایران را دچار آسیب کرده بود و آنها برای بهبود وضعیت خود، خواهان ارتباط با کشورهای همسایه مخصوصاً روسیه جهت صدور کالاهای خود بودند. با سفر ناصرالدین شاه به خراسان در سال ۱۳۰۰ ق / ۱۸۸۳ م، نمایندگان تاجار خراسان با شاه دیدار کردند و بر ساخت جاده‌ای که مشهد را از بن بست اقتصادی خارج کند، تاکید کردند. ناصرالدین شاه بعد از بازگشت به تهران، با ساخت جاده بین مشهد و قوچان و باجگیران موافقت کرد و کاستگرخان را برای اجرای عملیات راه‌سازی به مشهد اعزام کرد (رضاقلی میرزا، ۱۳۷۳: ۷۳۲).

کاستگرخان به مشهد رفت اما چالش‌های او با محمدتقی میرزا رکن الدوله، حاکم خراسان از همان روز اول آغاز گردید. رکن الدوله رابطه سردی با سپهسالار داشت زیرا زمانی او را از مسئولیت‌هایش عزل کرده بود؛ بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسید رکن الدوله با کاستگرخان که به وسیله سپهسالار استخدام و به مسائل مهمی گماشته شده بود، همکاری نداشته باشد. بعد از بررسی‌های اولیه، از شاه خواسته شد تا این راه از مشهد به سمت قوچان شروع شود زیرا باعث می‌گردید گندم راحتتر از روستاهای اطراف به مشهد انتقال داده شود و این امر به مشهد در مواقع قحطی کمک شایانی می‌کرد (ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم ۵۸۶، برگ ۱۷۱، شماره سند ۷۸۸۴/۲۹۵). این فکر مورد موافقت قرار گرفت و تیم مهندسی به سرپرسی کاستگرخان در سال ۱۳۰۵ ق / ۱۸۸۸ م شوسه کردن راه مشهد به قوچان را با حدود ۵۰۰ کارگر، نجار، بنا، تحویل دار و مهندس آغاز کردند. محمدحسین میرزا مهندس دوست صمیمی کاستگرخان، در ساخت این راه کاستگرخان را همراهی می‌کرد. محمد حسین میرزا قبلاً در بازسازی محله سنگلج و محله بازار تهران و راه‌سازی در منطقه

آذربایجان تجربه خوبی به دست آورده بود. کاستگرخان از او حمایت می‌کرد و حتی با نوشتن نامه به شاه، خواستار حفظ این مهندس جوان و افزایش درجه و حقوق او شد (ساکما، آلبوم بیوتات، ۱۹۲۹/۲۹۶). از طرف دیگر رکن الدوله از جانب خود فردی به نام زین العابدین مهندس را بر سر پروژه گماشته و از او خواسته بود به صورت روزانه از پیشرفت طرح، تلگراف‌هایی را ارسال کند. زین العابدین نیز گزارش‌های خود را از تعداد کارگران، پیشرفت پروژه، منابع مالی، چالش‌های موجود، خرید چاه‌ها و خانه‌های در مسیر جاده، به تهران ارسال می‌کرد که اسناد ارزشمندی برای مطالعات حاضر به شمار می‌روند. از میان این اسناد اطلاعات جالبی به دست می‌آید و می‌توان اتفاقاتی را که منجر به توقف این پروژه شد، بررسی و نقد کرد (ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم ۵۴۸، برگ ۹۶، ۲۵۸، ۴۰، ۵۴، ۹۰).

تیم مهندسی، راه‌سازی را از «دروازه بالا خیابان» مشهد شروع کردند و فرسخ فرسخ مصالح آماده و چادر زدند اما از همان روزهای اول، چالش‌های مالی طرح و درگیری‌های متعدد با حاکم خراسان، شرایط را برای کاستگرخان دشوار کرد. او بارها با دید انتقادی به ناصرالدین شاه نامه نوشت و خواستار این بود که بودجه مستقیماً در اختیار او قرار بگیرد تا بتواند برای آن برنامه‌ریزی کند در حالی که مخارج راه برای حاکم خراسان و نماینده او مهندس زین العابدین حواله می‌گشت. او بودجه تخصیص یافته برای اتمام این راه را نیز ناکافی دانسته و معتقد بود با این بودجه، جاده‌ای با کیفیت ساخته نخواهد شد (ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم ۵۴۳، ۲۹۵/۷۹۷۶؛ برگ ۱۷۶؛ ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم ۶۳۱، ۲۹۵/۷۹۷۶؛ برگ ۴).

کاستگرخان همچنین بارها به دخالت حاکم خراسان در امور راه‌سازی اعتراض کرد و خواهان اختیارات تام و کوتاه کردن اختیارات رکن الدوله بود و برای اثبات جایگاهش، بر پیشینه بیست و هشت ساله خود در دولت ایران تاکید می‌کرد. رکن الدوله نیز با نامه‌نگاری با صدراعظم میرزا علی اصغر امین السلطان، سعی داشت، نامه نگاری کاستگرخان را خنثی سازد و تمام تلاش خود را برای سلب مسئولیت از کاستگرخان و واگذاری آن به ملک التجار مشهد انجام دهد (ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۱۳۶).

اقدامات رکن الدوله موفقیت آمیز بود و کاستگرخان از راه‌سازی قوچان کنار گذاشته شد و ادامه روند کار به ملک التجار واگذار گردید. در نهایت ساخت این راه متوقف و راه شوسه مشهد به قوچان بعد از گذشت دو سال هیچ‌گاه به مرحله نهایی خود نرسید. کاستگر

بخش اول: توضیحات کلی کتاب / ۳۷

در تمام این دوران به شدت از اوضاع پیش آمده ناراحت بود و در نامه ای به خانواده خود متذکر گردید ایرانی‌ها او را به فساد مالی متهم کرده و مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند (Slaby, 1982. P 195). بعد از این تجربه ناموفق، کاستگرخان ایران را ترک کرد و دو سال بعد در لوزان سوئیس درگذشت.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



بخش دوم:

سفرنامه‌های آلبرق کاستکریغ



## فصل اول: سفرنامه «سفری به ایالات شمالی ایران»

از گزارش‌های کتبی ریتر فن گاستگر رافن اشتاین کوباخ<sup>۱</sup> مهندس مامور در ایران، به آقای دکتر بروگش<sup>۲</sup> در برلین  
استرآباد می ۱۸۶۱م / شوال ۱۲۷۷ه.ق.

### حرکت از تهران تا فیروزکوه

پس از اینکه یک «انشالله فردا»، حرکت رسمی من را به مازندران از پانزدهم مارس، درست به هنگام حضور شما در تهران، به بیست و یکم آوریل به تعویق انداخت، بالاخره آماده‌ی حرکت شده، اسب‌ها را به این منظور آماده ساختم. جاده برای اسب‌هایی چنین پیر و از کار افتاده وضعیت مناسبی نداشت، بطوریکه هفت فرسخ<sup>۳</sup> نخست، دو روز به طول انجامید و مابقی راه را پیاده پیمودم، در دومین چاپارخانه نیز هیچ اسبی برای کرایه وجود نداشت و من لاجرم باید راهم را با قاطر ادامه می‌دادم. من موظف بودم، راه قدیمی که به دست شاه عباس ساخته شده بود و به سوی استرآباد می‌رفت، بررسی کرده و مخارج و هزینه‌های بازسازی آن را محاسبه کنم.

از دشت‌های بایر تهران تا محدوده‌ی پرییچ و خمی که به جاجرود ختم می‌شد، چهار

1. ritter v. Gasteiger-ravenstein, kobach

2. Brugsch

۳. فرسخ یا فرسنگ، واحدی برای اندازه‌گیری مسافت و نزدیک به ۶/۲۴ کیلومتر است (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۴۱

فرسخ مسافت بود. روی رودخانه جاجرود پلی متزلزل قرار داشت که هر لحظه بیم فرو ریختن آن بود. شب نه چندان خوشایندی را در کاروانسرای میان خرابه‌ها که نشان از روزگاری شکوهمند داشت، به صبح رساندیم. دور و اطراف همچنان ظاهر ویران و خراب خود را حفظ کرده بود و من تازه در روز سوم موفق به دیدن تعدادی کشتزار و زمین‌های زراعی شدم.

سیلاب همان اندک باقی مانده‌ی این راه طولانی و غیرقابل تردد را از بین برده و آدمی ناگزیر تا زانو در نه‌رهای جاری فرو می‌رود. از اینجا مسیر برهوت و بی آب و علف، همین‌طور تنگ‌تر و صعب‌العبورتر شد، به طوری که تا کوه‌های فیروزکوه ناگزیر با پای پیاده حرکت کردیم. مسیر از غرب به شرق پیوسته مرتفع‌تر می‌شد. تعداد زیادی سنگ‌های بزرگ وجود داشت که بر روی کوره راه سقوط کرده و عبور را برای انسان و حیوان سخت کرده بودند. جایی که تنها چشم اندازمان ویرانه‌های یک کاروانسرای متروک بود و تصویری غمناک را تداعی می‌کرد. کرکس‌ها و عقاب‌ها بر فراز اسکلت و لاشه‌های حیوانات که در مسیر مرده بودند، در پرواز بودند<sup>۱</sup>.

در فراز و نشیب‌های فیروزکوه، بقایای تعدادی چوب نه چندان قطور، که گویی به تازگی از درختان جدا شده‌اند، به چشم می‌خورد. ریشه این درختان به سرعت رشد کرده و صنوبرهای جدید ایرانی از آن متولد می‌شدند. رشد آن‌ها مانند صنوبرهای معمولی اتریش و برگ‌هایشان شبیه به درخت راش و یا سرو است. مسیر فیروزکوه در اینجا سرایشی شد تا به اعماق دره‌ای رسید که پلی بسیار خطرناک آن را از روی رودخانه‌ی پر تلاطم به جنگل عبور می‌داد. پل از اینجا، از میان صخره‌هایی هولناک و از روی پرتگاهی بسیار رعب‌انگیز که بخش اصلی فیروزکوه است، به سمت بالا می‌رفت.

منطقه فیروزکوه، سراسر از کوه‌های سنگی مرتفع پوشیده شده بود و انسان با نگاه به زیر پای خود، تخته سنگ‌های متعدد و کوه‌های کم ارتفاع را می‌دید. سوراخ‌های ماسه سنگ‌ها، تخته سنگ‌ها و دیگر خرابه‌های ناشی از طوفان، تصاویر شاعرانه‌ای را نقش کرده بودند. هرچه قدر ارتفاع افزایش پیدا می‌کرد، سرسبزی کاهش و نواحی برفی بیشتر به چشم می‌خورد. در این نقطه، جاده با وجود اینکه کاملاً تخریب شده بود، به نظر می‌رسید که در

۱. این جاده به حدی ناهموار و سخت بود که معمولاً چهارپایان در عبور از این مسیر دچار حادثه می‌شدند و به ته دره می‌غلتیدند. بسیاری از سفرنامه نویسان از تعدد بالای کشته‌های این مسیر یاد می‌کنند (ابوت، بی‌تا: ۳؛ داری، ۱۳۸۸: ۴۴) (مترجم)

گذشته بسیار خوب و نیز گویا برای تردد درشکه ساخته شده بوده است. مشخص نبود در گذشته که از مواد منفجره، اطلاعاتی در دست نبود، چگونه توانسته بودند از میان کوه‌ها، چنین راهی را پدید آورند.

فیروزکوه که طول آن هشت فرسخ و ارتفاع آن شاید حدود ده هزار پا<sup>۱</sup> بود، در واقع، یگانه مسیری بود که از اینجا به سوی تهران می‌رفت. مسیر شیب تندی پیدا کرد، به طوریکه از لحاظ زمانی، درست یک ساعت مانده به فیروزکوه، ناگهان در دره‌ای هولناک و خالی از سکنه فرو رفت که رودخانه‌ای عظیم و خروشان از میان آن عبور می‌کرد. فیروزکوه در بیست و دو فرسخی تهران و در موقعیتی چشم نواز قرار گرفته است و دورنمای خانه‌های آن به طرزی شاعرانه و زیبایی از توده‌های گل و خشت ساخته شده بود.

در انتهای مسیر ورود به فیروزکوه، دشتی سبز و وسیع قرار داشت که عبور از آن یک ساعت به طول انجامید. سپس یک گذرگاه سنگی بسیار تنگ با صخره‌ای شیدار و غیرقابل عبور پدیدار شد که قلعه‌ای ویران با ابهت تمام بر روی قله آن خودنمایی می‌کرد. بر گرد این جسم غول آسا، حلقه‌هایی ایوان شکل، از دو سو به سمت بالا می‌رفت که مانند آمفی تاترها روی یکدیگر قرار داشتند. این به همراه نوار نقره فام که در سایه قرار گرفته بود، صحنه‌ی جالبی را ایجاد کرده بودند. بدون اینکه خود متوجه باشم، به پس پشت کوه و در واقع شهر رسیده بودم و در این جا بود که ناگهان جهت خود را گم کردم، که البته به سرعت آن را بازیافتیم.

### فیروزکوه

در مسکنی که در این نقطه از سوی کدخدا در اختیارم گذاشته شده بود، با تعداد هول انگیزی از جانوران موذی مواجه شدم و از آن زمان به بعد بود که گرفتار ساس شدم و این امر با آنچه که من از پاکیزگی ستایش شده‌ی شرقی شنیده بودم، هیچ گونه سنخیتی نداشت. گرانی نیز در این منطقه بیداد می‌کرد. در اینجا نان سه قران، جو دو قران، حصیر زیرانداز دوازده شاهی، گوشت هر چارک یک قران و مرغ هم یک قران بود.

هرچند با همراه داشتن فرمان و اختیار بازداشت از سوی شاه، مصونیت کامل داشتم، خوب می‌دانستم که تنها با همین نی لبک تاشونده‌ام، توجه بیشتری جلب خواهم کرد تا اینکه بخوام با فرمان پرطمطراق شاه و همینطور با دعوا، کتک کاری و گروکشی و تعیین

۱. فوت یا پا واحد اندازه گیری طول معادل ۴۸/۳۰ است. (مترجم)

قیمت‌ها، بر شرایط فائق آیم.

روز ششم، فیروزکوه را ترک گفتم و پس از طی مسافتی چهار فرسخی، از میان مزارع سبز شکوهمند و چمنزارهایی عظیم، با پای پیاده به کوهپایه‌های سوادکوه رسیدم. کوهی که در مقایسه با کوه نخستین، شیبی کمتر و همچنین پوشش گیاهی سراسر سبزی مملو از الوار درختان راش داشت. گاهی در اعماق دره‌ها و گاهی بر روی تپه‌های سنگی کم شیب به پس و پیش می‌راندم تا به منطقه‌ای آتشفشانی رسیدم که شکاف خورده و متلاشی شده بود و در آن طبیعت همه چیز را از بین برده بود. توده‌ی عظیمی از تخته سنگ، مسیر کوهستان را پوشانده بود و ریزش کوه و گردنه‌های تنگ، گویی مسیر عبور را مسدود کرده بودند. بر روی بسیاری از نقاط مرتفع دور از دسترس، سنگرها، برج‌ها و بناهایی دیده می‌شد که گویی زمانی بسیار سودمند واقع می‌شدند، اما امروز کاملاً ویران گردیده و دوران ملوک الطوائفی ایران را یادآور می‌ساختند.

توده‌های زغال سنگ در این طرف و آن طرف به این تصاویر حیرت آور، ظاهری خیال انگیز بخشیده بود. گاهی نیز در میان دره‌ها، صدای قیل و قال، به گوش می‌رسید که نشان از جنبنده‌هایی در اطراف داشت. رشد و نمو درختان، تماماً نشان از حاصلخیزی بود و گردش در این طبیعت پر از زیبایی‌های فراوان، به طرز خوشایندی متنوع بود.

## سوادکوه

در پایان روز هفتم، با طی مسافت هفت فرسخ، به آن طرف سوادکوه و چاپارخانه‌ای رسیدم که اسبی برای کرایه نداشت. این منطقه بسیار زیبا بود و ویژگی‌هایی از ناحیه‌ی زالس کامرگوت<sup>۱</sup> را در ایشل<sup>۲</sup> و همینطور شمال اتریش در خود داشت. بناهای ایوان شکل آن نیز آدمی را به یاد شراب‌سازی‌های تیرول<sup>۳</sup> می‌انداخت. مزارع کاشت برنج، از اینجا شروع می‌شد. دره‌های عمیقی که از بالاترین نقطه‌ی خود تا محل تلاقی‌شان با زمین، با درختان جنگلی احاطه شده بودند، به سمت شرق شیب تندی گرفته و در میان هزارتویی طبقاتی شکل قرار داشتند که در آنها، حتی مسیر آب نیز بسیار مبتکرانه هدایت شده بود. تا زمانی که هوا هنوز آلوده‌ی رطوبت آزاردهنده نشده بود، همه جا نشان از حیات و جنب

- 
1. Zalskammergutes
  2. Ischel
  3. Tirol

و جوش و تولید و تلاش بود.

منزلگاه نهم، آدمی را مستقیم به سمت پایین دره رهنمون می کرد که مسیر آن از میان جنگلهایی عبور می کرد که هر لحظه انبوه تر می شدند. انتهای دره زیر کشت برنج قرار گرفته بود. گاهی نیز از میان نورهای جنگل، روستایی مهمان پذیر با سقف های شیب دار گنبدی شکل، سر بر می آورد. مردمان این نواحی دچار تنگدستی و فقر بودند چرا که کشت و کار برنج برای معاششان کافی نبود و از صنعت چوب نیز سودی عایدشان نمی شد. اما بسیار مردمانی پاک، شریف و مهربان به نظر می رسیدند. آنها شلوار گشاد آلبالویی رنگ که در زانو بسته می شد، جوراب به همراه صندل چرمی، نیم تنه چرمی کوتاه به رنگ قهوه ای و کلاه پوستین با لبه ی کوتاه بر تن داشتند. این پوشش، کاملاً با وضعیت کوهستانی منطقه همخوانی داشت.

در میان گرانی فراوان، تضادهای عجیب و غریبی نیز به چشم می خورد و کالاهای ارزانی یافت می شود. چرا که من یک بره را به قیمت دو قران و سه تخم مرغ را به قیمت یک شاهی خریدم. آب نیز علی رغم وضعیت کوهستانی، گرم و ناگوار بود و چشمه ای هم یافت نمی شد. کلبه های جنگلی با سقف های پوشالی تنها سرپناه موجود در این مسیر شش فرسخی برای مسافران بود که در فضایی باز ایجاد شده بودند و شاید بتوان آنها را کاروانسرا نامید. در اینجا بود که من در هوای سرد نیمه شب برای نخستین بار صدای زوزه ی شغال را شنیدم.

جاده تا بدین جا و نیز پس از آن، از میان جنگل های باتلاقی، زمین های صعب العبور و مملو از آب و گل، گذر می کرد. گه گاهی نیز کوره راهی به چشم می خورد که فقط برای چارپایان توانمندی که تازه نفس بودند، قابل عبور می نمود. حتی در اینجا هم کم نبودند نقاطی که همین حیوانات هم با ترس و تردید قدم برمی داشتند. آن ها پوزه هاشان را پایین گرفته و لجنزارهای سیاه رنگ عمیق را بو می کشند تا راه را بیابند، کاری که حتی شجاع ترین کوهنوردان و شکارچیان باتلاق ها را حیرت زده می کند. گویی با اسب های سواری که از تهران آورده بودیم، طی کردن این راه دشوارتر بود. در بسیاری از نواحی، امکان فرو رفتن در مرداب های جنگلی وجود داشت، با این وجود برآمدگی های سنگی وجود داشت که برای عبور روی آنها قدم می گذاشتیم و حیوانات بارکش پشت سر هم از روی آنها عبور می کردند.

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۴۵

در اینجا جنگل مرتباً انبوه‌تر و تاریک‌تر می‌شد. پوشش گیاهی نیز سرشار از حاصلخیزی و فراوانی بود. درختان شمشاد، انجیر وحشی، گردو و بوغان (غان) که سه زرع<sup>۱</sup> طول داشتند، همچنین رز، یاسمین، بوته‌های خودرو، بلوط‌ها، انجیر، انارهای وحشی، تاک قلمی وحشی، درخت توت، توت فرنگی و تمشک همه و همه در شبکه‌ای ناگسستنی به هم دیگر تنیده شده بودند. وجود نخل‌ها، چنارها، درختان پیچ‌امین الدوله<sup>۲</sup>، صنوبرها، کاج‌ها و رایحه‌ی خوش طبیعت که در هوا پیچیده شده بود، فضای پرهیاهویی را ایجاد کرده بودند. در تاریکی اول صبح، بلبل آوازی گوش نواز می‌خواند. توکا، سینه سرخ، طوطی، قرقاول طلایی و هزاران گونه از دیگر پرندگان نیز در هزارتوی شاخ و برگ‌ها زندگی می‌کنند. خار و خاشاک و صاعقه، شاخه‌های عظیم درختان کهنسال را برهم می‌زند.

پیچک‌ها و درختان خودرو، از هر نوع، از زمین تا به تاج درختان سربرآورده و از روی درختان، مانند توری تا نزدیک زمین آویزان شده بودند و گذرگاه‌ها و دالان‌های باشکوهی ایجاد کرده بودند. از میان آن‌ها درختچه‌ها و نیز درختانی به قطر هشت پا، همچنین سربرافراشته و بدین سان جنگل بکر با تمام رازها و ترس‌های سحرآمیزش، در برابر مسافران با ابهت تمام قدعلم کرده بود. رعد و برقی بر خوف این پس زمینه می‌افزود، غرشی که به یکباره من را از جای خود پراند و پژواکی هزارباره از خود منعکس نمود. در این هنگامه، برها، یوزپلنگ‌ها و شیرها نیز به عنوان پادشاهان جنگل، قدرت و تسلط خود را به نمایش گذاشته بودند. به همراه آنها، موجوداتی سیری ناپذیر چون سیاه‌گوش، گرگ و شغال، به رمه‌هایی که در انتهای دره مشغول چرا بودند، حمله می‌کردند.

امروز پیش از رسیدن به یکی مانده به آخرین منزلگاه قبل از ساری، یک شغال و شش خوک دیدم و آنها را که جامه‌ی من را به جای مادر خود اشتباه گرفته بودند در بیشه زارها کشتم. همراهان من می‌خواستند گوشت آنها را بخورند اما من با وجود اینکه به خوردن سینه‌ی بچه خوک چندان هم بی‌میل نبودم، این کار را برای آن مسلمانان<sup>۳</sup> نه چندان مومن، قدغن کردم.

از اینجا به بعد، مسیر از میان مناطق خزان زده‌ی متراکم و زمین‌های جنگلی‌ای که به تازگی بارور شده بودند، همچنین از میان دشت‌های سبز پر بار و جنگل‌های بکر نفوذ ناپذیر، مانند

۱. مقیاس اندازه گیری طول معادل ۱۰۵۴ سانتی متر (مترجم).

۱. نام فارسی این گیاه منتسب به علی خان امین الدوله، صدر اعظم مظفرالدین شاه قاجار است که گفته شده وی اولین بار این گیاه را در ایران و در باغ امین الدوله کاشته است (مترجم).

آنچه آدمی فقط در هندوستان می تواند ببیند، عبور می کرد، تا جایی که دسته های مجزایی از تاکسوس و راش به چشم می خورد که بسیار شبیه به طرح پارک های انگلیسی بودند که در آن ها، هنر و طبیعت دست در دست هم دارند. در اینجا جاده پهن تر، یکدست تر و قابل عبورتر شد. گاهی حتی مانند کوچه باغ ها، خط مستقیمی را طی کرد. خرابه های پل های فرسوده و آبشارهای دور و نزدیک، دائما موانع جدیدی بر سر راه ایجاد می کردند، در حین حال چشم و گوش از این زیبایی ها، سرشار از لذت می شدند. شیب کوه ها تا ساعتی پیش از رسیدن به ساری، هر لحظه تندتر شدند.

## ساری

ساری، منطقه ای اصلی این بخش از مازندران است، جایی که ارتفاعات در آن به دشت های مسطح ختم می شوند. اینجا جنگل به پایان می رسد. جلگه ای وسیع و حاصلخیز که زمین های آن زیرکشت غلات، برنج و پنبه رفته بود و در پس زمینه آن، کوه های مرتفعی که از برف پوشیده شده اند و نیز کوه های متوسطی که با جنگلهای بکر پر هیاو احاطه شده بودند، به چشم می خورد. در این میان دریای خزر همچون نوار طولانی ای به رنگ آبی تیره، در کنار این تصاویر خودنمایی می کرد.

در اینجا من یک ستاره، نوعی از مرغ مگس خوار دیدم. همینطور نوعی بسیار زیبا از پرنده ای دیگر که تا به حال ندیده بودم که بال ها و سر و گردنش آبی آسمانی بود با لبه های زیبایی به رنگ سیاه، بالاته اش قرمز گلی، شکمش زرد و به درستی یک قمری. منظره ای بسیار باشکوه.

جامه ای مردمان اینجا بسیار جالب است. آنها شلووارهای پلیسه دار به رنگ آلبالویی و بالا پوش سبز چمنی به تن دارند. زن ها بدون پوشیه هستند، اغلب با چهره هایی زیبا و اصیل اما رنج کشیده، چشمانی درخشان و گونه های برجسته. عموم مردان موهای پریشان و برخورداردی دوستانه دارند. این مردمان رفتار ایرانیان جهود و شرور را ندارند. گویی لهجه شان را می شناسم. ولی از آن جا که بسیار تند صحبت می کنند، اغلب متوجه حرفشان نمی شوم. ورودی خانه ها و آلونک های روستایی با چوب طراحی شده، سقف هاشان آجری است و بدون استئنا پاکیزه و دنج.

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۴۷

امروز آقایان «فن<sup>۱</sup>» و «استفیک<sup>۲</sup>» را در راه بازگشتشان از سفر قزوین، رشت، استرآباد به تهران ملاقات کردم. همه جا از امامزاده‌های مهمان پذیر پر است. در این منطقه افراد زیادی به رنگریزی و رنگ کردن پارچه‌های شلواری ایرانی به رنگ آبی مشغول هستند. نان بسیار لذیذی نیز به قیمت یک قران موجود است که رویه‌ای روغنی دارد و از زیره پوشیده شده است. پرورش رمه و اسب نیز بسیار رایج است. برای نخستین بار نیز گاوهای پیزانگ<sup>۳</sup> را دیدم که گرده‌ای به اندازه دو کفش داشتند و انتهای گردنشان به شتر شبیه است. پرورش کرم ابریشم، به طور جدی دنبال می‌شود و درختان توت و گیاهان پنبه تمامی زمین‌ها را از تهران تا ساری یعنی چهل فرسخ پوشش داده‌اند.

ساری به لحاظ زراعی، در دشتی حاصلخیز قرار دارد که در آن تا چشم کار می‌کند، سبزی‌نگی، رشد و شکوفایی طبیعی است. در عوض، اقتصاد پیشرفته، زمین‌های زراعی که به طرز کارآمد زیر کشت رفته باشد، همچنین کشاورزی هوشمندانه به ندرت به چشم می‌خورد.

ساری شهری قدیمی، تاریک و غمزده است و خانه‌های آن از خشت با سقف‌هایی سفالی به رنگ قرمز ساخته شده‌اند. شهر از رفت و آمد و جنب و جوش پر است و بازاری بزرگ و طویل دارد. این امر که من کلیه‌ی اسباب و اثاثیه‌ام را بر روی یک قاطر حمل می‌کردم، مردمان ساده لوح این منطقه را به طرز شیطنت آمیزی به خنده وامی‌داشت.

من در سرای دولتی، در خانه باغی نیمه ویران که پنجره هم نداشت سکنی داده شده بودم. جایی که در آن تعدادی زن با بازی‌های دسته جمعی شان وقت گذرانی می‌کردند و چای و غلیان بر بدن میزدند، تا اینکه من مانند مهمانی ناخوانده به لذت و عیش و نوششان پایان دادم. آنها به مانند پره‌های سبک کاه، به سرعت پراکنده شدند و من در این فرصت موفق شدم چند چهره‌ی زیبا در میان ایشان ببینم، چرا که در اینجا زن‌ها رو نمی‌گیرند. درست همان موقع عده‌ای بازدیدکننده‌ی کنجکاو آمدند و تا جایی که ممکن بود مزاحمت ایجاد کردند، البته در مورد آن‌ها یادداشتی برداشتم.

من در اتاقک بزرگ خود، شب بسیار سردی را گذراندم و صبح بسیار زود با خوشحالی تمام آن را ترک گفتم. گفته‌های عجیب و غریبی بین مردم رواج داشت مبنی بر اینکه در این

1. Fen
2. Estvek
3. Pisangochs



باغ و در مخروطه‌ی نیمه ویرانی که توسط ناصرالدین‌شاه ساخته شده، اشباح پرسه می‌زنند تا انتقام بسیاری از بی‌رحمی‌هایی که شاه در حق زنان خود روا داشته بگیرند. من بدون اینکه به این سخنان توجهی کنم و ترسی داشته باشم، تا صبح خشک شدم، البته از سرما! اینطور به نظر می‌رسید که ساری محل تجمع کلیه‌ی دراویش پست و بزهکاری باشد که در ماه رمضان در تهران پرسه می‌زدند. تمامی توجه من به کلاه نمدی ایشان جلب شد که در زیر آن، صاحبش با صدایی گرفته صدا می‌زد: یا حق!

در میانه‌ی راه، با گروهی از ایلات گُرد نیز مواجه شدم که گروه عجیب و غریبی از کولی‌ها با چهره‌هایی آفتاب سوخته و خالکوبی شده، همراهیشان می‌کردند. این قبایل اغلب بسیار فقیر بودند و در میان آن‌ها گاهی زن‌های زیبایی به چشم می‌خوردند! درست خارج از ساری، پلی بسیار زیبا وجود دارد که توسط شاه عباس ساخته شده است. این پل با هشتاد ذرع ارتفاع، با استحکام بر روی هفده پایه قرار گرفته اما به لحاظ موقعیت، بسیار مورد غفلت واقع شده است<sup>۱</sup>. هشت فرسخ دورتر، جاده بلا انقطاع از میان بیشه زارها، زمین‌های جنگلی ای که زیر کشت رفته‌اند و مزارع واقع در دشت‌ها عبور می‌کرد و برخی جاها وضعیت آبیاری مناسبی نداشت. کوه‌های نه چندان مرتفع سر راهمان را پشت سر گذاشتیم. فضای میان این کوه‌ها و جاده از جنگل‌های درخت انار پوشیده شده بود. در وسعت افق، شکوفه درختان با درخشش سرخ رنگشان گویی از میان شعله‌های آتش سر برآورده بودند. این منطقه میوه انار را برای تهران فراهم می‌کند.

## اشرف<sup>۲</sup>

شهر اشرف در پای یک رشته تپه‌ی جنگلی زیبا قرار دارد و زینت آن چهار بیغوله ایست که بر روی این ماهورها واقع شده‌اند. من باید چهار روز اینجا می‌ماندم و وضعیت این بناها را ثبت و ضبط می‌کردم، چرا که شاه قصد مرمت آن‌ها را داشت. در تخریب و نابودی این بناها، گذر زمان، به مراتب نقش کم‌رنگ‌تری تا سهل انگاری و بی‌تفاوتی ایرانیان داشت. من در یک باغ غمگین و تاریک دورافتاده که از گیاهان زینتی و درختان کاپاریس و پرتقال پر بود، سکنی داده شده بودم و در کاخی بسیار ترسناک اقامت داشتم. قورباغه‌ها

۱. این پل بر روی رودخانه تجن توسط شاه عباس ساخته شده بود و در دوره نادرشاه و قاجاریه تعمیر گردید (معصوم علی‌شاه، ۱۳۳۹: ۶۶۵). (مترجم)

۲. بهشهر کنونی (مترجم)

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۴۹

و وزغ‌ها در آبگیری گل آلود، نایش شبانگاهی خود را سر می‌دادند. اقامتگاه شبانه‌ی من از هر سو باز و گشاده بود و از در و پنجره در آن خبری نبود. لذا من بیش از هر چیز به این می‌اندیشیدم که احتیاط کرده، از خود در برابر حمله‌های شبانه محافظت کنم. چرا که ترکمانان در این جا ناآرامی‌هایی را ایجاد کرده‌اند. طایفه‌ای از ترکمانان در شب گذشته دو چوپان را در مراتع غافلگیر کرده و به قتل رسانده بودند. همین امروز آنها به قصد غارتگری به روستایی در همین نزدیکی حمله کردند و البته شکست خوردند و هجده نفر از افرادشان دستگیر شدند. آن‌ها از ساحلی که نیم فرسخ از اینجا فاصله دارد، می‌آیند. در آنجا از کشتی‌های خود پیاده شده و به غارتگری می‌پردازند. ابتدا در میان بیشه زارها پنهان شده و پیاده در میان آنها می‌خزند تا به غنایم خود دست یازند. آن‌هایی که از جنگیدن دست کشیده‌اند، فعالیت خود را بیشتر بر آدم دزدی معطوف داشته‌اند، چرا که می‌دانند خرید و فروش اسرا به عنوان غلام، سود هنگفتی برایشان دربر دارد.

من در این هوای سرد و مرطوب نیمه شب، با تپانچه‌ای آماده در دست، به خواب رفتم تا اینکه در نیمه‌های شب، شغال‌ها زوزه کشان پشت پنجره‌ی اقامتگاهم با آواز شبانه‌ی ناهماهنگشان از خواب بیدارم کردند. صدای خرد شدن استخوان باقی مانده از شام ناچیزم، تکه گوشتی سرخ شده و بالاپوشم را زیر آرواره‌های تیز آنها می‌شنیدم. تفنگم را به سمتشان گرفتم اما موفق نشدم هیچ کدام را درست نشانه بگیرم و شلیک کنم.

این باغ نیز یادگار گذشته باشکوه و با عظمت ایرانیان است که به علت عدم توجه، منظره‌ای به غایت منزجر کننده به خود گرفته است. درختان پرتقال، لیموشیرین، انار، غان و از میان درختان چنار، بوته‌های خودروی رز، یاسمین و کاکتوس‌ها به طرز بی‌انبوه روییده بودند. میوه‌های آنها روی زمین ریخته بود و غالباً این میوه‌ها، همانجا می‌پوسید یا در زیر پای اسب‌ها و گاوهایی که در حال چرا بودند له می‌شدند. هنوز هزاران دانه‌ی زرد طلایی از آن‌ها از میان برگ‌های سبز و مرطوب خودنمایی می‌کردند. من هرگز مرکباتی به این آبداری ندیده بودم. گویا اگر خود را برای تهیه شکر گران قیمتی که تهیه کرده بودم، به دردسر نمی‌انداختم، لیمونادهای خوش طعم‌تری نصیب می‌گشت.

موظف بودم این سازه را بررسی کنم. بنایی که از تعداد زیادی ورودی، سرسرا، اصطبل، مجاری آب، حوض‌ها، اتاق‌های استحمام بسیار دنج و کاخ عظیمی که بسیار نورگیر نیز بود، تشکیل شده بود. هنگام ثبت و ضبط زیرزمین بنا که دیوارهای آن از بالا تا پایین با

علف و ریشه‌های درخت انجیر پوشیده شده بود، در برابر خود یک مار دیدم و پا به فرار گذاشتم. درست دو قدم آن سوتر با یک لانه بسیار بزرگِ خفاش مواجه شدم که بوی گند غیرقابل تحملی ایجاد کرده بود. این بو را هنوز نتوانسته‌ام از بینی خود خارج کنم. در سمت راست این مجموعه، قصر بسیار عظیم و شکوهمندی همانند قصر الحمراء<sup>۱</sup>، وجود داشت که در فضایی بسیار زیبا محصور گشته بود، اما افسوس که سراسر در آوار و نخاله فرو رفته بود. درست در سمت چپ باغی که نخست در مورد آن صحبت شد، یک قصر نورگیر و بزرگ دیگر، با طرح طاق مانند دیده می‌شد، که با فواره‌ها و درختانی زیبا احاطه شده بود. کلیه‌ی این تجملات، روزگاری فضاهایی بودند با موزائیک‌ها و آینه‌های دیواری، حال اما از هر گونه پیرایه‌ای عاری‌اند. مرمرها و آجرهای میناکاری شده را با زور از میان دیوارها خارج کرده‌اند. اتاق خواب‌هایی که روزگاری در آن‌ها تجمل و شور و حرارت برقرار بود، حال به طویله تبدیل شده‌اند. بر روی دامنه‌ی پرشیب یکی از تپه‌ها، خرابه‌های چهارمین ساختمان قرار گرفته که شاهکاری هنری از شکوه و صلابت شرقی است و منظره‌ای سرمست‌کننده رو به خشکی و دریا دارد. انصافاً، «صفی آباد» نام شایسته‌ای برای اینجاست.

من افتخار خواهم داشت به محض این که فرصتی حاصل آید، برای شما نمونه‌ای از طرح‌هایم را بفرستم؛ چرا که در تهران بیان کرده بودید که علاقه‌مندید، نقشه‌ی یکی از منازل ایرانی را به شاه خود تقدیم دارید. بازسازی و نوسازی این بهشت ویران شده، به گروه هنرمند باتجربه نیاز دارد و ارزش هزینه‌های احتمالی را دارد.

از شهر اشرف به سمت اشرف آباد (چهارده فرسخ) راه و یا بهتر بگویم کوره راه، پیوسته از میان جنگل‌های باتلاقی، مراتع تَنک و زمین‌هایی می‌گذشت که در آن‌ها کمتر زراعت شده بود. در مسیری که پشت سر گذاشتیم، فقط دو روستا از لحاظ بهداشت و رفاه از مابقی متمایز بودند.

کشت پنبه و پرورش ابریشم درآمد زیاد و سهل‌الوصولی حاصل می‌کند. بسیاری از مردم روسی می‌دانند و روابط تجاری زیادی با روسیه دارند. حرف و سخن درباره‌ی ناصرالدین‌شاه اندک است و همه به سمت روسیه و شخص تزار روسیه گرایش دارند. از عوامل و مشکلات ضعیف‌کننده و بازدارنده‌ی این کشور، ناامنی شدیدی است که ترکمانان به وجود می‌آورند. آن‌ها حملاتی کاملاً برنامه‌ریزی شده دارند و روستاها، بازرگانان

۱. Alhambra قصری در شهر گرانادای اسپانیا (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۵۱

و مسافران را چپاول می‌کنند و مردم و رومه‌ها را می‌دزدند. روستاییان پیمان نامه‌هایی رسمی منعقد کرده و سالانه دویست تا سیصد هزار تومان خراج به ترکمانان می‌پردازند تا از خود در برابر غارتگری و آدم‌زدی محافظت کنند. افراد تام‌الاختیاری که مسئول این روابط هستند، فعالیت‌های دوسویه دارند، چرا که باید افراد و اشیاء غارت شده را از نو بفروشند و نیز قراردادهای منعقد کنند. همه‌ی افراد، در زمان شخم زدن زمین‌هایشان، در سفرها و در مراتع کاملاً مسلح هستند. خلاصه اینکه این مردمان در عداوتی بی‌پایان زندگی می‌کنند، امری که در تهران به کلی از آن بی‌اطلاع هستند و به آن اهمیتی نمی‌دهند. اغلب اوقات، نشانی از حمله‌ای جدید وجود دارد، حجم بی‌شمار مقبره‌ها نیز گویای تعدد قربانیان این حملات غارتگرانه است.

جاده تا به سرحد غرق شدن، باتلاقی و خراب است. شاخه‌های درختان تا به زمین رسیده‌اند. ترکمانان نیز در سمت چپ و راست این مسیر پرچین‌هایی برای سهولت بخشیدن به حملاتشان ایجاد کرده‌اند. همراه من، ده نفر مسلح به تفنگ باروتی بودند اما اسلحه‌های آن‌ها زیر باران خیس و غیرقابل استفاده شده بود. از این رو شب را در آلودگی که تقریباً غیرقابل سکونت بود، سپری کردیم. شغال‌ها نیز مقابل آن، به معنای واقعی، کنسرتی بزرگ اجرا کردند.

در این مسیر من به امام زاده علی<sup>۱</sup> نامی برخورددم که بی‌نهایت زیبا و چشم‌نواز بود و مقبره‌ای به قدمت هفتصد سال داشت. در دهکده‌های این منطقه، همه‌ی خانه‌ها بالاتر از سطح زمین و بر روی سنگ‌هایی بزرگ ساخته شده‌اند، به این منظور که ساکنان را در برابر عوارض مضر رطوبت فزاینده‌ی زمین محافظت کند. نیمه‌های شب به سختی از میان لجنزارهای طویل که رویش را خیمه‌های غیرقابل عبور از برگ پوشانده بود، عبور کردم و پس از سه بارش شدید، در حالی که کاملاً خیس شده بودم به استرآباد<sup>۲</sup> رسیدم و در آنجا در خانه‌ی نه‌چندان راحت<sup>۱</sup> یک ایرانی، دراز به دراز افتادم. شب را در همین جا سپری کرده و روز بعد نیز حاکم شهر و کنسول روسیه آقای گوسف<sup>۳</sup> را ملاقات کردم. سراسر مازندران و استرآباد در تنگنا و فقر است و عامل آن هم حاکمی به نام شاهزاده ملک آرا است که چهار ماه پیش به دلیل ظلم و فساد برکنار شده بود. او با پرداخت مبلغ هشتاد هزار تومان، بهای

۱. منظور نویسنده امام زاده علی اصغر بهشهر است (مترجم).

۲. گرگان کنونی (مترجم).

خون خود را از شاه خرید. عجب حس عدالت شاهانه‌ای!

## استرآباد

در استرآباد وضعیت قصری باشکوه را که توسط شاه عباس ساخته شده بود و حال کاملاً ویران گشته بود، ثبت و ضبط کردم تا بدانم در حال حاضر چه می‌شود از این مخروبه ساخت. احتمالاً هزینه‌ی مرمت چنین بنایی، کمتر از هزینه‌ای که برای یک نمونه‌ی نوساز آن لازم بود، نمی‌شد و مطمئناً به طرح‌های من در رابطه با بقایای آن، اعتنایی نمی‌شد.

در این جا نیز، کلیت مجموعه، موقعیت باغ و ساختمان کاخ با آن اتاق‌های کناری، نشان از عیش و نوش شاهانه ایرانی داشتند. از جمله‌ی آن‌ها می‌توان از تجملات بی‌حد و حصرِ اثاثیه‌ی مخصوص شطرنج نام برد. در اتاقی شلوغ نیز پوست‌های سر شصت ترکمانی را دیدم که چهار ماه پیش کشته شده بودند. اما به تازگی سر از بدنشان جدا شده و از کاه پر گشته بود، چرا که حکمران پیشین منطقه در صدد بوده آن‌ها را به نشانه تسلطش بر اوضاع ایالت، برای شاه بفرستد. با این حال پیش از آن، خلع گردیده بود. هنوز بر روی پوست زبر و خشن و مجموعه‌های وحشتناک آنها، موهای سر و صورت باقی مانده بود و صحنه‌ای چنان رقت‌انگیز ایجاد کرده بود که نمی‌شد به آن نگریست.

استرآباد در دشتی وسیع، در پای یک کوهستان جنگلی بسیار بلند قرار دارد که از پشت آن، قله‌های دیگر کوه‌ها سر بر آورده بود. جای جای این دشت، با بی‌نظمی تمام زیر کشت رفته بود، از همین رو در نقاطی گل آلود بود و در نقاطی دیگر به غایت حاصلخیز. پرتقال‌های این ناحیه بی‌نهایت خوش طعم بودند و لیموهایش با قطر شش زول<sup>۱</sup>، به درستی یک نارگیل. شهر دایره‌وار با دیواری احاطه شده و ظاهری بسیار منزوی و پیش پا افتاده دارد. تصور ملال‌آوری که این خانه‌ها ایجاد می‌کنند، تنها با دیدن بازار عریض و طویل، مسافرخانه‌های بی‌شمار و یا مساجد بزرگ تحمل پذیر می‌شود. در اینجا جایز نیست کسی کوچک‌ترین قدمی را غیر مسلح و تنها از خانه بیرون بگذارد، مگر آن که بخواهد زندگی‌اش را و یا از آن هم بدتر، آزادی‌اش را به خطر اندازد. حتی شب‌ها نیز ترکمانان از طریق شکاف‌هایی که به همین منظور در دیوار شهر ایجاد کرده‌اند، نفوذ می‌کردند تا آدم و چهارپا برابند. تعداد سیصد توپچی در پادگان این منطقه حضور دارند که از دو سال پیش تا به حال، هیچگونه دستمزدی دریافت نکرده‌اند. لذا طبیعی است که به جای اینکه خود را در برابر ترکمانان

۱. Zoll - واحد قدیمی طول، برابر با ۲/۵۴ سانتیمتر (مترجم).

آماده کنند، ساکنانی که دستور حفاظت از آن‌ها را دارند به طرق مختلف تیغ می‌زنند. این ناحیه بیر، پلنگ، یوزپلنگ و کفتارهای زیادی دارد. در همه‌ی باغ‌ها نیز می‌توان خاریشت دید. استراباد کنسول خانه‌ی گرم و صمیمانه‌ای دارد که بسیار خوب ساخته شده و همینطور به سبک اروپایی دکور شده است. باغی بزرگ دارد با بوته‌های بلند قامت رز و برگ‌های معطر یاسمین و حوضچه‌ای که آن را دسته‌های رز، دایره وار احاطه کرده‌اند. خانه باغی با سرسرای ایرانی بزرگ، اقامتی خوشایند را نوید می‌دهد. همسر کنسول، زنی کلدانی از ارومیه بود که روسی و همینطور کمی فرانسه می‌دانست. همه شب، گوسف کنسول روسیه، به منظور ادای احترام، خانه، سرسرا و باغ را برای من با مشعل نورانی می‌ساخت و هنگامی که ما در خانه تا سرحد مرگ آب جو می‌نوسیدیم، شش قزاق در کنار باغچه موسیقی می‌نواختند.

چند گردش بسیار کوتاه در فاصله‌ی دو‌یست زرعی، به من خاطر نشان کرد که خطرات خارج از حصار شهر را نباید کوچک شمرد. به همین جهت شش قزاق کاملاً مسلح از پس و پیش ما یورتمه می‌رفتند و ما نیز در حالی که هر یک تپانچه‌ای به کمر داشتیم، تا رسیدن به محل مورد نظر، با کنسول و همسرش همراه بودیم اما منظره‌ی بسیار زیبای آن و غذای مختصری که خوردیم، همه چیز را از یادمان زدود. پس از چند روز، این مکان را صمیمانه بدرود گفتم و با یک پزشک نیروی دریایی روسی که به منظور دیدار از شهر به این جا آمده بود، همراه شدم و پس از طی مسافت هشت مایلی به مقر جنگی گز که در کنار دریا واقع بود، رسیدیم و همه‌ی راهی را که آمده بودیم برگشتیم. پس از سواری‌ای طاقت فرسا در بارشی بی‌امان، بسیار خسته شده و در یک کشتی دیده‌بانی کوچک روسی اقامت گزیدیم. در آن جا نیز دو فرمانده‌ی نیروی دریایی تا پاسی از شب صمیمانه از ما پذیرایی کردند. به فاصله‌ی زمانی دو ساعت از دریا، جزیره‌ی متروک و کوچکی به نام آشوراده قرار دارد با حدود دو‌یست و پنجاه زرع طول و شصت ذرع عرض. آشوراده جزئی از خاک ایران است که روس‌ها بیست سال است آن را اشغال کرده‌اند. هدف روس‌ها، اشغال نظامی این مناطق و حفاظت سواحل و کشتی‌های بازرگانی روسی مقابل دزدان دریایی ترکمن است. آشوراده جزیره بی دفاع، متروک و ملول، درست مانند سن هلن<sup>۱</sup> و یا پریم<sup>۲</sup> تبعیدگاهی است.

۱. Saint Helena: جزیره‌ای در اقیانوس اطلس که انگلستان از آن به عنوان تبعیدگاه استفاده می‌کرد و ناپلئون بناپارت معروفترین تبعیدی این جزیره بود (مترجم).

۲. Perim: جزیره‌ای آتشفشانی در تنگه باب‌المنندب واقع در ورودی جنوبی دریای سرخ که اکنون متعلق به کشور یمن است (مترجم).

حقیقی و نمونه‌ی مسجلی از سیبری. دو کشتی بخار و چندین کشتی بادبانی مسئول گشت و کشیک هستند. در این جزیره چهل تا پنجاه افسر و یک فرمانده‌ی ارشد بسیار خوب ساکن هستند. گروهی از افسرهای ساکن در آشوراده، از ناوگان دریایی روسیه و عده‌ای نیز از ناوگان دریایی آسیایی و شرق به این مامویت اعزام شده‌اند.

آستراخان، به فاصله‌ی هشت روز سفر دریایی از اینجا، در منتهی‌علیه دریای خزر قرار دارد. دریا هیچ‌گونه جزر و مدی ندارد اما بسیار طوفانی است. در این منطقه، خاویار در حجمی عظیم وجود دارد. ترکمانان غالباً به صورت قاچاق، ماهی خاویار صید می‌کنند و به قیمت بالایی می‌فروشند. صید خاویار در انحصار بازرگانان روسیه است. آن‌ها نیز ماهی‌ها را به آستراخان و استانبول برای فروش حمل می‌کنند. بعد از یک روز اقامت در جزیره آشوراده، به همان دو مقرّ کشتی رانی کنار ساحل بازگشتم و از آن جا سفر خود را به تنهایی ادامه دادم. چراکه قصد اولیه‌ام، مبنی بر اینکه با کشتی بخار از دریا به سمت رشت عبور کنم، محقق نشده بود. دلیلش هم این بود که خطوط کشتی‌های مسافربری قفقاز از شهر تورا مسکو، از بالای رود ولگا تا سواحل ایران، نظم و قانون معینی نداشتند.

از داخل دریا، ساحل پوشیده از جنگل، کوه‌های بلند پوشیده از برف و در دور دست‌ها قله‌ی آبی خاکستری دماوند چشم اندازی زیبا و خوش منظره پدید آورده بود. دریا در مسیری طولانی فقط دو یا سه پا عمق داشت، به همین جهت برای کشتی‌های جنگی روسی، به منظور تعقیب ترکمانان، بسیار نامناسب بود. ترکمانان با قایق‌های کوچک خود، پنهانی به این جا می‌آیند، قایق‌هایشان را در خلیج کوچک کنار دریا رها می‌کنند و پا به خشکی می‌گذارند. آن‌ها در طول روز، خود را میان نزارهایی به بلندی دو ذرع پنهان می‌کنند تا شب هنگام به اهداف مورد نظرشان یورش برند.

در گرمای سوزان بعد از ظهر، طول ساحل را در میان نزارهای متعفن و میان میلیون‌ها حشره، قایق سواری کردیم. تمام مدت باید سمت چپ و راست خود را می‌پاییدیم تا از خود در برابر تهاجمات احتمالی محافظت کنیم، چرا که این مسیر بسیار خطرناک بود. پس از شش ساعت قایق رانی، در حالی که پوست بدنم تقریباً کباب شده بود، به اشرف رسیدم. از شدت سردرد، بدون اینکه لقمه‌ای غذا در دهان بگذارم، فقط توانستم خود را به

۱. در متون قدیمی فارسی نام این محل هسترخان و یا حاجی طرخان نیز هست، در دشت‌های شمال دریای خزر و در دهانه‌ی رود ولگا واقع است (مترجم).

بستر برسانم.

هنگامی که به ساری رسیدم، باید شش مایل به سمت چپ و به سمت شهر بار فروش<sup>۱</sup> برمی‌گشتم. شهری که برای روس‌ها از مراکز مهم تجاری است و سه مایل از شهر بندرگاهی مشهدسرا<sup>۲</sup>، که در کنار دریای خزر واقع است، فاصله دارد. مسیر به سمت دشت، پیوسته از میان باتلاق‌ها و جنگل‌ها عبور می‌کند. در این مسیر من لاک پستی بسیار بزرگ نیز مشاهده کردم. بارفروش شهری بی‌نهایت پاکیزه بود با انبوه باغ‌هایی که با پرچین‌های سبز محصور شده بودند. ثروت و پویایی این شهر، بازار چوب بزرگ آن، خیابان‌های دل‌باز و خانه‌های زیبایش با سقف‌های آجری‌اش، مسافران را شگفت زده می‌کند. پس از این شهر، من در باغی ساکن شدم که در آن احساس راحتی زیادی می‌کردم و آشپزخانه‌ی بیرونی من از مواد غذایی پر بود. از آن جایی که ماموریتم به انجام رسیده بود، چند روزی در اینجا استراحت و تجدید قوا کردم. آب این منطقه فقط از چاه بود و طعم ناخوشایندی مانند نمک داشت. در مجاورت اینجا یک کارگاه ایرانی بسیار فعال قندسازی بود که روزگاری قصری با شکوه برای اقامت شاه عباس بوده است. این بنا با حوض‌هایی گل آلود احاطه شده بود.

### بازگشت به تهران

من از سویی قصد بازگشت از مسیر آمده را نداشتم. از طرفی نیز از وجود راه بسیار بدی خبر دار شده بودم که گویا فقط در تابستان قابل عبور بود و از بالای آمل به سمت تهران می‌رفت که به اندازه دو روز مسافت را کوتاه می‌کرد. درباره‌ی وضعیت تردد از این مسیر، اطلاعات گوناگونی به من رسیده بود، لذا از حاکم بارفروش اطلاعات مسیر را جویا شدم. او گفت که من بدون هیچ مانعی می‌توانم راه آمل به تهران را طی کنم. اما متأسفانه دروغ‌گویی بدآوازه‌ی او خیلی دیر بر من معلوم گردید. با همراهی یک قاطرسوار، دیگر بار سفرم را آغاز کردم. روز اول پس از گذر از مزارع، بیشه‌زارها، باتلاق‌ها و جنگل‌ها به زمین‌های کشاورزی پای کوهستان رسیدم، جایی که گویی جاده تنگ‌تر و پر پیچ و خم‌تر اما قابل عبورتر می‌شد.

در روز دوم، سبزی‌نگی و زراعت به وضوح کاهش یافت، منطقه بکرتر گردید و چاله‌ها و

۱. بارفروش، نام قدیمی شهر بابل (مترجم).

۲. نام فعلی شهر بابلسر (مترجم).



تنگه‌ها بیشتر شدند تا اینکه به صخره‌ای به راستی عمود رسیدیم. اینجا چاروادار<sup>۱</sup> که این راه را بارها طی کرده بود، برای ما توصیه‌های ویژه‌ای داشت، چرا که این صخره به دره‌ای بسیار عمیق و مخوف منتهی می‌شد که کوچک‌ترین قدم اشتباهی می‌توانست به طرزی جبران‌ناپذیر منجر به مرگ شود. حیوانات با آرامش و دقت، پی به خطر برده بودند. هنگامی که بالاخره به چاله‌های عمیق رسیدیم، تقاضا شد که بارمان را خود برداریم، چرا که باید مسیری بسیار تنگ را می‌پیمودیم که قاطر با بارش توان عبور از آن را نداشت و ممکن بود سقوط کند. به این و سو آن سو نگاهی انداختم و متوجه یک تپه‌ی کوتاه، به عرض یک پایی شدم که میان آن شکافی سنگی اما بدون پل وجود داشت و ما باید از آن عبور می‌کردیم، در اینجا ترس غیرقابل وصفی بر من چیره گشت. بر روی دیوار عمودی این صخره، ریشه‌ای از درخت مو که به حلقه‌ای محکم به شکل ریسمان، بسته شده بود، وجود داشت، که ما باید خود را بر روی آن نگاه می‌داشتیم و با حرکتی بسیار سریع به آن سو می‌پریدیم. اثاثیه نیز به آن وصل شده، به آن سو پرتاب می‌شدند و آن چاروادار دیگر، آن‌ها را می‌گرفت. حیوانات در حالی که به شدت ترسیده بودند، به سمت مخالف پرتاب می‌شدند و ما به ترتیب، در حالی که ریسمان را به سختی در دست داشتیم، با چشمانی بسته رد می‌شدیم.

پس از این که دوباره بار خود را بستیم، خدا خدا کنان، راهی را که حالا کمی عریض‌تر شده بود، ادامه دادیم و شب را در آلونکی سپری کردیم. طوفان به حدی شدید بود که فکر عبور از میان سنگ‌ها، ذهن من را درگیر خود کرده بود. پایین آمدیم و یک ساعت فراز و نشیب‌های کناره‌ی رود را که شیب تندی داشت، پیمودیم. تا راهی و یا مسیری برای ورود به رودخانه پیدا کنیم و یا درختی بیاییم تا یک قایق بسازیم؛ اما از آن جا که ما فقط یک داس معمولی همراه داشتیم، همه‌ی این تصورات به شکست انجامیدند. پس از سه ساعت تمام به پیش رفتن و بازگشتن و سوال و جواب‌های بی‌فایده، در حالی که تمام ایل و تبار ایرانیان را از سر تا پا دشنام می‌دادم، متوجه شدم که نه تنها تصورمان مبنی بر اینکه فقط یک روز و نیم با تهران فاصله‌ی زمانی داریم، اشتباه بوده، بلکه برایمان راهی جز عبور از همان گذرگاه خطرناک، به عنوان تنها راه بازگشت، باقی نمانده بود و اگر بخواهیم رُک بگویم، ترس زیادی وجودم را فرا گرفته بود.

۱. چاروادار (چارپادار) کسی است که الاغ، شتر، اسب و قاطر جهت حمل بار و حمل مسافر کرایه می‌داد (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۵۷

با اندوهی فراوان برگشتیم و به آن نقطه‌ی شوم رسیدیم، این بار نیز ما با موفقیت از آن گذر کردیم، اما درست آخرین قاطر، به دلیل عجله زیاد، فاصله‌ی درست طرفین را درک نکرد و از جلو به سمت عقب چرخید و به سمت دره‌ی عمیق لیز خورد و زخمی و دست و پا شکسته همان جا افتاد. هنگامی که او درست جلوی چشمان من، در میان پرتگاه ناپدید شد، ناخواسته فریادی از درد کشیدم و آن نیز فریاد و فغان بلند چاروادار را در پی داشت که از زیان بیست تومانی‌اش می‌نالید. تا جایی که در توانم بود او را دلداری دادم تا بالاخره دوباره به راه افتادیم و بدین ترتیب از راه قدیمی‌ای بازگشتیم که پنج مایل پیش از شهر بارفروش به سمت راست می‌پیچید. با محاسبه مسیرهایی که من طبق آن از تهران به ساری آمده بودم، چیزی نزدیک به شش روز را از دست داده بودم.

در همان مهمان سرای عمومی علی آباد<sup>۱</sup> که در مقدمه به آن اشاره داشتم، شب بسیار وحشتناکی را سپری کردم. چرا که مزرعه‌ی برنجی که در نزدیکی آن قرار داشت، میلیونها پشه را در خود جا داده بود که من را تادم مرگ شکنجه دادند. به طوری که جای جای سر و صورت و چشمانم ورم کرده و پر از کک شده بود.

در همان ابتدای ورود، صاحب مهمانسرا به من گفته بود که باید لباس‌ها و وسایل چرمی خود را هنگام شب از تیررس شغال‌های گرسنه حفظ کنم، توصیه‌ای که من در ابتدا به آن توجه نکردم ولی خیلی زود به من ثابت شد. چرا که شب هنگام که دراز کشیده بودم، دیدم که چطور در روشنایی و سکوت مهتاب، شغالی زیبا، آهسته و پنهانی آمد و چکمه‌های مرا برداشت و با عجله رفت. من به سرعت از جا برخاستم و آن حیوان بدذات را دنبال کردم تا تنها چکمه‌هایی را که داشتم را نجات دهم. پس از آنکه برهنه و به طرز مفتضحی میان یک کوپه گیاه گزنه افتادم، بالاخره موفق شدم.

با اعصابی ناراحت و چشمانی سرخ به راه افتادم و هنوز راه گل آلود زیادی پیش رو داشتم که قاطری که بر آن سوار بودم، از جلو تا سینه در باتلاقی فرو رفت و من نیز سراسیمه، در حالیکه به هر دو رکاب حیوان آویزان مانده بودم، به همان شکل در مرداب عمیق افتادم. با وجود ترسی که از خفه شدن داشتم، خونسردی خود را حفظ کرده و با چاقوی خود بند چرمی را بریدم و در حالیکه چهار دست و پا به بیرون می‌خزیدم، خود را نجات دادم. حیوان نیز خود را با زیر پا گذاشتن دسته‌های ترکه، نی، شاخ و برگ‌ها، بالا کشید. حادثه‌ی

۱. قائم شهر کنونی (مترجم)

اخیر طومار ماجراجویی‌های گوناگون من را در هم کشید. آن سوی فیروزکوه، متوجه شدم که آن جانوران موزی، از نوع معمولی نبودند بلکه گونه‌ای سمی بودند. بالاخره بعد از شش روز در اول ژوئن، بدون حادثه‌ای به تهران رسیدم. وظیفه داشتم، بدون فوت وقت طرح‌ها و نقشه‌های مربوطه را تقدیم دارم، اما پیش از هر چیز، درخواست کردم که حقوق عقب افتاده‌ام را حساب کنند. این مسئله برای آنها امری بسیار عادی بود اما باز هم جوابشان همان «فدا انشالله» بود.

قحطی، مردمان فقیر و سیه روز را بیش از بیماری وبا به نابودی کشانده بود. بیماری تیفوس نیز که پیوسته دامنگیر آنها بود، در این میان نقش تعیین کننده‌ای داشت. این بیماری‌ها ماهانه چهل الی پنجاه نفر را از بین می‌بردند، اما در ماه جولای بیش از هر زمان دیگری، تیفوس قربانی گرفته بود، بطوریکه روزانه صدویشتاد الی صدوسی نفر را از پای انداخته بود. با همه تفاسیر، این بیماری صرفاً به طبقه‌ی مردم متوسط تعلق داشت. زیارت و نماز و روزه، به جماعت برگزار می‌شد اما علت اصلی بیماری در همه جا، آلودگی و عدم رعایت بهداشت بود.

در اوایل ماه ژوئن، همه به روستاهایشان رفته بودند. من نیز یک گوشه‌ی دنج در محله‌ی زرگنده برای خود یافته بودم و در آن مشغول تکمیل و تنظیم نقشه‌ای، با نشانه‌هایی که به سختی قابل توصیف هستند، بودم. پس از آن، نقشه را در آلبومی [مجموعه‌ای] قرار داده و آماده‌ی دستور شاه شدم که گویا در شهر لار، در اردو و یا چیزی شبیه به این به سر می‌برد. کار طاقت فرسایی که دو ماه به طول انجامیده بود، بالاخره با مریضی ناشی از عدم سازش با آب و هوای جدید، تمام شد.

شاه مرا نزد خود خواند تا هیئت وزیران توضیحات بنده را در رابطه با مسیر تهران به مازندران مورد بررسی قرار داده و نقشه‌هایم را ببینند. من در تالار آبگینه‌ی کاخ سلطنت آباد مورد استقبال قرار گرفتم و به وضوح و روشنی و با آرامش تمام، از اهمیت نیاز به مسیرهای طرح شده، سخن راندم. همچنین برای مخارج این راه، به مبلغ پنجاه هزار تومان، دلیل و سند آوردم. همین امر نیز من را آماج سوالات تند شاه و درباریان اطراف وی کرد که موظف به پاسخ‌دهی به آنها بودم. از جانب احتیاط و از روی سلوک سیاسی می‌دانستم که چطور باید به پرس و جوهای حاکمی که با وضعیت اسف بار مازندران کاملاً ناآشنا بود، در حضور آن عده چاپلوس رشوه خوار که خوب به وضعیت کنونی آشنا بودند اما همیشه

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۵۹

آن را طور دیگری جلوه می‌دادند، پاسخ بدهم. در این فرصت، ماجرای چکمه‌ها و شغال را مطرح کردم که شاه را به خنده واداشت. پس از شور و مشورتی طولانی، از روی لطف ملوکانه، مرخص گردیدم و روز بعد، دوباره احضار شدم. چهار روز تمام بدین منوال گذشت و من یا در خیمه‌ی وزیران، شکنجه روحی ناشی از سوالات اشتباه و عذاب آور را متحمل می‌شدم و یا اینکه در حضور شخص شاه امتحانات جدیدی پس می‌دادم. در این روز اخیر، من مقابل پنجره‌ی شاه، شاهد شیوه‌ی محاکمه ایرانیان بودم. در آن، سی خلافکار که در سربندان<sup>۱</sup> دستگیر شده بودند، شش ساعت تمام زیر آفتاب سوزان، با میخ‌های چوبی به دیوار باغ بسته شده بودند و هر کدام نیز شصت ضربه شلاق خوردند، تا اینکه به شراکت خود در جنایت مربوطه اعتراف کردند.

پس از این، شاه به ضرورت این مسیرسازی پی برد، با این وجود خواست که نمونه‌ای از آن داشته باشد. لذا دستور داد فوراً یک خیابان از این قصر بیلاقی تا شهر ساخته شود، که برای آن نیز گویا من بدون معطلی باید نقشه‌ای ارائه می‌دادم. در ضمن شاه و وزیرش به چاپلوسانه‌ترین شکل ممکن، خدمات ممتاز و فعالیت‌های مبرهن و تلاش‌های من را ستودند و به من پاداشی به مبلغ صد تومان دادند. هرچند که یکی از درباریان آن را از من ستاند و هنوز نیز این مبلغ را برنگردانده است.

از زمان بودنم در این جا، فقط یک بار پول دریافت کرده‌ام، با این حساب هفتصد و چهل و دو تومان حقوق تسویه نشده دارم. خصوصاً که در آخرین روزهای اقامتم، اوقات سختی داشتم که در آن‌ها میزان بردباری خود را آزمایش نمودم. بدین شرح که من به درخواست علی قلی میرزا<sup>۲</sup>، صورت حساسی را که با تلاش و دقت بسیار، در رابطه با طراحی جاده‌ها نوشته بودم، تغییر داده و قیمت بالاتری را درج کردم، آن هم بدین منظور که وی اضافه پرداخت ده هزار تومانی را برای نظارت بر اجرا، به جیب بزند. از سویی دیگر، طرح من از دیدگاه زیبایی شناسی ایرانی نیز مورد موشکافی قرار گرفت و این امر به هیچ عنوان آسان نبود که به سوالات هزار باره و گاهی بی‌فکرانه و مورد تحقیق واقع نشده، شکیبانه پاسخ گویم. با همه‌ی این اوصاف من مسئولیت داشتم به صورت علمی با این مسئله برخورد کنم. شمار زیادی یادداشت درباره‌ی رسوایی‌های همیشگی در بین این درباریان وجود دارد

۱. از توابع شهرستان دماوند. (مترجم)

۲. منظور مولف علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه یکی از نزدیکان شاه بود که سالها وزارت علوم دربار ناصرالدین شاه را بر عهده داشت و کاستگرخان سالها تحت مدیریت او کار می‌کرد (مترجم).

۶۰ / آلبرت کاستگرخان مهندس باشی

که می‌توانند پایانی بر این نامه باشند. اما در این جا از آن چشم می‌پوشیم، چرا که فهم دقیق آن‌ها شرح و تفصیلی خاص را می‌طلبد.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل دوم: سفرنامه «سفری از تهران به بلوچستان»<sup>۱</sup>

روایتی از یک سفر در سال ۱۲۹۸ ه.ق / ۱۸۸۱ م

نویسنده: ژنرال آلبرت کاستگر خان

ترجمه از زبان آلمانی به انگلیسی: ج. ج. کولینگز

### شروع سفر از تهران به قم

مدتی در دربار شایعه شده بود که اعلیحضرت همایونی شاهنشاه<sup>۲</sup> قصد دارد مرا به یک ماموریت ویژه به نقطه‌ای دور در قلمرو گسترده خود بفرستد؛ اما با شناختی که از این کشور داشتم، بهترین پروژه‌ها که حتی نیمی از آن به اتمام رسیده باشد، در آخر خبری از پایان آنها نیست. من به هیچ وجه نگران این موضوع نبودم. هنگامی که این پیشنهاد به من داده شد، بدون شک هیچ واکنش غیر منتظره‌ای از خود نشان ندادم.

شاه رسم داشت که هنگام برگشت از سفر طولانی شکار در سلسله کوه‌های البرز، سه ماه فصل زمستان را در باغستان‌های مخصوص قصر بار عمومی برگزار کند. نام این بار، «سلام» بود. در این بارعام، جمعی از شاهزادگان، صاحب منصبان کشور همراه با صدراعظم و افسران عالی رتبه ارتش گرداگرد شاه خیردار ایستاده و دور آنها را نیروهای

#### 1. Von Teheran nach Belutschistan

۲. منظور مولف ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ه.ق) است (مترجم).

گارد می گرفتند. پس از نواختن مارش نظامی، مسن ترین خویشاوند شاه چند گام به جلو برداشت و اخبار رسمی را درباره مهمترین حوادث روز به استحضار او می رساند. بعد از آن، شاعر دربار، مدیحه سرایی می کرد و منجم اعلام می کرد که چیدمان ستاره گان بر وفق مراد است، والاحضرت به محل اقامت خود تشریف فرما می شد.

با تیراندازی نیروهای نظامی و شلیک چند گلوله توپ، مراسم تشریفات به پایان می رسید. سپس شاه چند پله از سالن پذیرایی به طرف جایگاه که به شکل نیم دایره رو در روی باغ کاخ در هوای آزاد طراحی شده بود، پائین می آمد. اول با یک نفر و سپس با افراد دیگر سر صحبت را آغاز می کرد. با این خوش برخوردی، علاقه همگان را به خود جلب می کرد و همگام با چشمان تیزبینش لرزه به تن افراد خاطی می انداخت.

اما این سلام امروز، معنی و مفهوم خاص خود را داشت. چون در دو روز گذشته وزیر اعظم حسین خان، کسی که در سفر اروپا او را همراهی می کرد، ناگهان مورد غضب او قرار گرفت و کل حضار در دربار تحت تاثیر این واقعه قرار گرفتند. این روند در مسائل حساس دولتی کشورهای مشرق زمین، بیشتر از کشورهای ما به چشم می خورد. وزیر مذکور از یک استعداد خارق العاده برخوردار بود و فردی همه فن حریف بود که همه را شگفت زده می کرد و از همه مهمتر اینکه در پیدا کردن دوست بسیار زرتنگ بود، لذا به همین خاطر همیشه در جایگاه و مقام والایی قرار داشت و در شکست و غم درباریان شریک بود. اما تکبر و طمع، دو عاملی هستند که افق روشن مقام انسان را تار و تیره می کنند و مهربانی و محبت را با خود می برند. شاه، با دشمنی های اخیر، سر غرض ورزی را با وزیر پیشه کرد و فوری او را از جاه و مقام برکنار و او را تحت مراقبت شدید قرار داد. چند ساعتی، خطر مرگ وزیر را تهدید می کرد و از سخنان شدید و لحن شاه متوجه شدم که کل اموال وزیر مصادره شده، اما با رفتن ابرهای کینه ورزی شاه این وزیر به شهرکاظمین، جایی که بدنیا آمده بود تبعید شد.

در طول مدت اقامت من در ایران، شاهد چنین حوادث غم انگیزی بودم که سرانجام آن، اعدام یا تبعید بود؛ اما به نظر من دلیل آرام شدن شاه، قدردانی از شخصیت نادر و متمایز وزیر می باشد. شاه تنها قصد داشت او را به طور موقت تحقیر کند و او را در یک موقعیت

۱۳. منظور مولف میرزا حسین خان سپهسالار (۱۲۹۸-۱۲۴۳ ه.ق) است که در در زمان سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا، سمت صدراعظمی شاه را دارا بود (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۶۳

مطلوب فرا خواند تا در مقام ایده آل قبلی بگمارد لذا او را بخشید و از خطای او گذشت. برای فائق آمدن بر مشکلات کنونی، مقامات قلمرو شاه، به کمک خداوند، ماموریت‌های خود را با جملات کوتاه و دلگرم کننده به پایان می‌رساندند.

تنوع بی‌پایان رسم و رسومات شرقی در این مهمانی آشکار بود. تجملات، شرایط محیطی و انعکاس چیدمان منظم گیاهان در آب زلال استخر مصنوعی، اثر سحرآمیزی بر روی تماشاچی می‌گذاشت و تصویری می‌ساخت که فراموش کردن آن محال بود و تنها دیدن آن در مشرق زمین ممکن است. بعد از ابراز رضایت از مستشاران نظامی کشور اتریش که به افسران ایرانی آموزش و خدمات ارائه می‌کردند، بنا مهربانی هر چه تمامتر مرا فرا خواند و از من خواست تا به یک ماموریت سیاسی - نظامی به ولایت کرمان بروم و در خدمت شاهزاده حضرت والامقام حاکم وقت<sup>۱</sup> تجربه کافی بیاموزم و آموزش لازم را ببینم.

آموزش و راهنمای کامل توسط شاهزاده والی مقام در یک محفل خصوصی به من داده شد و مقرر گردید تا از ولایت کرمان در شرق کشور تا مرز بلوچستان سیاحت کنم و گزارش درست و کاملی از این سفر در اختیار او قرار دهم. عقیده شاه بر این بود که بهتر از من کسی نمی‌تواند این ماموریت مهم را به سرانجام برساند و می‌گفت: من یقین دارم که این ماموریت چون ماموریت‌های گذشته در طول خدمت شما، اعتماد مرا جلب خواهد کرد. همان موقع بود که امریه خود را دریافت و آماده رفتن شدم.

تعداد کمی در اروپا از سختی و مشقات سفر در سرزمین ایران به ویژه مناطقی که هنوز هیچ تمدنی در آنها نفوذ نکرده و با مرکز ارتباط ندارند، آگاه هستند. نه تنها باید سختی آب و هوا را تحمل کرد، بلکه باید در مقابل رویدادهای ناخواسته مقاوم و شکیبا بود. یا خود را باید با محیط اطراف سازگار کرد یا تسلیم شد. در چنین مسافرتی، لوازم محدودی از زندگی باید همراه مسافر باشد و از کالاهای لوکس خبری نیست. هر چند یک انسان بطور طبیعی برای اینکه راحت باشد، عدم وجود این کالاها بسیار سخت است اما من آن را با دل و جان قبول کردم.

یک چادر، تخت خالی، لحاف، یک میز کوچک، صندلی، لوازم مسی پخت و پز که در روستا استفاده می‌شود، ظروف غذاخوری، جا شمعی، ماکارونی، رشته فرنگی، چای،

---

۱. در این زمان حکومت کرمان در دست فیروز میرزا نصرت الدوله اول معروف به فرمانفرما (فوت سال ۱۳۰۰هـ.ق.) و عموی ناصرالدین شاه قاجار بود (مترجم).



شکر، قهوه، ادویه، شراب، لباس گرم و سرد، وسایل اصطبل برای اسب خودم و لباس مورد نیاز برای چهار خدمه (نوکر، آشپز، مهتر و گماشته) که مسئول تدارکات من بودند را همراه خود برداشتم. تمام این لوازم بار پنج قاطر شدند. سفر خود را در بعد از ظهر نهم اکتبر<sup>۱</sup> آغاز کردم. یک کلت و یک شمشیر به کمر بستم. ساعتی توسط دوستان اتریشی خود که جزء مستشاران نظامی بودند بدرقه شدم. همان اول، بار و بنه را راهی کردم و به آنها گفتم منتظر رسیدن من باشند اما در مسیر به علت اطلاعات غلطی که بهم داده شده بود، گمراه شدم. زیر نور مهتاب همراه با دو خدمه سوار بر اسب دور از تیم کاروانم حرکت کردم. تا اینکه وقت استراحت فرا رسید و اولین بار بود که بر روی یک زمین لخت کنار اصطبل بدون لوازم رفاهی شخصی می خوابیدم و نگاهی به اسبم می انداختم که چطور با اشتهای زیاد جو می خورد. تا صبح روز بعد نتوانستم چمدانم را پیدا کنم و همین جوری سفرم را ادامه دادم تا به تیم کاروانم رسیدم.

تنها محل استراحت مسافرین در ایران زمین، کاروانسراهایی هستند که مربوط به دوره سلطنت طلایی شاه عباس کبیر می باشند و دارای معماری بسیار موزون و ظریف هستند. اما در حال حاضر در شرایط ناسامانی بسر می برند و بیشتر ساختمان های آن شبیه انبار و اصطبل بهم ریخته شده اند. اتاق هایی مثل سوراخ کبوتر، پیرامون کاروانسرا را گرفته اند که پر از جانوران موزی هستند. هر مسافری که اینجا را ترک می کند، اثر عینی از خود به جای می گذارد.

در کنار این کاروانسراها، مهمان خانه های دولتی وجود دارد که مسافران طبق معمول اثرات نامطلوبی از خود بجای می گذارند در صورتی که مدت زیادی در این اماکن ماندگار نیستند. در و پنجره های اتاق ها شکسته شده، بوی بسیار بد همه جا را فرا گرفته و چوب و تخته آنها برای پخت و پز استفاده شده و جایگزینی برای آنها در نظر گرفته نشده است. زندگی در اینجا در فصل سرما غیرممکن است. تنها کالای قابل دسترس در اینجا، علوفه برای اسب ها می باشد که البته قیمت گزافی دارند. نان، مرغ و سوخت را می توان از روستاهای نزدیک تهیه کرد اما برنج، گوشت و کره جزء موادی هستند که خود مسافر بایستی قبلاً آنها را تهیه دیده باشد.

در کشور من، اوضاع بسیار متفاوت است. به یاد دارم در گذشته، صدای مهیب بوق قطار

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاسترگراخان / ۶۵

در ایستگاه پست شنیده می‌شد، جایی که میزهای تمیز رو بروی مسافرخانه چیده شده بود. زن چاق و چله مالک مسافرخانه، به مسافری خوش آمد گویی می‌کرد. خدمت کاران زیبا روی، سرزنده و شاد با لبخند هر چه تمامتر خوراک مجلل و زیادی در آشپزخانه آماده و مسافرین را با آن پذیرای می‌کردند. هر چه بود گذشت، قطار از محل پست عبور کرده و زمان گذشته است.

اما در سرزمین ایران همه چیز متفاوت است. کاروانسراها چیزی جز پشته‌ای از مدفوع حیوانات نیستند که دور آنها را چهار دیوار گلی پوشانده است و طول هر یک از آنها ده متر است. در سمت راست و چپ دیوارها، تعدادی طویله، دو سوراخ دودزده برای اتاق‌ها و در بالای در ورودی یک اتاق به ابعاد سه متر مربع برای مسافرین وجود دارد که همه آنها با خشت و گل بنا گردیده‌اند. با این وضع کل قیمت ساختمان بیش از ۲۰۰ فلورین<sup>۱</sup> نیست. در چهار گوشه ساختمان، چهار برج دژ مانند قرار دارد که از دور دست قابل رویت می‌باشند. در مسیرهای پر رفت و آمد، هر کاروانسرا ۸ تا ۱۰ اسب برای استفاده و جابجای مرسولات و مسافرین دارد که کرایه هر اسب در یک مایل<sup>۲</sup> یک فلورین می‌باشد اما مسافرین لازم است که زین و افسار به همراه داشته باشند.

علاقه دارم بینم که این اسب‌های کرایه‌ای بیچاره چه می‌خورند و چطور تاب می‌آورند. بدتر از همه این است که بابت این همه سختی‌ها باید از دولت قدردانی کرد که با ایجاد این کاروانسراها ارتباطی منظم بین راه‌ها ایجاد کرده است. فاصله این کاروانسراها از یکدیگر بین ۵ تا ۸ مایل می‌باشد که بیشتر در خارج از آبادی‌ها بنا گردیده‌اند. اما مسیر من در میان یک دشت برهوت و نزدیک به کاروانسراهای ویرانی می‌گذرد که در کنار آنها آب انبارهای طاقی شکل با آب شور و کثیف ساخته شده بود. چند ساعتی از تهران دور نشده بودم که تنهایی داشت مرا کلافه می‌کرد. تا چشم کار می‌کرد بیابان شوره زار به سمت شرق کشیده شده بود. رودهایی که وارد این دشت می‌شدند از سمت شمال می‌آمدند و با برخورد به خاک‌های اشیاء شده با نمک ترکیب و غیرقابل آشامیدن شده و بدون اینکه اثری از خود بر روی شن‌ها بگذارند ناپدید می‌شوند. من به شما در این گزارش خواهم

---

۱. Florin: واحد پولی که ریشه آن از جمهوری فلورانس گرفته شده است و در قرن نوزدهم به عنوان واحد پولی در بیشتر کشورهای اروپایی مورد استفاده قرار می‌گرفت. بیشترین کاربرد این واحد پولی، در مجارستان و اتریش بود. در زمان تألیف این کتاب، یک فلورین معادل دو شیلینگ بود (مترجم).  
۲. معادل ۱/۶۱ کیلومتر (مترجم).

گفت فاصله تهران تا کرمان به ۲۰۰ مایل می‌رسد که مسیر آن از میان روستاهای بیشماری در میان کویر عبور می‌کند که بیشتر بیابانی است. هر جا نگاه می‌کنی خبری از گل و گیاه نیست. پوسته خاک نمکزار شده و مثل برف و یخ پراکنده گردیده است. سودای ناله پرندگان از بی‌آبی شنیده می‌شود، صدایی که با خود زندگی را در این صحرا به سمع ما می‌رساند. مسیر کاروانسراها با اسکلت سفید حیوانات بارکش که تاب نیاورده و سقط شده‌اند علامت‌گذاری گردیده که باعث رم کردن اسب‌های ما می‌شوند. تنها اثر عینی از زندگی بشر در یک روز از سفر، اهالی روستاهای کوچک و بزرگ بود.

آب این روستاها بوسیله قنات تامین می‌شد، قنات‌هایی که توسط مردان بزرگ و خیر ساخته شده بودند. روستاهای زیبایی وجود دارند که زنده و پابرجا هستند و در میان کویر نفس می‌کشند که گواه هوش و ذکاوت انسان قلمداد می‌شوند. بین راه حوض سلطان و قم، یک آب انبار بسیار بزرگ در میان دشت خشک و بی‌آب و علف قرار دارد که توسط وزیر اعظم میرزا آقاخان اصفهانی که مدتی در این منطقه تبعید شده بود بنا گردیده است. آب این آب انبار از باران و برف تامین می‌شود اما به علت استفاده بی‌حد و اندازه مسافری زیاد که از این مسیر عبور می‌کنند، قابل نوشیدن نیست. در اینجا همچنین یک کاروانسرای بزرگ از سنگ ساخته شده که بیش از هزار نفر انسان و ۵۰۰ راس حیوان را در خود جای می‌دهد. کاروانسرای دیگری نیز در حال ساخت است. من هم ناچارم در این مکان بمانم. اولین شیئی که دیدم، لاشه شتری بود که داشت فاسد می‌شد و گله‌ای از سگها چون لاشخور از آن نوش جان می‌کردند. سگ من مدوک<sup>۱</sup> هم دوست داشت وارد جمع آنها شود اما از کنار من تکان نمی‌خورد. این کاروانسرا پر از زوار مکه و کربلا از سرتاسر کشور ایران بود. همه آنها کالای قاچاق به همراه داشتند، نیروهای انتظامی در آن حد نبودند تا از حمل اینگونه کالاها جلوگیری کنند.

رسم و رسوم در میان ثروتمندان ایران این است که آرزو دارند پس از مرگ در کنار مقبره علی، جانشین محمد<sup>۲</sup> دفن شوند و بر این باورند که این تنها سعادت رسیدن به بهشت می‌باشد. کاروانی دیدم که مرده ثروتمند را در یک پتو پیچیده و در مسافت‌های

## 1. Medoc

۲. منظور حضرت علی (ع) و پیامبر اکرم (ص) است. مولف دقیقاً واژه‌های بالا را به کار برده است. در اینجا و موارد مشابه در ادامه کتاب به منظور امانت داری در ترجمه، چیزی به آن اضافه نکردیم و عیناً مطلب ترجمه شد (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۶۷

طولانی حمل می‌کنند. این کار باعث تجزیه و پوسیدگی جسد می‌شود و از طرفی اپیدمی میکروب‌های مقاوم در آن تکثیر و در سطح گسترده‌ای پراکنده خواهند شد، حتی ممکن است به اروپا برسند. در همین مکان بود که شانزده سال قبل، مدتی کارمند شرکت کشیدن خطوط تلگراف هند-اروپا بودم. در نیمه شب به اینجا رسیدم و شاهد اجساد بازرگانان و ثروتمندان هستم. سگ من پاتون<sup>۱</sup> تمام شب می‌نالید و بدنش را می‌خارانند. خوشبختانه صبح روز بعد به علت وزش هوای سرد، تمام اجساد یخ زده بودند. همانجا بودم که مسئولین دستور دادند اجساد را در بیرون از کاروانسرای نگهداری کنند. این افراد ملعون هنگامی زنده بودند مشکلی را حل نمی‌کردند، پس از مرگشان نیز بوی تعفن جسدشان همه را آزار می‌دهد.

جالب است بدانیم که تنها یک دهم جمعیت موفق به زیارت قم می‌شوند و بقیه افراد فقیرانی هستند که کاسه‌گذاری در دست دارند و در طول مسیر از پای در می‌آیند. با این رسم و رسوم، بسیاری با فروش اندک دارایی خود می‌خواهند رستگار شوند اما نمی‌دانند فقیر و فقیرتر می‌گردند و دیگر چیزی ندارند که با آن ضروریات زندگی خود را تامین کنند. به هر حال، این ضرر و زیان باید به درب‌خانه ملاحی وارد شود که کربلا را به شکل رم باستان در آورده<sup>۲</sup> که در آن زمان زمینی را در بهشت را به قیمت گزاف به افراد با ایمان می‌فروختند.

پل دلاک آخرین منزلگاه قبل از قم می‌باشد. در اینجا یک پستخانه و یک کاروانسرای دراز در میان یک کویر مستقر است. کاروانسرا در مجاورت یک رود<sup>۳</sup> آرام بنا گردیده است. این رود در فصل بهار طغیان می‌کند، آب آن بسیار شور است، حتی اسب‌های تشنه از نوشیدن آن سرباز می‌زنند. در بعضی جاها جوی آب شیرینی جریان داشت که انسان‌ها و جانوران تشنه از آن می‌نوشیدند. شام در این کاروانسرا بسیار ناچیز بود. حتی تخم مرغی وجود نداشت بخوریم. شب هنگام، ران گوسفند را در جای ناامنی گذاشته بودیم که شغال آمد و آن را با خود برد. به خدمه خودم فحش و ناسزا نمی‌گفتم زیرا ما همه با چنین مشکلی روبرو شده بودیم. در این منطقه شما روزها از گرما کباب می‌شوی و شب‌ها از سرما در

## 1. Pateon

۲. نظر شخصی مولف است و برای احترام به دیدگاه مولف در ۱۳۱ سال پیش عین مطلب را ذکر کردیم (مترجم).
۳. ساوه رود و قم رود، چند صد متر قبل از پل دلاک، به هم پیوند می‌خورند و تشکیل مسیله رود را می‌دهند (ر. ک: وزین افضل، «تعمیر و توسعه راه تهران - قم در دوران قاجار»، ص ۱۱۴) (مترجم).

آستانه مرگ هستی. باید با شکم خالی مسیر را گزر کنی تا زمانی که همراه شما دیگر قادر به حرکت نیست.

هنگامی که روی ایوان کاروانسرا به غروب آفتاب نگاه می‌کردم، ناگهان عبور یک درشکه که چهار نفر سوار آن بودند، مرا به خود جذب کرد. بجای اینکه از روی پل بگذرد، از مسیر کم خطر رود گذشت و به کاروانسرا رسید. سوار این درشکه چهار زن بودند. یکی از آنها همسر شاهزاده والی کرمان بود که پس از یک سفر زیارتی، از قم به تهران بر می‌گشت. زمانی که من را شناخت، یکی از خواجه‌های حرم سرا را به حضور من فرستاد و از من خواست تا سلام او را به همسرش برسانم تا جویای احوال جوانترین پسرش شود که افسر گارد ارتش اتریش است و به پادگان تبریز اعزام شده تا با شورشیان کرد بجنگد. اخبار ضمنی گویای این است که شورشیان کرد شکست خورده و آرامش به تبریز یکی از شهرهای زیبا و پر رونق کشور برگشته و ساختمان مقرر حکومت بازگشایی شده است. پادگان تبریز توسط نیمی از نیروهای اتریشی در ایران شامل گردان‌های توپخانه سنگین و سبک زیر نظر چهار افسر اتریشی فرماندهی و با آموزش نظامی تقویت شده است. در کنار بسیاری از نیروها، سربازان تحت فرماندهی شاهزاده حشمت الدوله<sup>۱</sup> عمومی شاه که چندی پیش قبل از رسیدن به تبریز بیمار شد و فوت کرد، نیز شرکت داشتند. طبق پیش‌بینی‌ام، انتظار شنیدن این خبر را داشتم که وزیر اعظم تبعیدی، مشاور ویژه والی تبریز شده است.

## ورود به قم

در روز پنجم به نزدیکی شهر مذهبی قم رسیدم. شهری که دارای گنبد طلایی است و مسلمانان که از راه دور آنرا می‌بینند، سر تعظیم فرود می‌آورند. جایی که فاطمه، خواهر امام رضا به خاک سپرده شده است. بر اساس رتبه‌بندی مقابر شیعی، شهرهای مذهبی ایران به شرح زیر می‌باشند:

مکه، خانه خدا؛ و مدینه قبر پیامبر

کربلا، قبور شهدای بزرگ اسلام؛ علی و دو فرزندش حسن و حسین

مشهد، قبر امام رضا

۱. منظور حمزه میرزا حشمت الدوله (فوت ۱۲۹۷ ه.ق) پسر عباس میرزا و عموی ناصرالدین شاه است که برای سرکوب قیام شیخ عبدالله از رهبران نقشبندی در غرب ایران بود که خبر فوتش به دربار رسید (مترجم).

قم، قبر حضرت فاطمه معصومه.

تمام این اماکن مقدس، هواخواهان مخصوص به خود را دارند که در طول عمر، زیارت آنها بهتر از دیگر کارها بشمار می‌آید.

قم محل دفن بسیاری از پادشاهان ایرانی است<sup>۱</sup>. جسد هیچ یک از شاهان نباید به علت مسائل سیاسی و مالی در خارج از ایران دفن شود. در قم افراد بیکار و گدایان، محیطی ناامنی را ایجاد کرده است. روحانی، رهبر گروه قدرتمند است که از طریق جایگاه تقوا سعی در حاکمیت بر مناطق زیادی از این سرزمین دارد و زمانی موفق است که مانع سخنرانی نفر بعدی گردد. عجیب است که شاه نسبت به موضوعات مذهبی تحمل زیاد دارد اما به روحانیون آزادی عمل نمی‌دهد و بال و پر آنها را هر چند وقت می‌بندد. بطور کلی روحانیون ایران، در قبال شاه از خود هیچگونه مسئولیتی نشان نمی‌دهند. از بالاترین تا پائین ترین آنها دروس اخلاقی و دینی را آموزش دیده‌اند و بسیار متعصب هستند، دارای نفوذ زیادی می‌باشند و تعدادی زیادی از آنها قابل احترام هستند، تعدادی کمی از آنها شخصیت خوبی ندارند و به سرعت طرد می‌شوند.

مسجد و دولت در ایران، زود به زود دست بدست می‌شوند. خواص و موهبت مسجد تناسبی با اهداف بی‌ارزش ندارد. مسجد محل آموزش طلبه‌های سطح پائین و طلبه‌های رده بالا می‌باشد. در ایران، طبقه ای به نام سادات وجود دارد که خود را جزء نوادگان پیامبر به حساب می‌آورند و با پوشیدن عمامه سبز یا انداختن و بستن شال سبز به کمر، خود را با دیگران متمایز می‌پندارند. به سادات در ملاقات‌های رسمی اجازه پوشیدن عمامه سبز داده نمی‌شود، اگر در ارتش باشند نباید فرقی با دیگران داشته باشند و بستن شال سبز به کمر ممنوع است. این سادات، علت تفرقه بین روحانیون بوده و بسیار نادان و متکبر می‌باشند؛ فکر می‌کنند، نمی‌توانند بیمار روانی تحت درمان باشند، آنها بمراتب بسیار دروغگو، ستمگر و متعصب هستند<sup>۲</sup>. آنها از پرداخت مالیات طفره می‌روند و از رفتن به سربازی بیزارند. در مقابل همه چیز از خود مقاومت نشان می‌دهند، هیچ حقی درباره درخواست امتیازات دولتی و بازنشستگی از دولت ندارند. زیرا چنین فکر می‌کنند که در تاج و تخت دارای حق و حقوقی می‌باشند. در سرتاسر سرزمین ایران پراکنده می‌باشند. اعتبار خود را

۱. مقبره چند تن از پادشاهان صفوی و همچنین فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار، در قم و در صحن حرم حضرت معصومه (ص) قرار دارد (مترجم).

۲. نظر شخصی مولف است. سادات در تاریخ ایران دارای ارزش و کرامت بالایی هستند (مترجم).

در شهرهای بزرگ از دست داده‌اند و سعی می‌کنند تنها بر روی طبقات کوچک جامعه روستایی نفوذ پیدا کنند. سادات اگر مثل روحانیت کسب علم کنند، قدرت آنها بیشتر خواهد شد، از این رو منبع ای از خطر برای دولت بشمار خواهند آمد.

قم، یک شهر بسیار قدیمی است. در این شهر، همچون شهرهای مذهبی در ایران، جهل و نادانی حکمفرما است. یک شهر کاملاً مخروبه، بسیار کثیف و فقیر است. تقریباً تصویری از گذشته دور را نشان می‌دهد. قم در میان یک دشت بی‌آب و علف قرار دارد، در کنار آن رودخانه‌ای می‌گذرد، وقتی که من آنجا بودم آبی نداشت اما در بهار خروشان است. بخوبی یادم است، داشتم چیزی از یک دست فروش می‌خریدم، فروشنده بسیار متعصب بود، پولی که به او پرداخت کردم، انداخت درون کاسه آبی تا تمیز شود، سرو صدای مرا در آورد، من هر چه خریده بودم، پرت کردم به سویش و بخاطر داد و فریاد من گوش‌هایش را گرفت. محصولات محلی عبارت بودند از: خربزه، انار، پنبه، ظروف سفالی و جوراب ساق بلند. اما بخاطر اینکه وقت کافی برای دیدن حاکم که دوست قدیمی من بود، نداشتم، بسیار متاثر گشتم. همسر او یکی از دختران شاه بود. او پسر وزیر جنگ قبلی بود که در مشهد به او سم خوراندند و او را کشتند<sup>۱</sup>. در زیر فرش او هفت هزار پاکت دادخواست بازنشده بود و در انبار مقدار زیادی اشیایی طلا و نقره نگهداری می‌شد که توسط شاه کشف و ضبط شدند.

شب را در خانه یکی از رجال بنام استاگرو ناوار<sup>۲</sup> که توسط دولت انگلیس به عنوان مسئول خط تلگراف هند-اروپا گمارده شده بود، گذراندم. همسر او دختر نمیرو<sup>۳</sup> افسر اتریشی بود. این افسر، سالها، صاحب منصبان سواره نظام را در ارتش ایران آموزش می‌داد. اما هنگام سفر به کردستان در یک زمستان سرد ذات‌الریه گرفت و در تبریز مرد.

آخرین باری که در قم بودم، سال ۱۸۷۰ م / ۱۲۸۶ ه.ق بود که همسفر شاه به کربلا شدم. همان موقع بود که راه بین تهران - بغداد را از طریق همدان ساختم. هنگام برگشت به من امر شد تا راهی بین کنگاور - قم به فاصله ۶۰ مایل در کوتاه‌ترین زمان بسازم.

۱. در این زمان حاکم قم، محمد مهدی خان اعتضادالدوله (فوت: ۱۳۰۷ ه.ق) بود که دختر ناصرالدین شاه فخرالملوک را به همسری داشت. پدرش میرزا محمدخان کشیکچی باشی مقلب به سپهسالار بود که زمانی وزارت جنگ را بر عهده داشت (مترجم).

2. Stagro Navarra

3. Nemiro

## از قم به کاشان

بی درنگ سفرم را به کاشان ادامه دادم. از منزلگاه پاسنگان و سن سن<sup>۱</sup> که در یک منطقه برهوت قرار داشتند عبور کردم. در هر دو منزلگاه، پستخانه، کاروانسرا و آب انبار وجود داشت. سه مایل که از کاشان دور شدم، به روستاهای بزرگی رسیدم که در آنجا پنبه، تنباکو، خشخاش و خربزه کشت می‌شد. چیزی که مرا در این روستاها به خود جلب کرد، آبیاری مزارع به وسیله قنات‌های پر آب بود که آب را از دل کوه‌های اطراف کشیده و از طریق کانال زیرزمینی یا همان قنات برای اهداف آبیاری استفاده می‌کنند. در پاسنگان و سن سن، دو کاروانسرا و آب انبار بزرگ قرار دارد که ۲۰۰ سال پیش به دستور شاه عباس کبیر ساخته شده‌اند. این بناها تاکنون بخوبی نگهداری شده و محلی مناسب برای مسافرین خسته از راه می‌باشد و همه مسافرین به بنیانگذار این ساختار عظیم، رحمت می‌فرستند.

در طول سفرم تعدادی سرباز را دیدم که دو راهزن بسیار خطرناک را گرفته و زنجیر کلفتی دور گردن آنها گره زده بودند، و پیاده تا قم اسکورت می‌کردند. شانزده سال پیش نیز به کاشان آمده بودم. شهر کاشان چون سرابی نزدیک به نظر می‌رسید اما شش ساعت طول کشید تا به آنجا رسیدم. در سمت راست، روستایی به نام فین و ارگی به همین نام قرار داشت. صحنه‌ای از تراژدی‌های خونین. تاریخ غمگین آن در میان عموم مردم آشنا است. اما من می‌خواهم اتفاقی که ۳۰ سال پیش در اینجا رخ داد را بگویم. هنگامیکه ناصرالدین شاه به تخت سلطنت رسید، فردی جوان و بی‌تجربه بود. او صدراعظمی به نام میرزا عراقی خان امیر<sup>۲</sup> داشت که پدرش آشپز بود و مدتی کارمند کنسولی در ارزروم بود. در همان جا، زبان اروپایی را آموخت و بعدها معلم شاهزده ناصرالدین میرزا و سپس والی تبریز شد و کم‌کم اعتماد شاهزاده را به خود جلب کرد و سپس به عنوان وزیر اعظم انتخاب گردید. در طول وزارت، او قدرتمندترین فرد در ایران بود، مدرسه نظامی در تهران تاسیس کرد و اسلحه و مهمات خریداری نمود و به کمک افسرانی که در ارتش اتریش آموزش دیده بودند، زیر بنای ارتش را ریخت. او جاده‌ها را بازسازی کرد، بازارها و کاروانسراهای جدیدی بنا نمود و سیستم‌های پستی را توسعه داد. او همچنین، ارتباط دیپلماتیک را با

۱. دو کاروانسرای معروف بین قم و کاشان که از دوره صفوی وجود داشتند و تقریباً تمام سفرنامه نویسان بر کثیفی و خرابی آنها تأیید کرده‌اند (ر.ک: فیگوترا، ۱۳۶۳: ۲۴۷؛ دیولافوا، ۱۳۷۶: ۱۹۲).

۲. منظور نویسنده امیر تقی خان فراهانی ملقب به امیرکبیر است. واژه عراقی خان که مولف آورده احتمالاً اشاره به عراق عجم دارد که فراهان بخشی از آن به شمار می‌رفت (مترجم).



اروپا گسترش داد، تجارت ورشکسته را ترویج داد، مسائل مالی را به نظم در آورد و قدرت روحانیون را کم نمود. برای قدردانی از کارهای خوب او، شاه، او را به صدارت برگماشت و خواهرش را به همسری او در آورد. اما، توطئه بر علیه او کم کم آغاز گردید. شاه با قبول حرف‌های درباریان، او را که بهترین دوست و افتخاری برایش بود از سمت وزارت خلع و به فین تبعید کرد. اما خائنین با این کار شاه راضی نشدند و سرانجام او را از پای در آوردند. یک یهودی بنام حاجی علی خان<sup>۱</sup> که قبلاً چاروادار بود، برای اجرای حکم اعدام امیر مامور گردید.

در زمانی که بی‌ثباتی در حکومت شاه غوغا می‌کرد، شاه چنین تدبیر نمود که بجای اعدام، تبعید را اجرا کند اما کار از این گذشته و جلاد مامور، با لباس درویشی و صورتی پوشیده به فین رفت و در بیرون از ارگ منتظر ماند تا هر چه زودتر ماموریت کثیف خود را به انجام برساند. اما گرداگرد امیر یک فرشته نجات وجود داشت و او کسی نبود بجز زنش<sup>۲</sup> که برادرش حکم اعدام همسرش را امضاء کرده بود. همسر امیر، لحظه‌ای از کنار او تکان نمی‌خورد، تنها بعضی مواقع به او اجازه می‌داد تا از حمام ارگ استفاده کند، همین جا بود که با یک برنامه ناخوشایند، رگ‌های دو دست امیر تنها را زدند. آفتاب که طلوع کرد، لکه‌های خون بر در و دیوار نمایان شد. شاه با شنیدن خبر مرگ امیر توسط جلاد، رنگش پرید و اشک ندامت ریخت. مرد یهود، پس از اینکه این رسوایی را به بار آورد، مرد. شاه خطا کار سعی کرد تا با دادن تنها دختر امیر به پسر خود، سرپوشی بر خطای خود بگذارد. هر چند این پیوند در اوایل خوب بود اما بعلت پی آمدهای بی‌ثمر آخر به جدایی کشید. بیوه امیر سپس با وزیراعظم میرزا آقاخان که بعدها به اصفهان تبعید شد و همانجا مرد، ازدواج کرد<sup>۳</sup>. و بعدا، بیوه امیر با الین الملک<sup>۴</sup> که شغل بازبانی را به ارث برده بود ازدواج کرد که او ناگهان وبا بگرفت و دارفانی را وداع نمود. در آخر بیوه امیر با یکی از درباریان

۱. حاج علی خان حاجب الدوله یهودی نبود. او یک مسلمان بود که حتی سفرنامه حج دارد. اما به علت قتل امیرکبیر، شایعات پیرامون شخصیت او در میان مردم رواج زیادی داشت (مترجم).

۲. ملک نسا خانم معروف به عزت الدوله که حاصل ازدواج محمدشاه و مهدعلیا بود (مترجم).

۳. این روایت نادرست است. عزت الدوله بعد از فوت امیرکبیر، با پسر آقاخان نوری به نام میرزا کاظم نظام‌الملک ازدواج کرد (مترجم).

۴. نام صحیح میرزا کاظم نظام‌الملک است. در این پاراگراف اسامی‌ای که مولف ذکر کرده همه غلط هستند. احتمال دارد که مترجم انگلیسی متن، اسامی را نمی‌دانسته و به اشتباه ترجمه کرده باشد (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۷۳

به نام سپهسالار یحیی خان ازدواج نمود که ثمره این ازدواج خوب، دو فرزند زیبا می‌باشد. اگر بجای حرف N حرف U در کلمه کاشان آمده بود، من هم اکنون می‌بایست در یک شهر کوچک زیبا در لهستان باشم. شهر کاشان، شهری کثیف است که در میان یک دشت پر از شن قرار گرفته است و زمین شور، تنها برای محصولاتی که در بالا گفته شد، مطلوب است. در اینجا کودهای حیوانی جمع می‌شوند و به مصارف کشاورزی می‌رسند. هنگامی که به مهمانخانه رسیدم، دیدم اینجا بهترین جا برای استراحت افراد و حیوانات می‌باشد. زیرا هشت روز است بدون اینکه توفقی داشته باشیم در حال حرکت می‌باشیم. بهتر است بیشتر از چند روز قبل به خودم برسیم. به آشپز دستور دادم، برایم کتلت سیب‌زمینی با ماکارونی و سس گوجه آماده کند. بنظر این مهمانخانه با کلاس می‌باشد، چون هر چه می‌خواستیم برای من تهیه می‌شد. مهمانخانه دارای اتاق بود و در آن راحت بودم. شرایط نگهداری و غذای اسب‌ها نیز بسیار خوب بود. در اینجا، اسب‌های کرایه برای سفر به اصفهان، شیراز، بوشهر، یزد و کرمان نیز نگهداری می‌شدند. جمعیت کاشان پنج هزار نفر بود. غم و اندوه در ظاهر مردم کاملاً مشهود است.

صنایع اصلی کاشان، عبارت بود از مسگری، ابریشم بافی و کوزه‌گری. هنر موزائیک‌سازی با نام کاشی مشهور بود، چون اصل آن در همین شهر است. کارگرانی از همه جای کشور، برای کار به کاشان آمده‌اند. روحانی پرنفوذی در شهر کاشان، به علت خطاهایی که مرتکب شده بود، تبعید شده بود. حومه شهر پر از لک لک اما خود شهر پر از عقرب است. معماری خانه‌ها بومی است. بیشتر قسمت‌های ساختمان‌ها با آجر چیده شده، بخش کمی از آنها با چوب ساخته شده است. یهودی‌ها بیشتر از شهرهای دیگر در اینجا زندگی می‌کنند. من از یکی از آنها به خاطر دادن عرق تشکر کردم. در اینجا بسیار شگفت زده شدم، زیرا تعدادی زیادی سنگ قبر دیدم که روی آنها خط کوفی حک شده بود.

### از کاشان به اردستان

در روز دهم، یکراست به طرف یزد حرکت کردیم. مسیری که در آن به جز تپه‌های شنی، دشتی بی‌آب و علف چیزی دیگر را نمی‌توان دید. اما در این میان یک شهر پروتق قرار دارد. چند روزی بدون اینکه کسی را ببینیم به راهمان ادامه دادیم اما شب‌ها کاروان‌هایی از شتر می‌دیدیم که پشت سر هم در حال حرکت بودند.

۱. بیوه امیر با سپهسالار یحیی خان مشیرالدوله برادر میرزا حسین خان سپهسالار ازدواج کرد (مترجم).

قاطرچی که قرار بود بارهای ما را تا کرمان حمل کند و نیمی از دستمزد خود را همان اول گرفته و هزینه کرده بود، حالا برای دریافت پول، نزد من آمد. با جواب رد من از ادامه سفر اجتناب کرد. با توجه به اینکه من یکی از مسئولین عالی رتبه همایونی بودم، این فرد ناراضی را توسط بزرگان روستا دستگیر و ۲۵ ضربه شلاق زد و گفتم به شهر یزد برسم نیز کتکی سیر نوش جان خواهی کرد. از قدیم گفتند، هر چه بیشتر سختی بکشی، بهتر خدمت می کنی. از حالا به بعد رفتار قاطرچی بهتر و بهتر شد. مهمانخانه این محله خیلی بدتر از مهمانخانه‌هایی است که تاکنون در طول این سفر دیده‌ام. چون بیشتر آنها نه دارند و نه پنجره. ترجیح دادم در هوای خنک شب سفر کنم چون روزها از دست مگس‌ها خوابم نمی‌برد. هر چه شب رو به پایان می‌رفت، هوا سرد و سردتر می‌شد. وقتی آفتاب طلوع می‌کرد، کم کم هوا گرم می‌شد. با این تغییرات آب و هوایی، نیاز بود تا بیشتر از خود مراقبت کنم. ادامه این روند در بعضی منزلگاه‌ها، باعث شده بود روزها از دست مگس‌ها خوابم نبرد و شب‌ها سوار بر اسب چرت می‌زدم تا اینکه در حالت خواب آلودگی از روی اسب سقوط کردم و بعد از آن زدم زیر هر رسم و رسوم تشریفاتی، دهنه اسب را گرفتم و پیاده راه افتادم. این کار برای من بسیار سخت بود. اما چون هر چه جلوتر می‌رفتیم، خطر بیشتر ما را تهدید می‌کرد و ممکن بود راهزنان سر راهمان سبز شوند، خود را با این مشکل سازگار و به خودم قوت قلب می‌دادم.

نزدیکی‌های اردستان با گروهی عزادار روبرو شدم. آنها در حال حمل جسد یکی از شاهزادگانی بودند که در کرمان فوت کرده بود. جسد را روی قاطر گذاشته، با یک پارچه سیاه پوشانده و روی آن چند چراغ روش کرده بودند و چند روحانی هم سوار بر اسب با تکرار آیات قرآن و دعا او را همراهی می‌کردند. مقصد این کاروان کربلا بود که می‌بایست چندین ماه در راه باشند. من همچنین، گروهی نوازنده موسیقی را دیدم که از جنوب غرب ایران می‌آمدند و به سوزمانی<sup>۱</sup> معروف بودند. شغل آنها، طاله بینی و روسپی‌گری بود. زنانی بسیار زیبا داشتند اما صورتشان را در مواجهه با غریبه‌ها می‌پوشاندند. بیشتر آنها کودکانشان را کول کرده و راه می‌رفتند. دنبال آنها چند سگ حرکت می‌کردند. مدتی با ما صحبت کردند. از میان ویرانه‌های اردستان گذشتیم و به مهمانخانه شهر رسیدیم. مردم در همین خرابه‌ها سکونت داشتند. این مهمانخانه، بسیار ویران بود و دیوارها استقامت خود را از

۱. سوزمانی در لغت به معنای بدکاره، فاحشه، روسپی و بدکاره است (لغت نامه دهخدا) (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۷۵

دست داده بودند. ماندن در اینجا برای ما بسیار سخت بود. اردستان شهری پر آب است از هر گوشه و کناری جوی آبی روان می‌باشد اما مردم این دیار نمی‌توانند به خوبی از آن استفاده کنند.

در اردستان پسته، انار و رازیانه بسیار خوشمزه یافت می‌شود. این میوه‌ها مخصوصاً انار برای درمان و تصفیه خون بسیار عالی است. هنگام تشنگی می‌چسبید. نمایی از این واحه میان کویر، مرایاد دریا انداخت. وزش باد، تپه‌های شنی بلند می‌سازد که برای کاروان‌ها بسیار خطرناک است. شاهد تباد شن بودم که چندین ساعت به شدت می‌وزید و به هر چه سر راهش بود رحم نمی‌کرد. شترها و قاطرها فوراً می‌خوابیدند تا طوفان شن از روی آنها رد شود. در اینجا مسجدی قدیمی وجود دارد که با آجر ساخته شده و گنبد و مناره‌های لعابی آن، به علت بلاهای طبیعی از هم پاشیده است. کاروانی از صدها شتر از کنار ما عبور می‌کند که سنگ مرمر مشهور یزد را بار دارند و مقصد آنها تهران است، جایی که وزیر اعظم تبعید شده در حال ساخت یک مسجد است.<sup>۱</sup>

### از اردستان به نائین

نواحی نزدیک اردستان بسیار ناامن است، در این مسیر اگر کاروانی با مشکلات طبیعت زمین و وحشی آن روبرو نگردد، کاری خارق العاده است. در پیرامون این نواحی من شاهد برج و باروهای بسار بلند قدیمی بودم که برای دیده‌بانی و نگهداری پناه جویان در دوران فنودالیسم استفاده می‌شد. نقش و نگاره‌های روی دیوارهای آنها، گویای بی‌فرهنگی رهگذران می‌باشد. در منطقه شیرازان<sup>۲</sup>، کاروانسرای بسیار زیبا وجود دارد که بخشی از آن تخریب گردیده است. این بنا به دستور شاه عباس ساخته شده است. مهتاب بود، مسیر خود را از اینجا بسوی نیستانک آغاز کردیم. شبی بسیار سرد بود و ما از میان تخته سنگهای آتشفشانی زیبا که به این مسیر روح و تجلی داده بودند، می‌گذشتیم. کم‌کم خورشید در حال طلوع بود، سراب درخشانی مرا به خود خیره کرد که در ماورای آن پل‌ها، برج‌ها، مساجد و باغ‌ها در هوا شناور بودند. منظره‌ای چون، نمایش فانوس سحر آمیز در ذهن من تداعی می‌شد. هنگامی که به آنجا رسیدیم، بارها را پیاده کردیم و متحیر رفتار همسر

۱. منظور مولف، مسجد سپهسالار در میدان بهارستان تهران است که بعد از انقلاب به مسجد مطهری تغییر نام داد. ساخت این مسجد توسط میرزا حسین خان سپهسالار از سال ۱۲۹۶ هـ.ق شروع و در سال ۱۲۹۸ هـ.ق به پایان رسید (مترجم).

۲. روستایی از توابع اردستان (مترجم).

مهمانخانه دار شدم. برخلاف رسم و رسوم زن‌های ایران، او افتخار داد تا با هم صحبت کنیم، می‌گفت؛ من در تهران خدمت کار اروپایی‌ها بودم و در همانجا با همسرم آشنا و ازدواج کردم. من از اینکه این زن به اروپایی‌ها وفادار است بسیار خوشحال شدم. تا اینکه به نائین رسیدم. از میان تپه‌های بیابانی گذشتیم، کوه‌ها چون زنجیر بلندی درهم تافته شده بودند و صخره‌های مینیا توری ساخته شده از فوران آتشفشان‌ها در هر کجای این مسیر قابل توجه بود. پشتم را نگاه کردم، طلوع آفتاب را دیدم. سراب می‌دیدم چون برج و بارو و درختانی را می‌دیدم که با من فاصله چندانی نداشتند اما هر چه می‌رفتم به آنجا نمی‌رسیدیم.

شهر نائین، شهری پر از خانه‌های مخروطی است. باغ‌های پردرخت که دیوارها و قلعه‌های قد علم کشیده را در آغوش گرفته، شهر نائین را در خود جای داده است و از تیررس تیرانداز در امان نگهداشته است. در اینجا مسجدی است که قدمت آن به هزار سال پیش بر می‌گردد و قلعه‌ای مربوط دوره حاکمیت مغولان دارد. مردم نائین در گذشته تفنگ دمشق می‌ساختند و استفاده می‌کردند اما در حال حاضر، پارچه‌کتنی از پشم شتر می‌بافند و کوزه‌ها و خمیره‌های سفالی برای نگهداری آب خنک می‌سازند. تمام تاسیسات صنعتی در مسیر کاشان به کرمان در زیر زمین راه‌اندازی گردیده‌اند. این زیرزمین‌ها روشنایی خود را از سوراخ‌های سقف می‌گیرند که در تابستان مکانی سرد و در زمستان مکانی گرم است. نائین یک مهمانخانه و یک دفتر تلگراف دارد. خط اصلی تلگراف در مسیر تهران، اصفهان و بوشهر کشیده شده است و به خوبی توسط انگلیسی‌ها نگهداری می‌شود اما دیگر خط‌های کوتاه، چون؛ اصفهان، نائین، یزد و کرمان که توسط دولت کشیده شده، در حال تخریب می‌باشد. من، همراهان و چهارپایان، نیاز مبرم به استراحت داریم. می‌خواهیم روزی را در نائین اقامت داشته باشیم. به یک کاروانسرای قدیمی رسیدیم، جای خوبی برای استراحت بود. همین‌جا، خانواده‌ای را دیدم که در حال پاک کردن شپش لباس‌های خود بودند. تشییع دختر جوانی را دیدم که از بیماری دیفتری جوانمرگ شده بود. بیماری که در روستای مجاور شیوع پیدا کرده بود. او دختری یکی از ثروتمندان بود که به زیارت کربلا می‌رفت.

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاسترگان / ۷۷

برای اولین بار بود که شتر جمازا<sup>۱</sup> بی دیدم که برای تاخت و تاز از آن استفاده می‌شد. می‌گویند، ۴۰ الی ۵۰ مایل در روز راه می‌رود. برای کنترل این حیوانات، بینی آنها را در هنگام جوانی سوراخ می‌کنند و ریسمانی در آن حلقه می‌زنند. با این کار حیوان را می‌توان بخوبی کنترل کرد. سه طایفه مختلف برای چپاول و غارت به شهر نائین هجوم می‌آوردند و مردم نائین را با ترس و واهمه مواجه می‌کردند. بختیاری‌ها که از لرستان به اصفهان می‌آمدند و چادر نشین‌هایی که بین شیراز، کرمان و یزد پرسه می‌زدند و بلوچ‌هایی که بین کرمان، بم پور و مشهد رفت و آمد می‌نمودند. آنها می‌آمدند، هر چیز با ارزش و قابل حمل را با خود می‌بردند و ناپدید می‌شدند. اطراف روستا را برج و باروهای مستحکم احاطه کرده بود و مردم همیشه گوش بزندگ بودند. در طول روزی که من در آنجا اقامت داشتم، تلگرافی رسید که کاروان‌ها می‌بایست هوشیاری لازم را داشته باشند، زیرا تعدادی راهزن بلوچ در حوالی یزد دیده شده‌اند. این موضوع مرا از ادامه سفر به نزدیکترین مقصد بعدی به نام بنوید که دارای کاروانسرای و مهمانخانه بود، باز نداشت.

### از نائین به یزد

هر قلعه به عنوان سر بازخانه استفاده می‌شد و بیست تفنگچی در آن خدمت می‌کردند. دستمزدی کمی می‌گرفتند و بسیار فقیر بودند به همین خاطر برای غارت اموال مردم با دزدان همکاری می‌نمودند. آبی که در آب انبار این محل نگهداری می‌شود، آغشته به نمک می‌باشد، هر کسی استفاده کند دچار اسهال و استفراغ می‌شود. از این منزلگاه تا رسیدن به آب سالم ۱۰ تا ۱۲ مایل فاصله است. در این مسیر هیچ سایانی وجود ندارد که مسافرین هنگام وزش طوفان در تابستان یا زمستان سرپناهی داشته باشند. در کنار جاده شاهد اسکلت و گورهای بی شماری بودم. از دیدن جعبه‌های درب باز به عنوان مستراح بسیار شگفت زده شدم که در سرتاسر روستاها برای جمع آوری مدفوع جهت بارور کردن زمین‌ها نصب شده بود. در ساخت و راه اندازی این مستراح‌ها برای جمع آوری مدفوع بیشتر، بین اهالی روستا رقابت وجود داشت، زیرا با کارهای که روی آنها انجام داده بودند، دنبال مشتری بیشتری می‌گشتند.

شهر عقدا در یک دره شکل گرفته است. دیوارهای از هم پاشیده و ویران دارد. ارگی قدیمی، چندین آب انبار زیبا و مسجدی بزرگ که گویا زمانی بسیار مستحکم بوده‌اند،

۱. شتر تیزرو (فرهنگ نامه معین) (مترجم).

در این محل واقع شده اند. هر کجا سر می زنی، کودها پهن شده اند، راه‌ها پر از سنگلاخ است. عقدا بیش از هزار سال قدمت دارد، آثار و کتیبه‌های باستانی زیادی در این محل دیده می‌شود. در چهار مایلی بعد از عقدا، محلی به نام اردکان است. اردکان ارگ تخریب شده‌ای دارد که قصه‌ها و داستانهای زیادی برای آن روایت شده است. گویند دیو سفید، قهرمان تمام این داستان‌ها و قصه‌ها در این ارگ ساکن بوده است. دورتا دور این ارگ، سیدها یا همان زبردستان روحانیون چرخ می‌زنند. تا منزلگاه بعدی ده مایل فاصله است. نیمه شب حرکت کردیم، روبا و شغال زیادی در طول جاده این طرف و آنطرف می‌پلکند. به میبد رسیدیم. کشاورزی در میبد بدون نقشه و طرح بسیار دیدنی بود. در این جلگه، روستا، برج و بارو، آب انبار و مساجد زیادی دیده می‌شد اما در عوض، اکثریت مردم بسیار فقیر بودند، در خرابه‌ها زندگی می‌کردند و به همین خاطر مهاجرت را به ماندن ترجیح می‌دادند. تنها تعداد کمی از اهالی با کشت و برداشت خشخاش دارای مال و منالی هستند. امکانات زندگی در اینجا بسیار کم است و فقرا قادر به خرید و تهیه وسایل ابتدایی زندگی نمی‌باشند. میبد، روزگاری جایگاه زردشتیان پرنفوذ بشمار می‌رفته است. دور تا دور شهر را قلعه و سنگرها برای بالا بردن امنیت محاصره کرده‌اند. در دوران گذشته زردشتیان بر بیشتر مناطق ایران حاکم بودند اما هم اکنون در یک و یا چند محل متمرکز و تحت فشار زیاد قرار دارند. تنها کسانی می‌توانند از اوضاع داخلی باخبر شوند که هر روز این مسیرها را با کاروان‌ها همراه باشند و گرنه بیان آن غیرممکن است.

نیمه‌های شب بیدار شدیم و وسایل پخت و پز و اصطبل و غیره را جمع کردیم و تا طلوع آفتاب به راه خود ادامه دادیم ولی آبادی پیدا نکردیم. حدود ساعت ده صبح در کنار جوی آبی بار انداختم و صبحانه جلوگوشت سرد صرف کرده و آماده حرکت شدیم و تا شب راه خود را گرفتیم و رفتیم. بعد از ده ساعت یا بیشتر به مقصد بعدی رسیدم، دو خدمتکار مرا همراهی می‌کردند. منتظر ماندیم تا دیگران با اسباب و اثاثیه برسند. بازهم بار ریختم. غذا پختیم و اسب‌ها و قاطرها علوفه خوردند و من هم چکمه‌های سنگین را از پاهایم درآوردم و روی تخت دراز کشیدم، اما با سر و صدا و پرواز مگس‌ها و پشه‌ها خوابم نبرد. شب هنگام، اندکی غذا خوردیم و در نیمه‌های شب خوابیدم. بیدار شدم و خدمه بار و بنه را بستند و رهسپار شدیم. تمیزی و مراقبتی فردی، در کار نبود. من اغلب از دارویی که با خود داشتم برای هضم و راه اندازی سیستم هاضمه‌ام استفاده می‌کردم. تغییرات آب هوایی، سردی،

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۷۹

گرمی، بارانی و بادی همه ترس آور بود. هم زبانی و همدمی نداشتم درد و دل کنم و خیلی چیزهای دیگر که دست به دست داده بودند و سختی را برای من دو چندان کرده بودند. این جرات و جسارت می‌خواهد که انسان دست به چنین کاری بزند و هر آن چه در سر راه است تحمل کند.

خانه‌های بخش همت آباد<sup>۱</sup> خالی از سکنه و در میان شنزارها قرار گرفته است. هر کسی ممکن است شب‌ها در این مکان سرگردان و تلف گردد. تعداد کمی زردشتی در اینجا زندگی می‌کنند. در یکی از روستا، چشم من به یک نوع گیاه خز خورد که به ندرت در ایران دیده می‌شود، چون آب و هوای آن بسیار گرم و خشک است. برای آن‌ها طبیعت، همیشه باید تجدید گردد زیرا شن‌ها همه چیز را می‌پوشانند. برخلاف زردشتیان، مردم بجای کلاه بلند، عمامه بلند به رنگ سیاه می‌پوشند. در حال قدم زدن بر روی بام مهمانخانه بودم، بوی معطری را استنشاق کردم. اوایل ماه نوامبر<sup>۲</sup> بود، لباس بلندی به تن و کلاه خود سفید رنگ هندی به سر داشتم. غروب آفتاب و درخشش ستارگان زیبا، مرا به سوی خود خیره کرد. بسیار خوشحال شدم. تپه‌های شنی تا یزد قابل رویت است. در بعضی جاها تا زانو در شن فرو می‌روی و وقتی پشت سر را نگاه می‌کنی اثری از آن نیست. دیوارهای روستا پوشیده از شن است. در روستای اشکذر، قلعه سنگی دیدم که پیرامون آن چند گودال و آب انبار زیبا بود که در زیر شن‌ها دفن شده بودند. گویند زمانی این ناحیه دریاچه بوده که به مرور زمان خشک شده است و حال بستر مرداب شنی بیش نیست.

یک ساعت مانده به یزد، زمین سخت و صاف می‌شود. رشته کوه‌ها از هر طرف نزدیک هستند و شهر را در میان خود قرار داده‌اند. شهر یزد از این فاصله به خوبی نمایان است. رنگ خاکستری دیوارهای گلی نشان روزی دارد که در آن روز شهر بنا شده است. بخشی از شهر یزد کاملاً ویران گشته است. خانه‌هایی با سقف صاف و اتاق‌هایی تو در تو دارد. زیبایی آنها هرگز فراموش نخواهد شد. مناره‌ها، بادگیرها و دودکش‌های<sup>۳</sup> کاشی کاری شده بلند و کوتاه به شهر زیبایی دو چندان داده است. در روزهای گرم، از این بادگیرها، باد خنک به درون اتاق‌ها و زیر زمین محل تجمع مردم می‌وزد.

۱. روستایی از توابع اشکذر یزد (مترجم).

۲. آبان ماه (مترجم).

۳. این بناها که مولف به نام دودکش ثبت کرده است در حقیقت کوره‌های آجرپزی بودند که در ورودی شهر یزد قرار داشتند و اینک نیز بخشی‌هایی از این آثار، به جای مانده است (مترجم).



گنبد‌ها و معماری ایران با گل رس به شکل جالبی گل اندود و استحکام یافته است که هوای خشک علت اصلی آن است. سنگ من مدوک از راه دور مهمانخانه را شناخت و می‌خواست در آنجا بماند. وقتی رسیدیم گوشه‌ای لم داد؛ اما درهای مهمانخانه بسته می‌باشند و ما نمی‌توانیم وارد آن شویم و به کاروانسرای دیگری نقل مکان کردیم. حشره‌ای را یافتیم بنام کنه، می‌گزد و خون می‌مکد. دو سال قبل چنین حشره‌ای مرا گزید و سخت مریضم کرد. اسب‌ها و قاطرها دیگر نای راه رفتن ندارند، بیش از ده و دوازده ساعت بدون اینکه آب و علف کافی خورده باشند، هر روز راه آمده‌اند. اسب من هم خسته و کوفته است. سم اسب‌ها سائیده شده، نیاز به نعل و استراحت دارند. دو روز همانجا ماندم، وقت کافی بود تا همه جاهای زیبای شهر را بینم. یزد یک شهر تاریخی است، اولین مکان زردشتیان که دین خود را تا قرن هشتم محفوظ داشتند تا اینکه دین اسلام جایگزین آن شد. آثار و نفوذ پیروان زردشت هنوز در این شهر خودنمایی می‌کند. از پنجاه هزار جمعیت ساکن در یزد، شش هزار نفر آن زردشتی و سیصد نفر یهودی هستند.

شاه ایران در تهران از آزادی دین و مذهب خرسند نیست و به همین خاطر توسط والی شهر<sup>۱</sup> به این افراد کم و زیاد ظلم می‌شود. درست است در گذشته، یهودی‌ها در اروپا لباس کهنه و پاره می‌پوشیدند، اما ثروتمندترین بازرگان یهودی در ایران باید سوار بر خر این و آن و برود و اگر مسلمانی را دید از خر پیاده و به او تعظیم کند. با این کارها، زندگی خوبی ندارند و همیشه پریشان حالند. نکات جالب تاریخ زردشتیان یا آتش پرستان تاکنون روایت گردیده است. من در این جا می‌خواهم از رسم و رسوم آنها بیشتر بگویم. زردشتیان یکتاپرست هستند و آتش را به عنوان سمبل خدا می‌پرستند و بر این باورند که آتش تنها عنصر پاک است. با کشیدن تنباکو دین خود را به باد سخره نمی‌گیرند. در دوران باستان، زردشتیان، سازه‌های تو خالی بزرگی بنام آتشکده می‌ساختند و جشن مذهبی خود را در آنجا به پا می‌نمودند. اما در حال حاضر، همه خانه‌ها اجاق آتش دارند که بطور مداوم روشن است. زردشت که بنیان‌گذار این دین است، یک کتاب راهنمای اخلاقی مقدس بنام اوستا پس از مرگش باقی گذاشته که هنوز در دسترس است. زردشتیان، ختنه نمی‌کنند و فقط یک زن می‌گیرند و اجازه ندارند او را طلاق دهند، حتی اگر بچه دار نشوند، می‌توانند تا سه زن بگیرند، همه آنها را باید به یک چشم دوست داشته باشند و در یک خانه زندگی

۱. در این زمان حاکم یزد، میرزا محمد معدل الملک بود (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاسترگراخان / ۸۱

کنند. دختران، وقت ازدواج رو نمی‌گیرند و تنها با مردان هم کیش خود ازدواج می‌کنند. زردشتیان به تمام ادیان احترام می‌گذارند و مثل مسلمانان و یهودی‌ها درباره نجاست مذهبی فکر نمی‌کنند. اما قبل از نماز و یا بعد از روابط جنسی غسل می‌کنند و موهای زائد بدن را می‌زنند. این رسم و رسوم برای اهداف بهداشتی مردم شرق زمین توسط همین پیروان دین زردشت فراگیر شده است. آنها اگر جانوری توسط زردشتی ذبح نشده باشد، گوشت آن را می‌خورند و بخاطر احساسات مهربانی که دارند، حاضر نیستند، حیوانی را به قتل برسانند. بر خلاف مسلمانان همه چیز می‌خورند و می‌نوشند. آنها برای طلب بخشش چهل روز روزه می‌گیرند. روزانه پنج بار رو به شرق ایستاده نماز می‌خوانند. مردگان آنها لخت و برهنه بر روی یک ستون بلند گذاشته می‌شوند و پرندگان شکاری گوشت آنها را می‌خورند و بعد مرده را دفن می‌کنند. شخصیت اخلاقی دارند و برای مردم کاسب و کشاورز احترام زیاد قائل هستند.

بسیاری از زردشتیان ثروتمند هستند، مخصوصاً کسانی که با کشور هندوستان داد و ستد دارند، بیشتر در دوران پیری و بازنشستگی، هندوستان را به عنوان محل اقامت خود بر می‌گزینند. والی شهر، از من استقبال رسمی به عمل آورد و برای بازدید از بازار و کارگاه‌ها، تعدادی محافظ مسلح همراه من نمود. اما من از این کار خرسند نگردیدم، چون نتوانستم به شکل عادی از این اماکن دیدن کنم و هزینه‌ای اضافی روی دستم گذاشت. حاکم یک بز کوهی به من هدیه داد که سه برابر قیمتش هزینه کردم. هر چند ساعتی یکی از مسئولین، پیش من می‌آمد و حال و احوال مرا می‌پرسید و اگر آبی از بینیم می‌آمد، مرا با انواع دیس‌های پر از میوه و شیرینی و چای پذیرایی می‌کردند. بسیار می‌ترسیدم که اگر این همه بخورم، ممکن است بیمار شوم و به والی اعظم می‌گفتم، چنانچه بیمار شوم، او باید هزینه زیادی پرداخت کند.

مسجدی را دیدم که دو مناره بلند سرامیکی درخشان داشت<sup>۱</sup>. در نزدیکی آن کلیسای کوچکی بود که در گذشته تخریب شده است. از یک آسیاب برگ گیاه حنا دیدن کردم<sup>۲</sup>، که این رنگ را به مو، ناخن و کف دست می‌مالند. همچنین از یک کارگاه رنگرزی نخ کتان، چلوار، ابریشم و پشم دیدن کردم. دستگاه‌های آن بسیار ابتدایی بودند. مزد کارگر

۱. منظور مولف مسجد جامع یزد است که در قلب بافت تاریخی یزد قرار دارد (مترجم).

۲. در یزد به این آسیاب‌ها، مازاری می‌گویند که کارشان تولید حنا است (مترجم).

بسیار پائین بود که حتی با آن نمی توانست مخارج روزمره خود را در آورد. نیمی از ورودی این کارگاه‌ها زیر زمین بود، بسیار باریک بودند، به بدختی می توانستی وارد آن‌ها شوید. بین ورودی یکی از این کارگاه‌ها گیر کرده بودم تا اینکه مردی یقه‌ام را گرفت و مرا کشید به داخل و دیگری هولم داد. پارچه‌ها بسیار لطیف بودند، رنگ و طرح زیبایی داشتند. دستمزد یک کارگر ماهر پنج شاهی و بچه دو شاهی در روز بود. فقر غوغا می کرد. درآمد آنها بسیار اندک بود. شب هنگام با دیدن یک اروپایی که خادم یک جادوگر در تهران بود و به علت مشکوکی آنجا را ترک کرده بود، شگفت زده شدم. او با بند بازی پولی برای سفرش پیدا کرده بود و می توانست به کشورش باز گردد. دوازده مایلی اینجا یک معدن سنگ مرمر تازه کشف شده بود. شکارگاه‌های زیادی در اطراف به چشم می خورد، شکارهایی چون بزکوهی، آهو، خرگوش، اردک وحشی و گوره خریافت می شود. گوشت لذیذی داشتند. خرهای وحشی با آن شکل و شمایل قشنگ خود، در گله‌های بزرگ در اطراف به چشم می خوردند. اگر آنها را می گرفتید بعد از مدتی رام می شدند اما برای سواری و بارکشی بدر نمی خوردند.

یزد نیمه راه بین کاشان و کرمان است. بین صحرای یزد، یک ارگی قدیمی بر روی تپه‌ای ساخته شده که چند برج دیده بانی گرداگرد آن مربوط به دوران باستان قرار دارند. مکان بعدی کرمان است که در فاصله دوازده مایلی می باشد. در اینجا مکانی است که به آن زندان<sup>۱</sup> می گویند و کاملاً تخریب شده است. اسبی و چیزی در این محل یافت نمی شود. شب تا صبح را همین جا ماندیم. جیره غذایی و علوفه حیوانات را دادیم و مردها و حیوانات تشنه، از آب شور گودال‌های اطراف نوشیدند. در همین نزدیکی‌ها، کاروانسرای ویران شده‌ای وجود داشت که بدستور شاه عباس ساخته شده و به نظر یک بار بازسازی و باز هم بدست مردم تخریب شده است. دو تفنگچی در این بیابان برهوت زندگی می کردند. جایی که ما اقامت گزیده بودیم در و پیکری نداشت. به خادمین دستور دادم مراقب شغال‌ها باشند تا به وسائل چرم و پارچه‌ای دستبرد نزنند. یادم میاد در یک شب مهتابی زیبا در مازندران بودم، شغالی بدرون چادرم خزید و تلاش می کرد تنها چکمه مرا ببرد. با عجله پیراهنم را در آوردم و چکمه را نجات دادم و در همین زمان به میان بوته‌های گزنه پرتاب شدم.

۱. منظور نویسنده مدرسه ضیائیه یزد است که در بین عموم به زندان اسکندر معروف است (مترجم).

## از یزد به کرمان

یک مهمانخانه، کاروانسرا و دفتر تلگراف در بین راه وجود دارد. دور تا دور این منطقه، بیابان با زمین‌های ترک خورده است که بقایای جریان آب شور بوده و در حال حاضر در آن خبری از آب نیست. منطقه شام هم این چنین است، منطقه ناامن است و روی تپه‌ها چند دیده‌بان مشاهده می‌شود. قاطرچی من چنین نقل می‌کرد که چهار سال قبل، کاروانسرا با کالای گران قیمت مورد حمله راهزنان قرار می‌گیرد، نگهبانان از ترس اینکه کشته شوند، فرار کرده و جان خود را نجات می‌دهند. گورهای زیادی در طول جاده، نشان از افراد کشته شده دارد. متأسفانه، تفنگچیان، با این دستمزد بسیار کم، در فقر بسر می‌برند و بعضی مواقع به اموال مسافری دستبرد می‌زنند، از کار و بار خود ناخرسند می‌باشند.

انار، یک روستای بسیار بزرگ، مربوط به حوزه ولایت کرمان است. مردم آن از فرمانده تفنگچیان گلایه دارند. به آنها قول دادم، شکایت آنها را به محضر والی کرمان خواهم رساند. در روستای بیاض، کاروانسرای بزرگی قرار دارد که ساخت آن نزدیک به پایان است. چون معمار آن دارفانی را وداع گفته ممکن است ناتمام بماند و هرگز کامل نگردد. از بالای ایوان یک مهمانخانه، مراسم خاکسپاری درویش جوانی را نظاره می‌کردم که پای پیاده از سفر زیارتی مشهد می‌آمده و بخاطر سختی راه از پا افتاده و از این دنیا رفته است. من نمی‌خواهم با نگارش خاطرات کوچک، موجب رنجش خاطر خواننده‌گردم، اما اگر کمی به زندگی درویش پردازم، بد نیست.

درویش یا فقیر را در زبان فارسی، راهب یا گدا می‌گویند و در زبان عربی به کسی گویند که حرف از برادری می‌زند و با همین کار امرار معاش می‌کند. ظاهر بیرونی درویش بسیار ترس آور است. لباس شل و بلندی می‌پوشد و پوست بیری از روی شانه آویزان می‌کند. همه جا با پای برهنه و دست به عصا می‌رود و کشکولی چوبی نقش و نگاری شده به گردن و کلاه نمودی به سر دارد. در خیابان به هر کس می‌رسد یا هو یا هو کنان بیشتر از مرگ می‌گوید. هر صدقه‌ای، چه پول باشد و چه خواربار می‌گیرد. نیاز خود را بر می‌دارد و بقیه را به بزرگ درویشان می‌دهد. با نام خدا گدایی می‌کند، اگر چیزی گیرش نیامد، راهش را ادامه می‌دهد. در هر خانه‌ای را می‌زند، خیرات را رد نمی‌کند. تمام مردم از نگاه شیطانی او در هراسند. با هم کیشان خود گرد هم می‌آیند، خسیس نیستند. هر جا و مکانی زندگی می‌کنند و با هیچ کس درگیر نمی‌شوند و در زندگی دیگری دخالت نمی‌کنند.

براستی زندگی مرموزی دارند. به جشن و سرور مذهبی اعتقادی چندانی ندارند به مال و منال دنیا دل نمی‌بندند. رنگ پوست زیتونی و چشمان سیاه دارند، گویی از اهل هند آمده‌اند. درویشان بعضی مواقع از شغل مارگیری و تردستی و نقالی کسب درآمد می‌کنند. بیشتر درویشان تریاک یا حشیش می‌کشند، ظاهری مجنون وار دارند؛ بدن آنها به این سم عادت کرده، حتی اگر خزنده‌ای آنها را نیش بزند مات و مبهوت آنرا نگاه می‌کنند.

روستای انار، پر از شکار، مخصوصاً بزکوهی می‌باشد. با طلوع آفتاب از کوه و دمن برای نوشیدن آب به پائین دره می‌آیند. سگ من مدوک به دنبال شکار رفت و گم شد. خدمه‌ای را پی او فرستادم تا اینکه در سه مایلی انار او را در جاده زوزه کشان پیدا کرد. گیاه و بوته‌های خوبی در این محل برای مصرف شتران وجود دارد. بهرام آباد، آبادی دیگر در میان کویر، مقصد بعدی ما، بسیار سرسبز می‌باشد. در اینجا، محصولات پنبه و خشخاش کشت می‌کنند. بازار بزرگ شهر بسیار تمیز است، مال و منال زیادی در دکان‌های آن دیده می‌شود، مهمانخانه و دفتر تلگراف نیز دارد. مردم، بسیار مودب و خوش برخورد و خوش لباس هستند. زن‌ها برقع به صورت ندارند. نمایندگان ثروتمند زردستی و هندی به ملاقات من آمدند که بین ایران و هند کار تجارت می‌کردند. کمی شیرینی و عرق به من تعارف نمودند. سردابی، همین نزدیکی‌ها است، در تابستان آب خنکی دارد. زن صاحب مهمانخانه، توجه خاصی به من داشت و همیشه می‌خواست کاری برای من انجام دهد. چشمان گرم و سیاه او را هرگز فراموش نخواهم کرد. پس از سه مرتبه منزلگاه دیگر، در میان مسیرهای نیمه خشک، خسته و کوفته اما با روح و روان شاد به کرمان رسیدیم. مسیر ۲۰۰ مایلی را طی ۳۵ روز بدون روزهای که در میان راه توقف و استراحت کردیم، طی کرده بودیم. قبل از اینکه به کرمان بیایم، از یزد، آمدنم را به اطلاع والی شهر کرمان رسانده بودم. وقتی روبروی امارت حاکم رسیدم، همه چیز سر جای خودش مهیا بود. نیم ساعتی قبل از اینکه به اینجا برسم، تعدادی پیشوازم آمده بودند. برای من یک خانه خنک که به سبک ایرانی مبلمان شده بود مد نظر قرار داده بودند. در این خانه بخاطر، خستگی چند روزه سفر، به خوبی استراحت کردم. این قدر خسته بودم، حالی که در مراسم‌ها شرکت کنم نداشتم. خوبی این سفر اینجا بود که می‌توانستم آزادانه با والی کرمان رفت و آمد داشته باشم، از این رو خانه‌ای در نزدیکی امارت والی در اختیار من گذاشته شد.

۱. مولف در اینجا در کتابش، از کرمان به نام کرمانشاهان یاد می‌کند (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاسترگرخان / ۸۵

والی کنونی ولایت کرمان، عموی شاه است و با موفقیت هر چه تمامتر در سمت والی و وزیر جنگ انجام وظیفه نموده و همسفر شاه به اروپا نیز بوده است. یک سال و نیم است که والی بزرگترین ولایت سرزمین ایران شده است. ۶۴ سال دارد و یکی از درباریان عالی مقام می‌باشد. از دیدن من بسیار خوشحال شد و چون خبر آمدن من را خانواده او در تهران داده بودند، به دستور او تمام مخارج راه من پرداخت شد. اما اگر اسمی از پول زیاد در میان باشد، دوستی با یک ایرانی به هم می‌خورد. والی به عنوان یک فرد خسیس مشهور است. دولت مرد آزادی نیست و به همین خاطر عقایدمان با هم فرق می‌کند. به او گفتم: هزینه بازگشت من به تهران را باید بدهد اما او سرباز می‌زد. این موضوع، چند روزی بی جواب ماند تا اینکه یک مهمان رسمی در دربار کاخ به ملاقات من آمد. والی به من گفت تا برایش نقشه امارتی در تهران ترسیم کنم که با سبک اروپایی مبلمان گردد. هر روز که طرحی می‌دادم نظرش عوض می‌شد. شاه بخاطر بیماری نقرس، شش ماه بود که از اتاقش بیرون نیامده بود. تمام کارهای داد و ستد را جانشین او انجام می‌داد. روزانه ۲۰۰ دوکات<sup>۱</sup> و سالانه حدود هفتاد هزار دوکات مالیات جمع آوری می‌کرد. مردم برای پرداخت این همه پول تحت فشار بودند. شاهزاده، نقش یک شاه واقعی را بازی می‌کرد، شبیه شاه حکومت می‌راند و کسی نمی‌توانست روی حرفش حرفی بزند. تمام افراد با پای برهنه تعظیم می‌کردند، اما من این کار را نمی‌کردم. تمام خانواده شاهزاده در تهران هستند، قوم و خویشی اینجا ندارد، تک و تنها می‌باشد. شب که می‌شود، رقاصان، خوانندگان و موسیقی نوازان اطراف او جمع می‌شوند و تا نیمه‌های شب به رقص و پایکوبی می‌پردازند. روزها هم، کارش شده می‌خوری، این ور و آن ور دنبال شیشه مشروب می‌گردد.

شهر کرمان از ارگ جدا است، دور آن را دیواری و گودالی در بر گرفته است. کمتر از شهر یزد ویرانه گردیده، مساحت چندانی ندارد، در مسیر بناهای تاریخی، چیز جذابی دیده نمی‌شود. هزینه زندگی خیلی بالا است. فقر و گدایی غوغا می‌کند؛ فقر و گدایی در میان زنان پنج برابر مردان می‌باشد. فحشاء در سطح گسترده‌ای در همه جا دیده می‌شود، بیماری سفلیس همه جا فراگیر شده است. پوشش زنان بسیار ترسناک است. بیجامه، شلوار، لباس‌های گل و گشاد، برقع، همه برنگ سفید و بسیار کثیف هستند. گویی شب‌ها در خاک غلط زده‌اند. جمعیت شهر چهل هزار نفر است، از میان این جمعیت، هزار نفر

۱. Ducat: واحد پول که ریشه آن به ونیز بر می‌گردد و در قرون وسطی، یکی از مهمترین سکه‌های مبادله‌ای در اروپا بوده است (مترجم).

زردشتی و تعداد کمی خانواده یهودی می‌باشند. تنها چند کارگاه شال بافی ابتدایی وجود دارد که من از تعدادی از آنها دیدن کردم. شال‌های قیمتی در سبک‌های مختلف، اما با ارزاترین نیروی کار ساخته می‌شود. در یکی از کارگاه‌ها ۱۵۰ نفر مشغول کار می‌باشند. یک فرد بزرگ و دو کودک بدون هیچگونه پوشش ایمنی روبروی دستگاه بافندگی مشغول کار هستند. ابریشم زیاد استفاده نمی‌شود، بیشتر از پشم گوسفند استفاده می‌کنند.

یک شال بافته شده ۵۰۰ قران قیمت دارد که سه نفر باید آن را در یک سال کامل بیافند. ۲۰۰ قران بابت دستمزد و ۵۰ قران نیز خرج مواد اولیه دارد که در نهایت نصف آن به کارفرما می‌رسد. در این شهر یک مهمانخانه و یک تلگرافخانه وجود دارد. تمام ارتباطات پستی و تلگرافی بین اروپا و خاور دور از اینجا برقرار می‌شود. ورودی شهر به طرف مغرب است. در شرق آن کوهی با ارتفاع نه چندان زیاد قرار دارد که شهر به شکل نیم دایره در کنار آن قرار گرفته است. دور تا دور این قلعه دیوارهای مستحکی به دستور دختر شاه ساخته شده است. کرمان ۶۰۰۰ فوت بالای سطح دریا می‌باشد. تصور کنید، آب و هوای آن باید بسیار سرد باشد؛ در بخش‌های جنوبی، چسبیده به اقیانوس هند، آب و هوا بسیار سالم است. در این نواحی زمستان‌ها، خنک و تابستان‌ها معتدل است. در کنار شهر جدید، شهر قدیمی کرمان قرار دارد، کاملاً تخریب نشده است. کرمان مرکز اصلی زندگی زردشتیان می‌باشد، بسیاری از آنها سی سال است که در اینجا اقامت گزیده‌اند. احساس می‌کنم که در جنوب شرق ایران، فقر و ناداری، حرف اول را می‌زند. مردم بسیار بدبخت و ندارند، اما در عوض، دولت مردان، از بس از جیب فقرا می‌خورند و مال و منال آنها را صاحب می‌شوند، از چاقی دارند می‌ترکنند و به هیچ چیز قانع نیستند. در آخر بین من و شاهزاده برای بهتر شدن این اوضاع و احوال دعوا و مشاجره بالا کشید.

بین کرمان و بسم تنها چند روستا می‌باشد، تا بسم و بمپور مرکز ولایت بلوچستان هشت روز راه است. اما اگر با نظر مسئولین باشد، باید شانزده روز از بیابان‌های بی آب و علف گذشت. چاه‌های آب در فواصل نامشخص وجود دارد که کاروان‌های در کنار آنها فرود می‌آیند. سفر من از یک روستای سرسبز شروع شد. در این سفر به کاروان من دوازده شتر، چهار اسب و قاطر برای حمل چادر، اسباب و اثاثیه و علوفه اضافه گردید. تعداد شش خدمه دیگر برای برپا کردن چادرها و پخت و پز و حمل آب همراه ما شدند. به یک هنگ پیاده نظام که در حال استراحت بودند، دستور داده شد تا بمپور مرا همراهی کنند. شروع سفر

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۸۷

من از سوم دسامبر، درست نزدیکی‌های ماه محرم آغاز شد. در این ماه، برای ده روز اول کسی نمی‌توانست بخاطر مراسم‌های سینه زنی قصد سفر کند و من نمی‌توانستم با کسی تبادل نظر کنم.

وظیفه من این بود از قلعه‌ها بازدید کنم و شرایط فیزیکی آنها را مورد بررسی قرار دهم. در مرز شرقی، مکان‌هایی را باید انتخاب کنم تا قلعه‌های جدیدی ساخته شود و برای نوسازی قنات‌هایی که املاک شاه را آبیاری می‌کردند، برنامه‌ریزی نمایم. ناحیه‌های بین بم و بمپور که در قرن گذشته آباد و حاصلخیز بوده اما حالا به علت کم آبی با مشکل روبرو گردیده را مورد بازدید قرار دهم. همچنین باید از بخش‌های مرزی قلعه ماشکید<sup>۱</sup> که از بمپور ۱۴ روز راه است بازدید بعمل آورم. برنامه کاری من از حالا به بعد بسیار گسترده است و کارهای زیادی است که باید انجام دهم. اگر این تعهدات همراه با کمک مالی و خواست شاه باشد، بسادگی انجام و به پایان خواهد رسید. اگر می‌خواستم، درباره همه مسائل خارق‌العاده که در این کشور شگفت‌انگیز به من نشان داده شد، بنویسم، این کتابی که می‌خوانید، بزرگ و بزرگتر می‌شد. با نام خدای متعال، سفرم را به طرف شرق آغاز خواهم کرد. این سفر می‌تواند بسیار جالب باشد زیرا تاکنون هیچ اروپایی پا به این قسمت کشور نگذاشته است.

### از کرمان به ماهان

در دوم دسامبر ۱۸۸۰م / محرم ۱۲۹۸هـ.ق از کرمان به سوی دورترین مرز شرقی به راه افتادیم. درست است که سوم دسامبر روز حرکت ما تعیین شده، اما در این کشور وقت و زمان معنی و مفهوم چندانی ندارد. از این رو اوایل شب پنج دسامبر، از امارت حاکم بیرون آمدیم و در مهمانخانه نزدیک به شهر کرمان اقامت گزیدیم و همه چیز مورد نیاز در این سفر مورد بازدید و تفحص قرار گرفت. در اینجا رسم بر این است که هنگام آغاز یک سفر طول و دراز، ستاره‌ها را نگاه کنیم و جدول زمان بندی را برنامه‌ریزی نمایم. یک روز تمام در این مکان ماندیم تا همه جمع شوند. در این مدت با کسانی که برای بدرقه ما آمده بودند، گپ و صحبتی نیز داشتیم که بین آنها یک مجتهد والا مقام بود و می‌خواست

---

۱. گلداسمیت انگلیسی نقشه‌ای از مرزهای شرقی ایران تهیه کرده بود و به دولت ایران ارائه داده بود اما اختلاف مرزی بین ایران و انگلستان بر سر دره ماشکید و کوهک وجود داشت بنابراین کاستگرخان مسئول بازسازی قلعه حفاظتی این دره شده بود (مترجم).



اعتماد مرا نسب به علوم مذهبی خویش جلب کند. صبح هفت دسامبر، سفر ما شروع شد که در ورودی مهمانخانه، یک قاطر سوار زمین خورد و دستش زخمی شد. من چمدانم را باز کردم و باندی برداشتم و دستش را باندپیچی کردم. در اولین و دومین بار ریز، چیز دیدنی بجز زمین‌های شنزار، دشت و خرابه وجود نداشت.

در پایان مرحله دوم، به ماهان روستایی مذهبی، پرآب، حاصلخیز با تاکستان‌های فراوان و پرزرق و برق رسیدیم. در این روستا یک مسجد بزرگ با چهار ستون نازک و بلند و چندین حیاط، پر از درختان چنار صد ساله وجود داشت. اطراف آن بسیار خوش منظره بود. جوی‌های پر از آب از هر طرف در جریان بودند. تصویری سحرآمیز از آبشارها با آب آبی و شفاف خود ایجاد کرده بودند. کل مسجد به شکل زیبایی با آجرهای سفالین ساخته شده بود. به نظر اخیراً بازسازی شده است. شنیدن افسانه ساخت این مسجد که به هزار سال قبل بر می‌گردد و روی یک سنگ حکاکی شده، بسیار جالب است. شاه نعمت الله ولی شاه ایران بخاطر پسرش تاج و تخت را رها می‌کند. نمی‌دانست، چگونه باید از خطاهای گذشته خود، طلب مغفرت کند. با لباس درویشی به این روستا آمد و از مردم درخواست نمود زمینی به اندازه یک پوست گاو و به اندازه زخم پاره سر زنبور از آب نهر، به او ببخشند، بطوریکه اگر زنبور در آن شنا کند، به بیرون پرتاب گردد. به طور طبیعی اهالی به درخواست او جواب مثبت دادند.

درویش در این مکان منزل گزید و شروع به برش نازک پوست گاو نمود. برش‌های نازک را به یکدیگر گره داد و با آنها دایره‌ای روی زمین کشید. مورچه‌ای را درون زخم پاره سر زنبور گذاشت و زخم را بست. زنبور، چند روزی پرواز کرد تا سطح آب بالا آمد و به بیرون پرتاب شد. از این رو درویش شاه، آب کافی برای کشت و کار بدست آورد. با گرفتن هدایا، این مسجد را ساخت و زمین‌های مجاور آن را بدست آورد. تا به امروز چهل درویش هنوز در این مسجد زندگی تبیل وار خود را می‌گذرانند و از بنیان گذار آن قدردانی می‌نمایند. این مکان مقدس پناهگاه مناسبی برای جنایت کاران بشمار می‌آید، زیرا در این مکان دستگیر نخواهند شد<sup>۱</sup>. هوا کم کم سرد می‌شود، آسمان ابری است، تمام کوه‌های

۱. مولف دچار اشتباه تاریخی شده است. نعمت الله ولی رهبر درویش نعمت الهی بود و به هیچ عنوان سمتی سیاتی در سطوح بالا نداشت (مترجم).

۲. منظور مولف سنت بست نشینی است. به علت فقدان دستگاه قضایی، معترضین و مرتکبین خطا کار، به اماکن مذهبی رفته در آنجا بست می‌نشستند تا از فشار و دستگیری توسط دستگاه سیاسی در امان باشند (مترجم).

اطراف پوشیده از برف هستند.

از ویژگی‌های روستای ماهان جلگه پوشیده از انواع درختان آن است. مسیر سربالایی می‌باشد تا اینکه به آن طرف دره باریک و عمیقی که در آن جویبارها در جریانند، سرازیر شدیم. کشاورزی کم و بیش ادامه دارد، تنها یک کاروانسرا در این محدوده بنا شده است. پس هر چه نیاز است باید با خودمان ببریم. اطراف ما را تعدادی کولی با کودکان ژنده پوش گرفته‌اند که با نگاه گرسنه، غذا خوردن من و سگم مدوک را برانداز می‌کنند. در هنگام شب، یکی از کولی‌ها قصد داشت به زور وارد چادر من شود که سگ من، لباس کولی را می‌کشید و نمی‌گذاشت وارد شود تا اینکه من او را از چادرم به بیرون پرت کردم. بعدها اجازه دادم سگم در کنار تختم بخوابد تا بدین ترتیب هم مراقب وسایل باشد و هم گرمایی به چادرم بدهد زیرا هوا کم کم رو به سردی می‌رود. صبح همان روز که آماده حرکت می‌شدم، پیام رسانی، نامه‌ای از کشورم بدستم رساند. تا حالا چنین فکر می‌کردم هیچ اروپایی نمی‌تواند در اینجا خبری از خانواده‌اش داشته باشد.

### از ماهان به بم

پس از گذر از تپه‌ها، پشته‌ها، کوه‌ها و جلگه‌ها، به روستای راین رسیدیم که بر روی یک بلندی دلپذیر جای خوش کرده است. این روستا، محل اسقرار هنگ پیاده نظام می‌باشد که محافظت از من را بر عهده داشتند. تعدادی اسب سوار به پیشواز من در ورودی روستا آمدند. مردم روستا و دانش آموزان منتظر رسیدن من بودند. بخشی از پرسنل پیاده نظام از جلوی من سان دیدند، تعداد زیادی زن و بچه از بالای ایوان‌ها و بام‌های خانه خود ادای احترام می‌نمودند. خیابانی که به سوی محل اقامت می‌رفت، پر از جمعیت بود. خسته راه بودم، حوصله این همه مهمان‌نوازی که جزء رسم و رسوم منطقه است را نداشتم. به مهمانخانه رفتم و روی تخت دراز کشیدم و در حالی که در پوست خسته‌ام این پهلوی و آن پهلوی می‌شدم، سر و کله روحانی روستا پیدا شد. بنا شده بود روزی را در اینجا بمانم، چون سلیمان خان سرهنگ<sup>۱</sup>، فرمانده هنگ، یک ماه پیش باخبر گردید که من در حال سفر به کرمان می‌باشم، اما به علت فرا رسیدن فصل زمستان و ماه محرم که همه از دور و نزدیک بازن و بچه آمده بودند تا در مراسم ماه محرم شرکت کنند، نتوانسته بود برای استقبال از من از تمام نیروهای خود استفاده کند.

۱. سلیمان خان سرتیپ اول، مسئول فوج شوکت در ولایت کرمان بود (ساکما، آلبوم شماره ۱/۵۱۷).

در حیاط قدم می‌زدیم مشاهده کردم مردم در حال آماده سازی جهت مراسم عزاداری می‌شوند. هر چند سر و صدا زیاد بود و نمی‌توانستم استراحت کنم، اما مانع برگزاری مراسم آنها نشدم. در طول ماه محرم، رسم بر این است که ایرانی‌های مذهبی، نمایش‌های بر پا می‌کنند که گویای تاریخ حاکمیت علی و دو فرزندش حسن و حسین می‌باشد. در یک مکان علمی بر افراشته می‌شود، تعدادی زیادی جمع می‌شوند، نوحه می‌خوانند و مراسم سوگواری برگزار می‌کنند و اشک می‌ریزند. این مراسم محزون را روحانیون اداره می‌کنند و احساس مردم را بر می‌انگیزند. پس از اینکه مراسم به پایان رسید، به خدمه خود دستور دادم مردم را از حیات بیرون کنند. بعداً، با روحانی‌ها و نوحه خوانان ملاقات کردم و مسائل مذهبی خود را با آنها رد و بدل نمودم.

باغ‌های انگور زیادی در این روستا و حومه آن وجود دارد. از میوه آن به شش طریق استفاده می‌کنند. آب غوره، شربت، مربا، کشمش، شراب و سرکه. لازم بذکر است که مردم اجازه درست کردن شراب را ندارند زیرا شراب باعث مستی می‌شود که در دین محمد حرام است. در بعضی جاها، جاده صاف، بالاو پائین از کنار بستر پر درخت سروهای کوتاه و پیر رودخانه می‌گذرد که چشم اندازهای متنوعی از خود بجای می‌گذارد. در میان این جنگل‌ها، انواع بزکوهی، گراز، خرگوش و کبک به وفور یافت می‌شود و سگ من، بدنبال روباهی است که پایش تیر خورده و در یک گودال افتاده است.

از هر طرف نگاه می‌کنی شکاری در حال حرکت است، اینجا عجب شکارگاهی می‌باشد. اما مردان و حیوانات بارکش من خسته و کوفته هستند. کاروانسرای که برای اقامت انتخاب کردم با دیگر کاروانسراها متفاوت بود، آترا با گل رس سوخته بنا کرده بودند. بدون اینکه شامی بخورم از خستگی زیاد خوابم برد و صبح شاداب بیدار شدم. چادرها و بارهای سنگین را شبانه به مقصد بعدی می‌فرستادم. بارها را به دو قسمت تقسیم می‌کردم، بخشی از آن را ۱۲ مایل دورتر می‌فرستام و بخشی را نگه می‌داشتم. این منزلگاه، منظره‌ای بی نظیر در دامنه کوه به وجود آورده بود که در کنار آن یک ارگ قدیمی به رنگ خاکستری خودنمایی می‌کرد. شترها گاه می‌خوردند و بسته‌هایی هم دور تا دور چادرها پراکنده بودند، اسب‌ها هم بای‌تابی پوزه خود را درون تربه‌ها کرده، علوفه نوش جان می‌کنند. پخت و پز، شست و شو و بالا رفتن دود آتش، منظره خوشی را به تصویر کشیده بود. شب مهتابی و بگی‌نگی سرد بود و وزش باد سرد شمالی لرزه به تن چادرها انداخته بود. شغال‌ها هم

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۹۱

اطراف پسمانده‌های شام ما، تا نیمه‌های شب مهمانی گرفته بودند و پای کوبی می‌کردند. دارزین منزلگاه بعدی، روستایی با یک کاروانسرا بود که به دو قسمت مسکونی تقسیم شده بود و خانواده‌های زیادی در آن زندگی می‌کردند. زنان قوی هیکل در میان حیات کاروانسرا، خمیر آرد را به داخل تنور می‌چسبانند و قرص نانی برای ما می‌پختند. بچه‌ها و مرغ‌ها هم دور تنور می‌پلکیدند تا سهمی نصیبشان شود.

اتاق من از بوی گل و برگ رز خشک شده آویز در هر طرف، عطر آگین شده بود، گویی می‌خواهند عرق خوش بویش را بگیرند. آب و هوای روستا معتدل است و آب فراوان دارد و در گذشته محل داد و ستد بوده است. کشت و کار نسبت به تعداد جمعیت بسیار بالا است. در میان مزارع زمین‌های بایر نیز به چشم می‌خورد. کوه‌های اطراف را جنگل پوشانده است. امروز تنها روزی است که کم کم به شهر بم خواهیم رسید.

### بم

با توجه به صورت فلکی ستاره‌ها، تا دو ساعت قبل از طلوع آفتاب نمی‌توانیم وارد شهر بم شویم. این شهر محل تولد سلیمان خان سرهنگ است. به فرمان او ما در نیمه‌های راه در کنار قبرستان مسلمانان که بسیار زیبا بود توقف کردیم و شام را آنجا خوردیم تا اینکه تعدادی از غلامان سرهنگ پیشواز ما آمدند. همزمان، تعداد زیادی از مردم شهر نیز آمده بودند تا من را ببینند. صبحانه‌ام در میان حیاط کاروانسرا، روی یک سکوی آجری چیده شده بود. روی صندلی نشستم و با کارد و چنگال صبحانه خوردم و با نوشیدن یک قهوه سیاه آن را به پایان رساندم. تعدادی زیادی از مردم دور من جمع شده و مرا تماشا می‌کردند که چطور با کارد و چنگال، روی یک سکوی بلند مشغول خوردن صبحانه هستم. در میان توده‌ای از خاک پای اسب، قاطر، الاغ و شتر که هوا را پر کرده بود، به طرف شهر حرکت کردم. مسافت کمی را پیموده بودم که قلعه شهر نمایان شد.

در نزدیکی، باغ‌های پر از درخت بلند خرما قد برافراشته بود. غلامان در طول حرکت، کارهای نمایشی انجام می‌دادند تا اینکه سرهنگ، جانشین او و همچنین فرمانده مرز ابراهیم خان سوار بر اسب به استقبال من آمدند. زمانی که به شهر رسیدم، نیروها با لباس‌های یک رنگ رژه رفتند که تاکنون این کار را برای هیچ افسر خارجی انجام نداده بودند. لذا من از تمام نیروها قدردانی و تشکر کردم و آنها به زبان خارجی من نیز توجه کردند.

خیابان اصلی بازار تازه آب پاشی شده بود و تمام بازاریان منتظر ورود من بودند و نسبت به من هنگام عبور ادای احترام کردند تا اینکه به اقامتگاه خود رسیدم. دوازده فرد مسلح مرا همراهی می کردند. جلوی من یک گوسفند کشتند، اگر زودتر می رسیدم نمی گذاشتم این بی زیان را ذبح کنند. این کار در ایران تنها برای بالاترین مقام ها و عزیزان انجام می شود. از روی لاشه و سر خونین گوسفند گذر کردم. همراهان در زیر سایه درختان نخل که امارت دولتی در آن قرار داشت و قدمت آن به ۱۵۰ سال می رسید، مرا راهنمایی کردند. این امارت محل اقامت مهمانان رسمی می باشد. در سالن پذیرایی این امارت انواع شیرینی و میوه جات به عنوان بخشی از خوش آمد گویی به شکل جالبی چیده شده بود. تا روز بعد، همان جا ماندم و استراحت کردم. روز بعد جانشین فرمانده با من یک ملاقات رسمی گذاشت. او را تعدادی خدمه و سرباز همراهی می کردند و از این که نتوانسته بود به خاطر ماه محرم لباس رسمی بپوشد، از من عذرخواهی نمود.

ابراهیم خان سرهنگ قیافه خشنی داشت و بیشتر سر مرز بلوچستان خدمت کرده و موهایش در همین راه سفید شده بود. ریش بلند داشت و ابرو و موهایش را رنگ کرده بود. اجداد او به خاطر شجاعتی که در جنگ های مختلف از خود نشان داده اند، دولت املاک زیادی در اختیار آنها گذاشته است<sup>۱</sup>. زخم های بی شماری به خاطر این همه شجاعت در جنگ علیه طوئیف مختلف بر سر و صورت او خودنمایی می کند، بسیار شجاع است، چشمانی تیزبین دارد، کم حرف می زند و شخصیت ساده و خوبی دارد. او مقام فرماندهی نظامی و کشوری ولایات مرزی بلوچستان را بر عهده دارد. تعدادی از فرماندهان در بخش ناحیه بمپور مانده اند و او به بم آمده است. او در حال حرکت به سمت کرمان برای ملاقات با شاهزاده والی کرمان بود تا گزارش ها و باج هایی را که در این سال بدست آورده بود تقدیم نماید. هر چند که آب و هوای بم در تابستان بسیار گرم است اما ترجیح می دهد همیشه در همین جا ماندگار شود.

بعد از اتمام این همه تشریفات غیرقابل اجتناب، برای بازدید از قلعه آماده شدم. در میان این جلگه، یک صخره وجود دارد که بر روی آن قلعه ای بنا شده که می تواند در برابر

۱. ابراهیم خان در منابع قاجاری به صورت ابراهیم خان سرتیپ معرفی شده است. او اهل بم بود که بعداً به حکومت بم و بلوچستان نیز رسید. او شخصیتی جدی داشت و با انگلیسی ها در مرزهای بلوچستان چالش های زیادی را تجربه کرد. سرپرسی سایکس او را به خوبی می شناخت و در کتابش چندبار به او اشاره کرده است (فیروز میرزا فرمانفرما، ۱۳۸۰: پانویشت صفحه ۸) (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۹۳

شورشیان مسلح به تیر و کمان از خرد دفاع کند. این قلعه ۶۰۰ سال پیش ساخته شده و سدی در برابر راهزنان می‌باشد. شهر بم در پایین آن قرار دارد. در این قلعه تغییرات زیادی طی سالهای متوالی انجام گردیده است به طوری که چندین بار تسخیر، تخریب و تعمیر گردیده اما هر چه است ماندگار و با ارزش است. دور شهر قدیم دیواری چسبیده به دیوار قلعه کشیده شده بود که گویند ۲۵ سال است تخریب گردیده است. شهر جدید حدود هزار متر در جنوب آن قرار دارد که کاملاً جدید است.

در دامنه قلعه، اتاق‌هایی از انبار مهمات، توپ خانه، سربازخانه و اصطبل و فضای درونی با تیغه‌های تو در تو در ۱۰۰۰ متر از دامنه صخره دیده می‌شوند. در حدود ۴۸ سال پیش، هنگامی که شاهزاده شانزده سال داشت، این نوسازی‌ها انجام گرفته است تا از یورش شورشیان آقاخان جلوگیری کند. آقاخان هنوز زنده است، ۹۰ ساله شده و در بمبئی تبعید می‌باشد. چندین روز وقت خود را برای بازدید از قلعه باستانی گذاشتم و طرحی دادم تا یک قلعه جدید بر روی قسمت فوقانی قدیمی آن ساخته شود. برای این کار شهر قدیمی می‌بایست تخریب و دروازه‌ها کاملاً گشاد شوند. از پنجره بالایی امارت، درختان بلند در میان باغ‌ها دیده می‌شدند. بم یک شهر حاصلخیز و ثروتمند می‌باشد. جمعیت آن ۶۰۰۰ نفر است. در اطراف آن باغستان‌های خرما، پرتقال و لیمو قرار دارد. عطر آنها هوا را مطبوع کرده است. آب زیادی در جریان است. وقتی که باد شمال می‌وزد بسیار خنک است. درجه هوا تا ماه دسامبر معتدل می‌باشد. زمانی که آنجا بودم درها را باز می‌گذاشتم و می‌خوابیدم. گرفتگی کامل ماه را در ۱۶ دسامبر مشاهده کردم. این ماه گرفتگی به من فرصتی داد تا شاهد این موضوع باشم که مردم ایران با تیراندازی به طرف ماه سروصدای زیادی ایجاد می‌کنند.

خستگی راه یادم رفته بود و حال و هوای خوبی داشتم. هیچ وقت چنین مکان ساکت و راحتی در طول مسیر نداشتم. اما بوی بدی از طرف در به مشام رسید، کنجکاو شدم و در طول شب به دنبال بو می‌گشتم که ناگهان با صحنه بدی روبرو شدم، لرزه به تم افتاد. اگر انسان دل و جرات نداشته باشد با دیدن این صحنه غش می‌کند. ۳۰ جمجمه سر انسان با کاه پر شده و به طور منظم روی هم چیده شده بودند و با چشمانی توخالی مرا نگاه می‌کردند. بسیار ترسناک بودند حتی سنگ من مدوک که سگی شجاع و دلیر بود با

۱. منظور مولف آقاخان محلاتی رهبر اسماعیلیان می‌باشد که در دوره محمدشاه در کرمان علیه حکومت مرکزی شورش کرد و بعد از سرکوب شورشش، به هند رفت و مرکز اسماعیلیان را به هند انتقال داد (مترجم).

دیدن آنها ترسیده بود. از کشفی که کرده بودم احساس خوشحالی نمی کردم، خیلی زود در را بستم و تخته را مقابل دیوار قرار دادم و تا صبح خوابم نبرد. نگران فلسفه ساخت چنین اطاقک‌هایی بودم که از نظر وجدانی جلوه بدی داشتند. موضوع را پرس و جو کردم. مردم ایران یک رسم و رسوم ظالمانه‌ای دارند و آن بریدن سر دشمن خود مثل ترکمن و بلوچ است. سرهای بریده را با کاه پر می کنند و به عنوان غنائم جنگی نگه می دارند. سپس فرمانده سرها را جمع می کند همراه با گزارش به حضور شاه می فرستد. چند سال قبل چنین پوست سرهایی در تهران پیدا و فاسد شده بودند و در آخر نصیب سگ‌های خیابانی گردیدند. پوست سرهایی که در اطاق مجاور من نگهداری می شد، مربوط به فرمانده قبلی بود که فراموش کرده آنها را ثبت و به حضور شاه بفرستد. در نتیجه همین جا باقی مانده بودند. بهداشت در شهر بسیار مبتدی است. دکتر و داروخانه یافت نمی شود. اما دعا نویسان تنبل و شارلاتان سر مردم بیمار کلاه می گذارند و داروهای سنتی بسیار بد و سمی خود را با قیمت بالا می فروشند. آنها از پارچه‌های بسیار کثیف برای باند پیچی زخم‌ها استفاده می کنند و بر روی تکه کاغذی آیات قرآن را درست یا غلط نوشته و به مردم می دادند. بیش از یک سوم از این بیماران به دلیل فقدان پزشک و مراقبت‌های لازم از بین می رفتند. بیماران را هنگامی که هنوز بدنشان گرم است و شاید کاملاً نمرده باشند در پارچه سفید می پیچند و کفن می کنند. آنها را در یک قبر کم عمق دفن می کنند به طوری که سرشان به سمت قبله باشد. عمق قبر یک مرد تا باسن و زن تا سینه است. گرما از این پوشش کم خاک نفوذ کرده و جسد را به سرعت تجزیه و فاسد می کند. بوی زننده‌ای از آن خارج می شود که برای افراد زنده بسیار خطرناک است، می گویند با این کار روح شیطان وارد بدن نمی شود. در مراسم یک مرد، رسم بر این است به مدت سه روز عزاداری کنند و اگر پول بیشتری داشته باشند این مراسم بیشتر طول خواهد کشید و در این مدت غم و اندوه با گریه و زاری و بعضی از مواقع با شادی ادامه پیدا می کند. بعد از مراسم همه چیز فراموش می شود. ایرانی‌ها بر این باورند که از دارو استفاده نکنند زیرا به دست یهودیان ساخته می شود. من زخم دست سوارکار شتری را شفا دادم و کس دیگری را که تب داشت با قرص درمان کردم و فردی را که دندان درد شدید داشت بهبود بخشیدم. سردرد را فوراً با کلرفنیرامین<sup>۱</sup> می توان درمان کرد. آنها به قدرت پزشکی من ایمان آوردند و بسیاری از زنان

۱. Chlorphenamine: دارویی که در پزشکی و دامپزشکی استفاده می شود و بیشترین کاربرد آن، در درمان سرماخوردگی، کهیر و آلرژی است (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۹۵

را نیز درمان کرده و اطلاعات جالبی در اختیار آنها قرار دادم. زنانی که بیشتر آنها در خانه حبس هستند و وقتی که از خانه خارج می‌شوند چادر و برقع می‌پوشند تا صورت آنها دیده نشود؛ اما رسم در سرزمین شرق بر این منوال می‌باشد که پزشکان می‌توانند به این مخلوقات نازک نارنجی نگاه کنند. بیماری مسری سفلیس در میان زنان همان گونه که در تورات آمده است بسیار شایع می‌باشد. زنان بیمار در خانه می‌مانند و ازدواج نمی‌کردند. یک زن جوان را دیدم که شوهرش او را از خانه بیرون کرده بود چون بار سوم بود که به این بیماری مبتلا شده بود. سوراخی در سقف دهانش ایجاد شده و بینی نداشت. از من خواست که بینی جدیدی برای او بسازم تا بتواند مجدداً ازدواج کند. کنار درب ورودی اتاق من بست نشسته بود تا اینکه او را بیرون کردم و به او گفتم چند هفته داخل پوست تازه گراز بنشیند. زن بیچاره رفت و دیگر نیامد و ترجیح داد بدون بینی به بهشت برود.

بیماری دیگری که زیاد شیوع دارد بیماری فیلاریاز لنفاوی<sup>۱</sup> می‌باشد. دختر ۱۶ ساله‌ای را دیدم که پای چپش از انگشت تا باسن خورده شده و مثل پای فیل بالا آمده و پوستی خاکستری آن را پوشانده بود. بیماری چشم، سیفلیس<sup>۲</sup>، کبد و سالک<sup>۳</sup> که همگی مسری بودند قابل توجه بود. ۹۰ درصد این بیماران می‌میرند و تنها ۱۰ درصد شفا پیدا می‌کنند. بیمار مبتلا به سالک، زخم بخشی از بدنش را می‌گیرد و یک سال طول می‌کشد تا درمان شود. پزشکان اروپایی با این بیماری‌ها ناآشنا هستند و آن را به نام سیفلیس می‌شناسند در صورتی که درست نیست. چون این بیماری مسری نیست، اندازه زخم بسیار کوچک است، بدون درمان خشک می‌شود و دردی ندارد. در این جا دو نوع بیماری سالک وجود دارد که خشک و تر هستند و در آخر مثل گل‌سنگ ناپدید می‌شوند.

هر کجا که خرما به عنوان غذای اصلی استفاده می‌شود، شیوع این بیماری بیشتر است به همین خاطر، خیلی‌ها بر این باورند که علت اصلی این بیماری مصرف خرما می‌باشد در صورتیکه ناقل پشه است. زمانیکه کارهای پزشکی انجام می‌دادم، شاهد آرایش خال کوبی زنان از زانو تا پیشانی بودم. بازدید، برنامه ریزی، جمع بندی کارها هشت روز طول

---

۱. Elephantiasis: یک بیماری است که با ضخیم شدن پوست و بافت‌های زیر آن به ویژه در پاها، باعث ورم بزرگ می‌شود (مترجم).  
۲. سیفیلیس یک نوه بیماری مقاربتی و جنسی است که از تعدد روابط جنسی محافظت نشده ایجاد می‌شود (مترجم).  
۳. سالک یک نوه بیماری پوستی است که از پشه خاکی به انسان منتقل می‌شود (مترجم).



کشید و کم کم آماده حرکت شدم. در دهه اول ماه محرم، همه مشغول دعا، روزه و سینه زنی بودند و شور و هیجانی به پا بود. همه از خود بی خود شده بودند. حتی افراد رسمی، تیر و تفنگ خود را کنار گذاشته و در عزاداری‌ها شرکت می‌کردند. مردم سیاه پوش شده بودند و خیابان‌ها و درب منازل با پارچه‌های سیاه تزیین شده بود. جالب اینجاست که روی کمر اسب‌های شرکت کننده در مراسم را با پارچه سیاه نیز پوشانده بودند. بندرت در این جا سرمای زمستان را احساس می‌کنید. اوایل ماه مارس<sup>۱</sup> هوا گرم می‌شود و من باید از این جا بروم. ۳۰۰ سوارکار مرا در این سفر همراهی خواهند کرد و من قبل از حرکت از همه آنها بازدید به عمل آوردم. به حدود یک ششم آنها که مریض و خسته بودند و نمی‌توانستند این کاروان را همراهی کنند، دستور دادم، در محل بمانند. ۱۸۰ نفر را برای این ماموریت برگزیدم. هر سه نفر یک قاطر حامل بار را در مقابل کاروان هدایت می‌نمودند.

### از بزم به بمپور

۳۰ دسامبر ۱۸۸۰ / ۸ صفر ۱۲۹۸ از بزم حرکت کردیم. خیلی طول کشید که کاروان را برای سفر آماده کنیم. یک ساعتی بود که از بزم سفر خود را آغاز کرده بودیم که به یک روستای پر از درخت خرما رسیدیم که جاده از میان آن می‌گذشت. قناتی در این روستا است که به دستور مرحوم وکیل الملک<sup>۲</sup> والی قبلی ولایت کرمان و بنام وی ساخته شده است. در سرتاسر لبه این قنات درختان خرما ردیف کاشته شده‌اند که جای خوبی برای استراحت می‌باشد. خرماها در اندازه‌های متنوع، حال و هوای مطبوعی به این روستا بخشیده‌اند. در اینجا درختی بنام سقز می‌روید که نامی از آن در اروپا نیست و برای مردم اروپا ناشناخته است. تنه کلفتی دارد اما قد بلندی ندارد و از وزش باد شن به روستا جلوگیری می‌کند، از این رو تپه‌های شن زیادی پیرامون روستا به چشم می‌خورد که با هم منظره‌های خارق‌العاده بوجود آورده‌اند. دو نمونه درخت سقز در اینجا می‌روید؛ یکی شاخ و برگ دارد و میوه‌ای چون توت می‌دهد، مردم محلی آن را می‌خورند، با آن پارچه چلوارهای رنگ می‌کنند و به عنوان خوراک به شتر می‌دهند. دیگری برگ‌های چنگک دار و صمغ خوش مزه ای دارد که خوراکی است. همیشه چالشی بین کشاورزان و جانوران وحشی در این

۱. اسفندماه

۲. منظور مولف، مرتضی قلی خان وکیل الملک است که از سال ۱۲۸۶ الی ۱۲۹۵ ه.ق. حاکم کرمان بود (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۹۷

روستا وجود دارد. رمه‌های زیادی از گوسفند، گاو و شتر در سرتاسر سال و در هوای آزاد در این روستا نگهداری می‌شوند. خانه‌های روستائیان چون کپره‌های قرقیزی، نیمی از گل رس و نیمی از شاخ و برگ نی ساخته شده‌اند. خبر از استراحت نیست، همه در حال جنب و جوش هستند، مدتی اینجا و مدتی آنجا. هیچ خبری از آسایش نیست، دائماً در حال حرکت هستند، زمان زیادی را در یک نقطه نمی‌مانند.

در عزیزآباد، یک مرکز برای سواره نظام تاسیس شده است، زیرا، مکانی بسیار ارزان می‌باشد و موقعیت آن جهت مبارزه با شورشیان بلوچ اهمیت دارد. پلی دراز بر روی نهر آب ساخته شده که اطراف آن را بوته‌های نی و دیگر گیاهان پوشانده است که در لابلای آن خزندگان رفت و آمد می‌کنند. در کنار نهر آب، درختان خرما به این محل شکل بسیار جالبی داده‌اند. در حوالی این پل جای مناسبی برای اقامت نیست، لذا همینجا سکنی گزیدیم. در طول سفر، سردرد شدیدی داشتم که بهترین دوی آن استراحت و پرهیز می‌باشد. راهنمایی که ابراهیم خان از بزم تاریگان همراه من کرد، آهوپی شکار کرد و با آن از من پذیرایی نمود. اما در ایران رسم بر این است که اگر کسی هدیه‌ای به شما داد، خوب است که شما صد برابر بیشتر به او کمک کنید، به همین خاطر از قبول آن سر باز زدم، فکرم درست بود. شترها نرسیده بودند و من می‌بایست دو روز و دو شب از اینجا به جای دیگر نقل و مکان نکنم. راستش را بخواهید اگر یک ایرانی پشت گوشش را خاراند، به معنی این است که گر چه پلنگ نیستم اما طبیعت گربه سان دارم. روستاهای برج و ریگان بسیار حاصلخیز هستند و در آنها برنج، پنبه، تنباکو و درخت خرما کشت می‌کنند. زمین‌های این روستاها، بیشتر لوت، بیابان، شور و خالی از سکنه هستند اما کشاورزی و زندگی قابل توجه است. جالب است که زمین‌های شور مردابی شده و مردم از آنها نمک تولید می‌کنند. در خیلی جاها، گیاهان بسیار متراکم بوده و در حال مرگ هستند. تبخیر آب زمین‌های شور، بسار مضر و مسموم کننده است. مردم این منطقه را به پوست سیاه و موهای فر می‌شناسند، نژاد سیاه پوست دارند اما قیافه ایرانی در هر یک از آنها خودنمایی می‌کند. آنها لباس کهنه به تن نموده و پا برهنه راه می‌روند، محل زندگی آنها از آغل گوسفند بدتر و کثیف‌تر است. من که کاملاً پوشیده و تمیز هستم از دست حشرات و خزندگان خسته شده‌ام. صبح زود با نواختن شیپور بیدار باش از چرت شیرین صبحگاهی پریدم. صدای بوق و طبل از دم صبح تا شب در گوشم وز وز می‌کرد. شب‌های سرد و روزهای گرمی داشت.

ریگان یا دریای شن، در میان برج و باروها قرار گرفته و مردم را از یورش بلوچ‌های راهزن محافظت می‌کند. برای در امان ماندن از تاخت و تاز راهزنان و دفاع از مرز سیستان، در بمپور و جنوب، ساخت و سازهای زیادی در حال انجام است. قلعه بسیار بزرگی در نزدیکی ریگان بنا گردیده است که در طول زمان ویرانه گشته و هم اکنون محل زندگی عقرب و مار می‌باشد. چون سرهنگ تب کرده است، باید پنج شبانه روز در این محل اقامت کنیم. او را با داروی گنه گنه درمان کردم و آماده حرکت شدیم. با این کار درمانی، من بین افراد مشهور شدم و ژست دکتری به خود گرفتم که لذت بخش بود. خود من هم به علت کمبود غذا در آستانه مریضی بودم که زود فهمیدم و از بیماری رها شدم. بین این محل و بمپور، جای مسکونی دیده نمی‌شود و باید برای حمل آذوقه و لوازم در این فاصله ۸۰ مایلی، تعداد ده شتر به کاروان اضافه کنیم. در یک مایلی ریگان، دیوارهای مخروطه زیادی وجود دارد و نشان از آن دارد که روزی، اینجا برای خود شهری آباد بوده است. در هفت مایلی، جلگه سنگلاخی شروع می‌شود که تا آبگرم ادامه دارد. در همان جا کنار چشمه آبگرم اطراق نمودیم و چادرهای خود را یکی پس از دیگری پیا کردیم و آبی به تن زدیم. در این مکان خبری از خزنده و گزنده نبود. ایستگاه بین ریگان و بمپور نامی ندارند تنها با اسم چشمه و چاه بیان می‌شوند. چادرها زده شد و افراد و حیوانات تشنه آبی نوشیدند. آب از زمین می‌جوشد و تعداد زیادی خرچنگ و قورباغه در آن دیده می‌شوند. رنگ و مزه آن مثل سولفریک است، اهالی روستا می‌گویند این چشمه سار از زیر سنگ‌های آتش فشانی جریان دارد. حیوانات این آب را بسیار دوست دارند اما انسان‌ها آن را در ظروف سفالی منفذدار تصفیه و بعد می‌نوشند. ما در یک بیابان کامل قرار داریم که تنها در بهار گذشتن از این محل مناسب است و در زمستان سرد و در تابستان غیرقابل تحمل است. در چادر نشسته بودم که روستایی را در ته دره عمیق و باریکی دیدم. یک بوته گیاه استثنایی پیدا کردم که میوه راه راه، زرد و سبز داشت. اگر این گیاه را دست می‌گرفتی، سوزش زیادی را حس می‌کردی. میوه آن هندوانه‌ای شکل و تلخ مزه بود. ایرانی‌ها می‌گویند این

۱. گنه گنه درختی جنگلی با ساقه‌ها و شاخه‌های بلند و برگ‌هایی به رنگ سبز روشن است. این گیاه در دوره قاجار به عنوان دارویی گیاهی بسیار مورد استفاده قرار می‌گرفت. ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان در سفر روسیه از گنه گنه یاد کرد. او در خاطراتش می‌نویسد: «حکیمی می‌گفت بهتر از گنه گنه دوابی تا به امروز به دست نیامده، من می‌گویم صنعتی بهتر از راه آهن خلق نشده [ ... ] در هر مملکتی که راه آهن نباشد روح نیست، قدرت نیست، قوت نیست، علم نیست، هیچ نیست.» (ظل السلطان، ۱۳۶۸، ج ۳: ۷۱) (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۹۹

گیاه مصرف دارویی دارد<sup>۱</sup>. بعد از سفر از مسیر سنگلاخی، دره‌های تنگ و باریک، بستر رودخانه و تپه‌های خالی از سکنه، به دومین چاه عمیق بنام چاه قبر رسیدیم که سه متر عمق داشت. چادرها را کنار چاه بر پا نمودیم که بهترین جا در این بیابان برهوت می‌باشد. روی این چاه، خبری از چرخ آب و دیگر لوازم برای کشیده آب نیست. این محل در شب هنگام بسیار خطرناک است؛ چون ممکن است اسب‌ها در چاه سقوط کنند و بیرون آوردن آن‌ها کار حضرت فیل است. در فاصله‌های متمادی بعدی، خبری از آب قابل آشامیدن نیست. فاجعه بار خواهد بود اگر کسی در این مسیر چشمه و جوی آبی پیدا نکند. زندگی و مرگ همچنان دست به دست می‌شوند.

شب‌ها بسیار سرد است، اسب‌ها هم از سرما طاقت ندارند و می‌خواهند پا به فرار گذارند. ما به سومین چاه عمیق بنام کوه مزار رسیدیم، دره ای پیچ در پیچ که خروجی آن پیدا نیست. راه از روی کوه‌ها می‌گذرد و محل مناسبی برای کمین گاه است. بازرگانان و مسافرین این مکان را خوب می‌شناسند و همیشه بد آن را می‌گویند. یک ماه قبل در اینجا، در یک درگیری سه نفر جان خود را از دست دادند. قبرهای تازه تایید این حادثه بود. پائین کوه رسیدیم، منظره‌ای عجیب مرا جذب خود کرد. دره‌ای در میان کوه‌ها که مانند دریاچه بود اما خشک و از رسوبات سالین آب باران بهاری پر شده بود. اسب‌ها، سم‌های خود را در این دره کش می‌دادند. سرهنگ هم که حالش بهتر شده بود، به دنبال شکار چند بز کوهی رفت و یکی از آن‌ها را با تیر زد. سلیمان خان سرهنگ، در این منطقه مشهور بود. او همیشه چند شکارچی با خود همراه داشت. چند مهتر سوار اسب‌هایی بودند که بجای زین روی آن‌ها جُل<sup>۲</sup> گذاشته و مسلح مانور می‌دادند و سگ‌ها هم بدنبال آن‌ها می‌دویدند. قاطرچی‌ها هم بار و بنه را روی قاطرها بخوبی می‌بستند و مستقیماً به جایی که باید اردوگاه بر پا گردد، می‌رفتند. یک نفر به عنوان تفنگچی، تفنگ‌ها را حمل می‌کرد، هر کجا که خان می‌رفت، او نیز می‌رفت. آبدارچی که وسائل مورد نیاز او را همراه داشت بدنبال او حرکت می‌کرد. یکی دیگر به عنوان قلیان باشی بود که به سرعت قلیان را برای خان آماده می‌کرد. پسری به عنوان پیشخدمت در اختیار داشت و آنچه که او نیاز داشت، مثل چای،

۱. منظور مولف میوه‌ای تلخ مزه به نام هندوانه ابوجهل است که در فارسی به نام‌های خربزه روباه، کدوی تلخ و سیب تلخ شناخته می‌شود و نام علمی آن *Citrullus colocynthis* می‌باشد (مترجم).

۲. جُل بافته‌ای ساده و شبیه به گلیم از خامه سیاه و سفید است که آن را در ابعاد مختلف می‌بافند و به منظور تزئینات و پوشاندن چهارپایان از جمله اسب و شتر از این بافته استفاده می‌کنند (مترجم).

قهوه، آب، بشقاب، ماهیتابه، چتر، بادبزن، ذغال و فرش را از آبدارچی درخواست و خیلی زود بدون جیغ و داد، آماده می‌کرد. در واقع، این نوع سبک زندگی با درآمد متوسط، بسیار مشکل است، حتی اگر خدمه، تنها خوراک و جا بخواهند. به همین دلیل دزدی و خصومت در این مملکت زیاد است. راه از اینجا به سوی یک روستایی سنگلاخی که با فوران آتش فشان شکل گرفته ادامه پیدا کرده است. در بعضی نقاط، سیلاب، سنگ‌های بزرگی را سر راه مسیر بستر رودخانه قرار داده که رد شدن از آنها بسیار مشکل است، هر چند که هم اکنون آبی در آن جریان ندارد. در طول مسیر، درختان خرما و دیگر درختان در میان آبادی رشد کرده و صحنه‌های زیبایی آفریده‌اند. پیمودن مسیر به طور مستقیم بسیار مشکل است، ما یکرست حرکت کردیم تا اینکه الاغ‌ها، قاطر‌ها، شترها و اسب‌ها از پای در آمدند و نای رفتن نداشتند.

پس از ۹ ساعت به یک جوی آب در پشت کوه رسیدیم و آبی نوشیدیم. یک مایل آن طرف‌تر به ایستگاه اصلی رسیدیم، بارها را پیاده کردیم، همه خسته و کوفته بودند. پس از رفع خستگی، دور هم جمع شدیم تا مشورت کنیم که اینجا بمانیم یا برویم و یا اینکه سر پناهی درست کنیم. همان روز به یک زمین خوب برای برپایی چادر رسیدیم و آرزویمان بر آورده شد. چادرها را در کنار رودی که آب زیادی نداشت، برپا کردیم. گیاهان که بیشتر نخل، تمبر هندی، کاکتوس، نی و غیره می‌باشند، سبزی جالبی به محیط پیرامون ما داده و اطراف را کوه‌های نوک سیاه در بر گرفته است. چادر من در کنار دامنه کوه بلندی بالاتر از چادرهای دیگر بر افراشته شده که از دور دست آن را می‌توان دید. در افسانه آمده است که در اینجا، فرهاد سنگ تراش، تاج گذاری و حکومت کرده است. سربازان گفت که یک بزکوهی جوان و چند کبک که در نزدیکی دارند پرسه می‌زنند را شکار کنند. شب مهتاب زیبایی بود و گله‌ای از بزهای کوهی از بالای کوهساران سرشان را خم کرده بودند و چادرهای ما را نگاه می‌کردند و یکی از سربازها از فرصت استفاده کرد و یکی از آنها را شکار نمود.

راه رفتن در این دره تنگ و باریک با این همه صخره و پرتگاه دشواری‌های خود را دارد. در فصل باران، این بستر رودخانه مملو از آب است اما هم اکنون فقط گودال‌های آب شور و علف هرز دیده می‌شود. پس از گذشتن از مسیر سخت اما سرسبز، وارد دشتی شدیم که تا بمپور یا بیشتر ادامه داشت. کنار یک رودخانه کوچک که آب آن غیرقابل نوشیدن

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان/ ۱۰۱

بود، چادر زدیم. خیلی خسته بودم، هنگام پیاده شدن از اسب، بر روی زمین سقوط کردم. نمی‌توانستم چیزی بخورم و توی چادر دراز بکشم.

پنجمین مقصد، مسیری به سوی یک روستای کوهستانی و جنگلی است. در میان روستا، محلی بنام لادی<sup>۱</sup>، چادرها را برافراشتیم. بر اساس اوامر مقامات بالا، سه مسیر از ریگان به بمپور می‌باشد. مسیر شماره ۱ از بزمان می‌گذرد. پیاده رفتن از این مسیر کوتاه‌تر از دو مسیر دیگر می‌باشد که بیشتر از این مسیر استفاده می‌شود. طبق اخبار حاصله، تمام چاه‌ها و چشمه‌ها در طول این مسیر خشک شده است. بهتر است با کاروان بزرگ از مسیر شماره ۲ برویم. مسیر شماره ۳، به طرف جنوب می‌رود. قصد کردیم در هنگام بازگشت، از این مسیر بپاییم، زیرا دیدن آن خالی از لطف نیست. به روستای بسیار حاصلخیزی رسیدیم که از عمق دو تا ده متری زمین آب می‌جوشید. مکان بعدی کلان زهو بود که در یک دشت پر از درخت قرار داشت و بسیار حاصلخیز بود. قنات‌های زیادی در گوشه و کنار این روستا دیده می‌شد که با گذشت زمان تخریب شده بودند. غروب ۱۴ ژانویه بود، بیرون چادر در هوای خنک نشسته و هوای معطر را استنشاق می‌کردم. ماه پشت ابرها پنهان شده بود، خیال می‌کردم همراه با ابرها در حال پرواز هستم. اواسط شب بود که آسمان باز شد و چند ساعتی باران شدید بارید و تمام قنات‌ها و نهرها پر از آب شدند و تمام روستا در محاصره سیل قرار گرفت. ساعت ۳ صبح بود که آب وارد چادر من شد، ولی به خیر گذشت و تنها وسیله‌هایم خیس و سنگین شدند. دو مکان بارریزی بعدی در وسط یک جنگل انبوع هستند که زمین مجاور آن برای کشت و کار حرف اول را می‌زنند. در کنار رودخانه بزرگی در جنوب شرق بمپور، اردو زدیم. دو بیست اسب سوار و شترسوار منتظر ما بودند. همه آنها به سپر، شمشیر، تپانچه و تفنگ سرپر تجهیز شده بودند. شکل و قیافه افغانی داشتند، گیسوها بلند بافته شده، چشمان تیز و درخشنده و لباس بلند مشکی سنتی، منظره بسیار جالبی را خلق کرده بودند. نوارهای دور سرشان، مرا به یاد چهار قرن گذشته انداخته بود. دوست خان که روزی شرارت می‌کرد و هم اکنون تحت فرمان دولت مرکزی است این گروه را که بخشی از هنگ بمپور است، فرماندهی می‌نمود. تمام گشت زنی و نگهبانی در سرتاسر بلوچستان تحت فرماندهی او انجام می‌شود.

ماه کامل، آسمان را روشن کرده بود. کنار شعله‌های آتش نشسته بودم که چند نفر از

۱. Ladi: این منطقه شناسایی نشد (مترجم).

سران آنها به ملاقات من آمدند. بهت زده به من نگاه می کردند. در ۱۵ کیلومتری، کوه‌ها در میان ابر و مه پیدا هستند. در ۵۰ مایلی، کوه مزار بین ریگان و بمپور مشاهده می شود که از برف پوشیده شده است و نقطه راهنمای با ارزشی را در این پیچ و خم طبیعت بوجود آورده است.

## بمپور

۲۰ ژانویه به نزدیکی های بمپور رسیدم. بین راه اینجا تا بمپور، قلعه‌ای بنام قاسم آباد قرار دارد که مکان امنی برای زارعین زمین های خالصه می باشند در برابر هجوم راهزنان بلوچ که هر چه سر راه خود ببینند، می کشند، می سوزانند، می ربایند، زندانیان را فراری می دهند و اسیران می فروشند. این قلعه نیاز به تعمیر و نگهداری دارد. در کنار قلعه، روستایی با خانه های ویرانه است که ساکنین آن سیاه پوست و فقیر و بی چیز می باشند. زمانیکه در این مکان پیاده شدیم، مورد هجوم بچه ها و سگ ها قرار گرفتیم که یک دورنمای نفرت انگیزی ایجاد کرده بود. در مسیرم به بمپور، دو بار به آب رودخانه زدم و از آن رد شدم و پنج ساعت از روی زمین های کشاورزی خالصه عبور کردیم. گرمای هوا در بعد از ظهر بسیار شدید بود تا اینکه به دامنه کوهی رسیدم که روی آن قلعه ای ساخته شده بود و مکانی برای دیدبانی و فرماندهی بمپور بشمار می آمد. زمانی که به بمپور رسیدم، سربازان هنگ با لباس رسمی نظامی از من در ورودی شهر استقبال کردند. به افتخار من می خواستند یک گاو و یک گوسفند سر ببرند اما من اجازه ندادم. زمانیکه وارد شهر شدم، حدود پنجاه خانه کوچک را دیدم که تعدادی در آنها زندگی می کردند. این خانه ها از کاه و گل ساخته شده بودند. در نزدیک آن، زیر سایه درخت نخلی توقف کردم. هر کسی به نقشه نگاه می کرد چنین در ذهن خود تداعی می نمود که بمپور شهر بسیار بزرگی است، اما چنین نبود. مرکز ایالت بلوچستان، مکانی ویران و غم انگیز بود. به جای اینکه شبیه مرکز یک ایالت پادشاهی باشد، شبیه محله سرخ بوستان بود. در اطراف شهر به جز دشت و بیابان بی آب و علف چیزی دیگر دیده نمی شود. به این منطقه واژه شهر نمی توان اطلاق کرد. در تمام شهر ۱۰۰ خانه کاه گلی در دامنه کوه، زیر قلعه وجود دارد. بهترین خانه که از خشت و گل ساخته شده، متعلق به ابراهیم خان است که در طول اقامت من، بخوبی میلمان شده بود.

بمپور شهر بسیار بسیار کثیفی است. خیابان، باغ، حیات، طویله و مستراح ندارد. خانه ها بدتر از سگ دونی هستند، با شاخ و برگ های درخت خرما پوشانده شده و روی آنها را

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۱۰۳

گاه و گل کرده‌اند. شش فوت مساحت دارند و ارتفاع آنها کوتاه است که نمی‌توان حتی در داخل آنها ایستاد. در برابر سرما، گرما و باران از هیچ مقاومتی برخوردار نیستند. معمولاً، بیش از شش نفر در آنها زندگی می‌کنند. اجاق ندارند، مبلی و تختی در آنها یافت نمی‌شود و همه روی زمین می‌خوابند. وسیله آشپزخانه و چراغ ندارند. گودالی در کف اتاق دارند که برای روشنایی در شب آتشی در آن می‌افروزند که دود آن برای افراد مشکل ساز است. ساکنین دلیلی برای داشتن مسجد، مدرسه، دکان، حمام و آهنگری ندارند.

مردان نیمه لخت هستند، زنان، سر و وضع بسیار کثیفی دارند، لباس بلند مشکی و شلوار تنگ گل و منگلی می‌پوشند، حلقه و سکه به دماغ خود آویزان می‌کنند و انگو و دستبند از مهره‌های شیشه‌ای به میچ و زانو می‌بندند. از زانو تا ابرو خال کوبی کرده‌اند. پوست تمام مردم، سیاه مایل به قهوه‌ای و موی مشکی دارند. مثل ایرانی‌های قدیم حرف می‌زنند. سنی مذهب و مخالف مذهب شیعه می‌باشند و ما هم در اروپا مذهب پروتستان و کاتولیک داریم که آب این دو هیچ وقت در یک جو جریان پیدا نکرد که نکرد. جمعیت زیادی در این شهر بدون مسکن زندگی می‌کنند و تنها زیر سایه درختان، روز و شب می‌مانند. پیرامون بمپور، به ندرت روستایی دیده می‌شود. هوا در ماه ژانویه گرم، اما قابل تحمل است. در ماه مارس بسیار داغ و غیرقابل تحمل خواهد شد. بیشتر، محصولات خرما و ذرت هندی می‌کارند. پرورش شتر، گوسفند و گاو در این محل رواج دارد. پشم، کرک و روغن آنها را می‌فروشند و نیاز روزمره خود را تهیه می‌کنند. پول رایج در شهر سکه روپیه هندی-انگلیسی است. چند سکه قدیمی خریدم تا بیاد وطن باشم.

ارگ بم، ۶۰۰ سال پیش توسط شاه ایران، بهمن ساخته شد. این نام را پس از او روی قلعه گذاشتند و سپس پور به معنی آباد را به آن اضافه کردند. این نام‌ها در زمان نادرشاه بر روی اسامی شهرهای چون نیشاپور، سنگاپور، جیپور، دولت پور و غیره گذاشته شد. به نظر تپه‌ای که قلعه بمپور روی آن ساخته شده، کار دست باشد؛ زیرا فونداسیون آن محکم نیست. دیواره و تیغه‌های زیادی در لابلای تپه دیده می‌شود که بازسازی شده‌اند. دستور دادم بخشی از دیوار را خراب کردند، زیرا استحکامش را از دست داده و در حال فروپاشی بود. برای اثبات این کار گلوله توپی را به طرف جای خالی دیوار شلیک کردم تا مقاومت این سنگر را اندازه‌گیری و سپس دستور مقاوم سازی آنرا صادر کنم. این مکان، ساختار



مستحکمی ندارد و برای این کار مناسب نیست لذا در فهرج پنج کیلومتری بمپور، جای مناسبتری پیدا کردم که آب و هوای آن از بمپور بهتر است، آب دارد و مصالح ساختمانی آن در دسترس می باشد. از این رو می تواند محل مناسبی برای ساخت قلعه و انبار مهمات باشد. بمپور و فهرج مراکز مهم و امنی در نقطه مرزی بشمار می آیند. مرزهای ایران ناامن هستند نمونه های موردی آن، شورش خائنانه طوایف همسایه، نفوذ انگلیس در افغانستان و کلات و شکست مردم کوه نشین و سرکوبی ترکمن ها در شمال ایران توسط روس ها می باشد. انگیزه شاه از فرستادن من به اینجا، پیدا کردن موقعیت بهتر و امن تر در این قسمت از کشور می باشد. آرزوی شاه، برآورده کردن شرایط بهتر در این منطقه، تنها می تواند از طریق کاهش مالیات انجام گردد، چون اخذ مالیات زیاد و تصاحب املاک، مانع پیشرفت مردم خواهد شد. یک حکومت زمانی می تواند مورد قبول همگان باشد که از نظر اخلاقی، مالی و فیزیکی پیشرفت کند. صدها مایل املاک حاصلخیز و غنی در اطراف و اکناف کشور متعلق به خانواده شاه می باشد. تمام این املاک، توسط مردمی کشت و برداشت می شوند که هیچ گونه دستمزدی در قبال کارشان دریافت نمی کنند و تمام سود حاصله به جیب شاهزادگان می رود. مسکن و معشیت مردم در زیر سایه حکومت ایرانی ها، همیشه با مشکل روبرو است البته این مسئله در اروپا نیز نمود دارد. برای مثال، چند سال در کشور لهستان هر کسی که دادرسی می شد، می توانست کشاورز را تازیانه بزند و در آلمان، کشاورزان یهود به باد سخره گرفته می شدند و محصولات و حتی جیره آنها را به غارت می بردند. در ایتالیا، اربابان کوزه آرد گندم افراد فقیر را به مصادره می کردند. حتی در کشور انگلیس که دم از آزادی می زنند، نمی توانند از کشتار مردم آزادیخواه قلمرو خود یعنی ایرلند که مخالف مال الاجاره بالا هستند، دست بکشند.

در طول مسافرت حالم خوب است، تنها از آب و هوای بد و گرم خسته شده ام و اما از نظر خورد و خوراک کم و بیش به خودم می رسم که بیمار نشوم. سلیمان خان که از ریگان تب رهایش نمی کند، هنوز تحت معالجه من می باشد و از داروهای همراه خود برای درمان او استفاده می کنم. خانه من پر از دود است و پشه ها در روز و موش ها در شب، آسایشم را گرفته اند. در این مکان، برنامه ریزی کردم تا نقشه یک کانال را از رودخانه برای آبیاری زمین های دولتی، ترسیم کنم. سرچشمه رودخانه ۴ مایل بالای بمپور است. در آنجا آب از زمین می جوشد و تمام سال در جریان است و ۷ مایلی پائین بمپور ناپدید شده و به

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۱۰۵

زمین فرو می‌رود. در مسیر رودخانه، پنج سد بسیار ابتدایی ساخته شده که هر سال سیلاب آنها را تخریب می‌کند و روستاهای اطراف را زیر آب می‌برد و خسارت وارد می‌کند. پیش خود فکر کردم که انجام طرح بدون امکانات و نیروی متخصص غیرممکن است. قبل از شروع کار، انواع ابزار کند و کار، ریل و واگن باید جهت حفاری و حمل خاک و سنگ، ساخته و آماده شود. هزینه بکارگیری اسب و گاو در این پروژه به بیش از ۱۲۰۰ داکت تخمین زده می‌شود. در آخر ژانویه نخود و لوبیا می‌کارند که در ۲۰ فوریه یک دست جوانه می‌زنند. تابستان با همه خوبی‌ها و بدی‌ها می‌رسد.

کودک ۵ ساله‌ای که مار سمی او را گزیده نژد من آوردند که با آرنیکا<sup>۱</sup> خوب شد. کدخدا فرزند و همسرش را برای درمان پیش من آورد. همسرش لباس رسمی رفتن به عروسی پوشیده بود. لباس سفید زرق و برق دار به تن و شال قرمز دور کمر بسته بود. دستبند، گردنبند و مهره‌های رنگارنگ به دست داشت و حلقه‌ای طلا از نرمک بینی خود آویزان کرده بود. موهایی فرفری چون زنان سیاه پوست، چشمان سیاه و دندان‌های سیاه شده با هسته فوفل<sup>۲</sup> داشت. او همراه دو کنیز زیبا وارد شد و مثل هنرپیشه تئاتر روی زمین نشست. همسر کدخدا را معاینه کردم و تشخیص دادم بیماری زردی (صفیری) دارد. با احتیاط دارویی برای او تجویز کردم چون هشت ماهه حامله بود. درمان من کار خودش را کرد و چند روز بعد او را صحیح و سلامت ملاقات کردم. یکی از کنیزهای زیباروی همراه همسر کدخدا، حرف از بدبختی و بیچارگی به میان آورد که چیزی ندارم توی سوراخ نرمه بینی کنم. من هم گفتم؛ شما به همین زودی‌ها ازدواج خواهید کرد، همسر آینده همه چیز برای شما تهیه خواهد نمود. شاد و شادمان از من خداحافظی کرد. مدتی که در بمپور ماندم، سلیمان سرهنگ و فرمانده قلعه میرزا زین العابدین آسایش خوبی را برای من فراهم نموده بودند. انواع شکار کبک، آهو، بزکوهی و حتی خر وحشی در آشپزخانه پیدا می‌شد. همینجا بود برای اولین بار مزه گوشت خر وحشی را چشیدم، عجب مزه‌ای داشت. پرنده‌ای را در قفس و طبیعت دیدم که مثل کبک بود، پرهای چانه‌اش خاکستری رنگ و دور گردنش خط زردی داشت. یکی را در قفس گذاشتم تا به خانه ببرم. زمانیکه از سدها بازدید می‌کردم، گله‌گرازی دیدم که در آب شنا می‌کنند و بی خیال افرادی بودند که کنار

۱. Arnica: گیاهی علفی که دارای برگ‌های نرم است و به عنوان دارویی گیاهی مورد استفاده قرار می‌گرفت (مترجم).

۲. فوفل درختی است از تیره نخل‌ها که در مناطق گرم آسیا و هندوستان می‌روید (مترجم).

رود راه می‌روند. البته، همه چیزی که برای بازدید من از قلعه مهیا شده بود، بخوبی برای حکومت مرکزی گزارش خواهم کرد. در طول زمان بازدیدم، دو راهزن را دیدم که قل و زنجیر شده بودند.

### از بمپور به دورترین مرزهای شرقی

فردی یهودی را دیدم که بدون استراحت سوار بر شتر و جلوتر از کاروان به سوی شرق به دنبال سرنوشت خود در حرکت بود. بمپور را پشت سر گذاشتم. ده روز تا جالق، ماشکید و دورترین مرز شرقی ایران راه است. سپس باید همین مسیر را برگردم تا به بمپور و بم برسم. میانه راه بودیم که گرما و دیگر موانع، مانع حرکت ما شدند. در تهران هیچ خبری از وضعیت، چالش‌ها و مشکلات این قسمت از کشور نیست و لذا قدرت حکومت شاه در این قلمرو بسیار کم است. بایستی تا رسیدن به این مناطق بیش از ۹۰ مایل سفر کنیم که می‌تواند بسیار خسته کننده باشد. اسب‌ها و قاطرها و حتی سگ من مدوک را همان جا گذاشتیم، ۶۰ شتر، سواره نظام، آشپز، چادرزن، حمال و وسائل خورد و خوراک و مورد نیاز را با خود برداشتیم. این گروه را میرزا زین العابدین فرماندهی می‌کرد و برادرش آقا ابراهیم، بجای او بطور موقت فرماندهی در بمپور را تحویل گرفت.

۳۰ ژانویه با درود و سلامتی آنهایی که ماندند، سفر خود را سوار بر شتر از میان جنگل‌های روستای فهرج آغاز کردیم و محلی را برای ساخت قلعه و دیدبانی جدید انتخاب و از روستا بازدیدی بعمل آوردیم. همراه خود قطب نما، طناب و وسیله حفاری از کرمان آورده بودم زیرا با کمک ابزار، کار بازید، بهتر، ساده‌تر و تندتر انجام می‌گیرد. پس از چند روز بازدید متوجه شدم این تقسیم بندی بوسیله یک دهقان که طول ۵ متر را نمی‌شناخت و هر چه به عقلش آماده، انجام شده است. در نتیجه بررسی اول غلط از آب درآمد. هنگام بازگشت انجام خواهم داد. وقتی برگشتم به دهقان حقه باز یک خرمن کوب پر سر صدا خواهم داد. از فهرج رد شدم، آب و هوا بهتر شد. از دامنه کوه جوی آبی جریان داشت. از میان روستا تا محل اقامت که در کنار یک قلعه قدیمی مربوط به دوران حکومت بلوچ‌ها بود و کم کم رو به ویرانی می‌رفت، رد شدم. زندگی، آموزش و رسم و رسوم این قسمت با بمپور متفاوت است. به این دلیل که در اینجا مردم همدیگر را یاری می‌کردند و اختلاف چندانی بین فقیر و غنی نبود. از روی یک سکویی که از تنه و شاخ و برگ خرما ساخته شده بود بالا رفتم، زنان و کودکان مرا نگاه می‌کردند. کمی به هم نگاه کردیم، کم رویی رخت بر بست و

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاسترگراخان / ۱۰۷

من در میان این افراد کم تمدن<sup>۱</sup> بسادگی رفت و آمد می‌کردم.

زنان لباس بلند اشرافی پوشیده بودند. یکی از آنها ظاهری چون الهه ماه و شکار را یکجا داشت. خانه‌های آنها دور هم ساخته شده بودند و پی آنها از خشت و سقف آنها با شاخ و برگ درخت خرما پوشیده شده بود. آفتاب که غروب کرد، هوا معتدل شد و من بدون کت، آستین‌های پیراهنم را بالا زدم و تا صبح استراحت کردم چون در طول روز از دست مگس‌ها و پشه‌ها آسایش نداشتم.

مسیر دومین مقصد ما، از سمت چپ یک نهر آب می‌گذشت تا به دره‌ای رسید که اطراف آن تعدادی زیادی روستا وجود داشت. پس از مدتی به یک روستا بنام دامنه کوه رسیدیم. خرابه‌های یک ارگ دیده می‌شد که به دوره زمان یورش طوایف بلوچ می‌رسید. شب را در یک خانه بدون در و پنجره ماندیم. شغال، سگ و گربه‌ها تا صبح سروصدا می‌کردند. اگر سگم مدوک همراهم بود، همه اینها را پراکنده می‌کرد. زنی زیبا، مشکل درونی داشت و از من خواست او را درمان کنم. هر چه دارو دادم، مصرف نمی‌کرد، گفتم؛ پس برو دنبال قبرکن بگرد تا قبری برایت آماده کند، چون کمتر از یکسال بخاطر التهاب دل و روده خواهی مرد. از حرفم ترسید و تحت درمان من خوب شد. بیشتر کارها در این منطقه بر روی دوش زنان است. مردان به شکار می‌روند و وقتی برگشتند زنان بدبخت را زیر باد کتک می‌گیرند که با گذشت زمان زیبایی خود را از دست می‌دهند.

بلوچ‌ها می‌گویند؛ حیوانات اهلی یک مرد عبارتند از زن، شتر و سگ<sup>۲</sup>. اولی ایمانی ندارد، از معشوقه خسته شد می‌گذارد و می‌رود. دومی خیلی احمق است، سارق خود را سوار می‌کند می‌برد و سومی ایمان قوی دارد، هر چه بسرش بیاید، از کنار صاحبش تکان نمی‌خورد. من نماینده تام‌الاختیار شاه می‌باشم و باید آنچه را دیدم برای او گزارش کنم. سران طوایف از راه دور پیش من آمدند، لباس ۵ قرن پیش را به تن داشتند. مردان بلوچ، عمامه بلند سفید رنگ و جامه روشن می‌پوشند تا با گرما سازگار باشد. بازوها را با نوعی سپر که از چوب نخل ساخته شده است می‌بندند. همیشه سرشان بالا است و آماده هر گونه عکس‌العملی حتی هنگام خواب می‌باشند. اسلحه خود را همیشه در بغل دارند. زمانی که به کشاورزی یا کار روزانه می‌پردازند، تا دندان مسلح هستند. در حقیقت، تمام

۱. این جمله نظر مولف است. مردم بلوچ دارای فرهنگ و تمدن بالایی در طول تاریخ بوده‌اند (مترجم).

۲. این مطلب نظر شخصی مولف است. برای احترام به ترجمه، عیناً آن را ذکر کردیم (مترجم).

وقت آماده باش هستند، حتی کسانی که لباس کهنه به تن دارند و آه در بساط ندارند، بدنبال سپر، نیزه و شمشیر می‌گردند.

از اینجا، جاده به طرف یک دره سنگلاخی رفته و از یک مسیر تنگ و باریک کوهستانی عبور می‌کند. بارها را باید روی شانه گذاشت و از این مسیر رد شد. مسیر بسیار تنگ است که شترها به سختی عبور می‌کنند. اما سه اسب در کنار شترها بخوبی از این راه صخره‌ای و باریک بالا می‌روند. در بعضی از نقاط این مسیر، ما شاهد پرتگاه‌ها و صخره‌های بلند بودیم. هوا کم‌کم به سمت تاریکی می‌رفت که به روستای ایرندگان<sup>۱</sup> رسیدیم. صبح زود راه افتادیم، مسیر شیب بسیار تندی داشت، یکی از شترها با بار غلت خورد و در نهایت روی شاخ و برگ درخت خرما در ته دره عمیق و باریکی افتاد. اما خوشبختانه آسیب چندانی ندید. حیوانات بارکش دیر هنگام به اردوگاه رسیدند.

بستر خشک نهر در کوهستان، پر از شاخ و برگ درخت خرما بود که خرسی آنها را شکسته و پرتاب کرده بود. من خودم چند خرس بر روی کوه‌های مجاور دیدم. خرس نر و ماده را دو توله خرس همراهی می‌کردند و با خیال جمع، جلوی پدر و مادر خود راه می‌رفتند. وقتی خوشه‌های خرما می‌رسند، خرس‌ها از درخت بالا می‌روند و به راحتی می‌خورند و می‌شکنند. پرنده زیبایی این اطراف پرواز می‌کند، اندازه طوطی است، بدنی سبز و پر و بال سیاه و آبی دارد و رنگ گردنش به رنگ گل رز است. مقصد توقف در میان جنگل انبوهی از درختان خرما در مجاورت ارگ قدیمی می‌باشد. همان جا اردو زدیم. بارها کامل نرسیده بود، از شدت خستگی روی زمین دراز کشیدم و منتظر خورد و خوراک و دیگر لوازم ماندم. اما شغال‌ها و سگ‌های روستا بیشتر از من گرسنه بودند و با سر و صدا، نگذاشتند بخوابیم. این حیوانات گرسنه هر چه ببینند می‌خورند، از این رو مواظب لوازم و لباس‌های چرمی خود بودم. آب خنک و شیرینی نوشیدم و تمام خستگی از تنم خارج شد. روز بعد، تعدادی از شترها را دیدم به خاطر عبور از این مسیر باریک کوهستانی لنگ می‌زنند، به سختی این راه کوهستانی را طی کردیم و پشت کوه رسیدیم که زمین صاف و چمن زاری داشت.

بعد از ۹ مایل راهپیمایی، به یک چشمه آب زلال در میان علف زار زیبایی رسیدیم. دستور دادم همان جا خیمه‌ها را بر پا کنند. روز بعد، سفر خود را در یک جلگه هموار پر از درختان

۱. شهر ایرندگان یکی از شهرهای شهرستان خاش در سیستان و بلوچستان ایران است (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۱۰۹

وحشی که دور تا دور آن را کوه‌هایی با اشکال خارق‌العاده گرفته بود، آغاز کردیم. در دامنه کوهی بنام پنج‌انگشت<sup>۱</sup> اردو زدیم. کوه‌های آتشفشانی ما را در بر گرفته بودند. کوه را سنگ‌های گدازه و سولفور پوشانده و در میان مه غلیظی جا خوش کرده است. پس از دو روز سفر مداوم به قلعه گواش رسیدم که هفت سال پیش نیروهای ابراهیم سرهنگ یکی از سران بلوچ را شکست داده و این قلعه را با خاک یکسان کرده بودند و ما شاهد خرابه‌های قلعه و تعداد کمی باغ و خانه اطراف آن بودیم. زمین‌های اطراف بسیار حاصلخیز هستند. کانال‌های آب بخوبی دیده می‌شوند. اما خرابی‌ها به حدی است که ماندن در این مکان دل‌تنگ می‌کند. در کنار ویرانه‌ها، چند خانه کوچک و تعدادی احشام در حال چرا می‌باشند. بهترین چشم انداز را می‌توان در اینجا دید که در هیچ جای دنیا ممکن نیست. کوه‌های پلکانی رو هم قرار گرفته‌اند که خیلی بلند به چشم می‌آیند، گویی که سراز بهشت در آورده‌اند. در میان این همه زیبایی‌ها، تپه‌های گوزپشت و کوهانی شکل، حرفی برای گفتن دارند. فردی را به حضور ابراهیم خان فرستادم که من فرستاده شاه هستم و خاش را برای مقر اردوگاه انتخاب نموده‌ام تا پس از استراحت و بازید به جالق بروم. در این موقع، خان و نیروهایش در مرز بین سیستان و بلوچستان مستقر بودند. قبل از اینکه به سخنم ادامه بدهم، لازم دانستم به اطلاع خوانندگان محترم برسانم که دویست سال پیش اجداد سید خان توسط حکومت شاه عباس کبیر از کردستان به این منطقه کوچ داده شدند و به آنها زمین‌های زیادی داده و از پرداخت مالیات معاف شدند.

کردها از بچگی، عشایر وار زندگی می‌کنند و عاشق جنگ و قدرت می‌باشند و از راه قتل و غارت زندگی می‌کنند. شهرت و آوازه خان جدید همه جا پیچید و بیست سال بر این مردم حکومت راند و بعنوان رئیس طایفه، سرزمین خراسان را مورد تاخت و تاز قرار داد و چند مایلی دورتر از دروازه تهران، انبارهای گندم کشاورزان دشت ورامین را خالی نمود. شهرتش فراگیر شد و به ولایات مجاور، یزد، اصفهان و کرمان رسید. با رئیس راهزنان آزاد خان افغان حاکم ولایت خاران<sup>۲</sup> و ده هزار نیرویش، وفای به عهد نمود و نیروی کمکی در اختیار او قرار داد. شنیده بودم دولت مرکزی از او می‌ترسید. زمانیکه همه چیز را تحت کنترل قرار داد به کوهستان رفت و مشغول کشاورزی و دامداری گردید. چندین بار حکومت ایران تلاش کرد بر این خان شجاع پیروز گردد، اما خان با مهارت و حيله اعتماد

۱. ارتفاعات پنج‌انگشت در نزدیکی شهرستان خاش قرار گرفته است (مترجم).

۲. خاران امروزه بخشی از استان بلوچستان در جنوب غربی پاکستان است (مترجم).

فرستادگان شاه را جلب و هرگز خود را به چنگ آنها در نیاورد. تا اینکه در جنگ خاش، همراه با دو تفنگچی، تعدادی از سران طوایف شورشی را دستگیر و تسلیم نیروهای دولتی کرد و به همین منظور، شاه او را بخشید.

هنگامی که افغانستان به اشغال انگلیسی‌ها و ترکمنستان به اشغال روس‌ها درآمد، همه چیز تغییر کرد و نیروهای وفادار سیدخان یکی پس از دیگری او را تنها گذاشتند و او مجبور شد با دولت مرکزی رابطه حسنه‌ای پیدا کند. من اول به محلی که قصد ملاقات داشتیم رسیدم و چادر خود را در پائین لانه راهزنان برافراشتم و منتظر آمدن رهبر راهزنان ماندم. او همگام با دو پسرش نزد من آمدند و روبروی چادرم خود را خلع سلاح کردند و تنها خنجر جری که به کمر بسته بود در نیاورد. قیافه یک مرد خوش هیكل ۵۰ ساله را داشت که شخصیت او را می‌توانستی در صدای مطبوعش نظاره کنی، شخصیتی مضمم و آزادمنش داشت. با لباس افغانی رو در روی من با متانت و کرامت ایستاد. لحظه سختی بود، زیرا با مردی روبرو می‌شدم که لרزه به کل تن سرزمین ایران افکنده بود. مردی که تا چندی پیش کارش؛ آتش زدن اموال مردم، دزدی، غارت و قتل بوده و حال روبروی من ایستاده است. پس از مدت کوتاهی با هم احوال‌پرسی گرم و دوستانه‌ای داشتیم. اول من خودم را معرفی نمودم و سپس اظهار داشتیم که مفتخرم از طرف همایونی، حکم بخشش و آرزوی سلامتی جنابعالی را تقدیم نمایم. شاهنشاه به شجاعت و دلیری شما به خود می‌بالد و به اتحاد با شما افتخار می‌کند. سردار، من از کشوری می‌آیم که تقوا و درستی حرف اول را در میان مردم می‌زند. او پاسخ داد، جلوی در چادر شما، خودم را خلع سلاح کردم و خنجرم را تقدیم شما نمودم؛ راستش را بخواهی بدانی، پشت این کوه ۳۰۰ نیروی مسلح دارم که گوش به فرمان هستند. می‌دانم نیروهای همراه شما ۶۰ نفر می‌باشند و چیزی قیمتی با خود حمل نمی‌کنید. اما اگر تو را اسیر کنم، شاه و خانواده‌ات پول زیادی بابت آزادی تو پرداخت خواهند کرد. اما این همه خرابه می‌بینید، حاصل جنگ‌های سخت من در برابر حفاظت خود و خانواده‌ام است، تو هم اکنون مهمان من هستی و در رسم و رسوم ما احترام و مهمان‌نوازی حرف اول را می‌زند. گفتگوی من و او ادامه پیدا کرد و گزارش همایونی را تقدیم او کردم و سری تکان داد و گفت: سیدخان ۱۰۰۰ نیروی سر تا پا مسلح دارد که حامی دولت هستند.

سیدخان از من ۱۰۰ کلنگ، بیل، ۱۰ جفت گاو نر و ۱۵۰ گونی بذر تقاضا نمود تا بر روی زمین‌های کشاورزی که از دوره شاه عباس در اختیار خاندان او قرار گرفته شده بود، کار

کند. همچنین تقاضا کرد محصولات این زمین‌ها، از مالیات معاف باشد. این درخواست مناسب و خوش آیند دولت بود و من فکر می‌کنم که دولت آن را تصویب کند. ساخت یک قلعه مستحکم را در این روستا که بین ریگان و جالق است را برای نگهداری و دپوی اسلحه و مهمات مورد بحث قرار دادم و درباره مشکل آفرینی طوایف بلوچ در نقطه مرزی با او گفتگو کردم. نامه را به محضر همایونی نوشتم مبنی بر اینکه، سیدخان، ۵۰۰ نفر از نیروهایش را علیه شورشیان طوایف بشاگرد که مالیات پرداخت نمی‌کنند، گسیل داشته است. اردوی من تحت فرماندهی ابراهیم خان، والی این ولایت می‌باشد. در همین لحظه، سیدخان خنجری به عنوان یادگاری به من داد و در ادامه گفت: این شمیر بارها جان مرا از مرگ نجات داده است، امید است همین کار را برای تو انجام دهد. من بابت این کار متاثر شدم و در برابر، یک عتیقه گران قیمت تقدیم او نمودم.

این یک محل بسیار مناسب برای شکار است. انواع شکار چون گزال، کل، پلنگ، گرگ، گراز و خر وحشی دارد. پدیده جالبی که در اینجا دیدم، آب زلال قنات‌هایی بود که از دوردست از زیر زمین به این روستا می‌رسید که روزها خنک و شبها گرم بود. صبح زود، می‌جوشید و رنگی شیرینی داشت. مسیر بعدی از روستایی خالی از سکنه می‌گذرد و زمین‌های بسیار حاصلخیزی دارد اما کشت نمی‌شوند. کوهستان‌های پیرامون آن بسیار دیدنی هستند. هر کدام جذابیت مخصوص بخود دارند و در هر نیم ساعت پیاده روی، مثل حلقه زنجیر در هم بافته شده‌اند و یکی در میان از دید خارج می‌گردند. رمه‌های زیادی از آهوان روی کوه‌ها در حال حرکت هستند. بیشتر کوه‌ها شکل هرمی و قلعه‌ای شکل می‌باشند. هر چه بالاتر می‌رویم، سرمای شب بیشتر و بیشتر می‌شود و روزها خبری از مگس و پشه چون بمپور نیست که حتی در ماه ژانویه همه طرف پرواز می‌کنند. پس از دو بار استراحت در هوای آزاد و گذشت از روستای خالی از سکنه با زمین شور که مثل برف در همه جا پراکنده شده بود، به منطقه گشت رسیدیم. در طول مسیر قبرهای زیادی را در میان کویر دیدم که استخوان‌های مردگان پخش شده بودند. افرادی که پارسال در چادرهایشان بدست آزادخان کشته شده بودند در همین مکان دفن بودند.

کفتارها جسد‌ها را از قبرها درآورده و گوشت آنها را خورده و استخوان‌ها را جا گذاشته‌اند. تعجبی ندارد چون عمق قبرها بسیار کوتاه است. در سال ۱۸۶۰م / ۱۲۷۶هـ.ق بارون



مینوتولی<sup>۱</sup>، یکی از وزیران وقت حکومت ایران، در همین مکان از پای درآمده و مرد. جسد، پوست و حتی موی او را کفتارها خورده‌اند. تنها پاشنه چکمه‌ها و دکمه‌های یونیفرم او جا مانده بود و با همین پاشنه‌ها و دکمه‌ها مرحوم را شناسایی کردند که بارگاهی به همین نام در نزدیکی روستا ساخته شده است. گشت یک منطقه محروم است و در پایین شیب تند یک کوه قرار دارد که این مکان را از وزش سرد شمالی محافظت می‌کند. هوا در این قسمت از کشور بسیار سرد است. یک ارگ قدیمی در این جا قرار دارد که بیشتر دهقانان در آن سکونت دارند و در مجاورت آن خانه‌های محقر و بسیار کثیف قرار دارد. فرمانده فعلی پیشواز من نیامد، او را سرزنش کردم و مجبور شدم با این شخص ارجمند و دانا رفتار بدی کنم. اما لازم بود؛ چون اخیراً بخاطر گرفتن درجه سرهنگی بسیار متکبر شده و پز شمشیر اهدایی خود را می‌داد. در پشت و پنهان می‌بینیم که چطور دولت شاهنشاهی، به خدمه‌ای که حقوق ثابت ندارند، کمک می‌کند و آن این است که اگر در امانت خیانت نکنند پادشاه‌های زیادی می‌گیرند.

صبح روز بعد به جالق رسیدیم؛ بخاطر همان سرزنش‌هایی که به فرمانده نسبت دادم، تشریفات خوبی از من به عمل نیامد و حتی از اوامر مافوق خود ابراهیم خان سرهنگ سر باز زد. دلاور خان، چند سال قبل یکی از راهزنان صاحب نام این منطقه بود و در قلعه سیب<sup>۲</sup> اقامت داشت و آزادخان او را از خانه و کاشانه بیرون رانده بود. دلاور خان، پس از سالها، از دولت مرکزی امان نامه دریافت و سپس به عنوان سردسته نیروهای محافظ قلعه جالق مشغول به خدمت گردید و هم اکنون در این قلعه زندگی می‌کند. آزادخان همیشه به طرف غرب بین جالق، سیب، دیزک و بمپور که محل تاخت و تاز شورشیان می‌باشد، لشکرکشی می‌کند. ۱۰ سال پیش نیروهای دولتی تحت فرماندهی ابراهیم خان سرهنگ موفق شدند او را به آن طرف مرز فراری بدهند؛ اما در ماشکید سنگر گرفت و کاملاً شکست خورد و بعداً به ولایت خاران که مالک آنجاست رفت و همانجا ماندگار شد و گاهی اوقات، جسورانه به خاک ایران می‌آید و دست به غارت، کشتار مردم و آتش زدن روستاها می‌زند و چون شبخ ناپدید می‌شود. دلیل اصلی که آزادخان اجازه دارد بدون دستور مافوق در مرکز، دست به

۱. Baron Minutoli: این اسم ناشناخته است و معلوم نیست منظور مولف کدام شخصیت است (مترجم).

۲. قلعه سیب مرکز فرماندهی نیروهای شرق ایران در منطقه سراوان بود. این قلعه همچنان پابرجا است و یکی از جاذبه‌های گردشگری سیستان و بلوچستان به شمار می‌رود (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۱۱۳

حمله علیه شورشیان، راهزنان و غیره بزند، مشکلات حمل و نقل نیروها در این مسیرهای بسیار بد و فاصله زیاد محل درگیری با محل نگهداری ابزار و لوازم جنگی می‌باشد. با خبر تهاجم به پاسگاه‌های نظامی دور دست، آماده باش جهت درگیری با شورشیان به کندی انجام می‌گیرد. فرماندهی ضعیف باعث می‌شود، مجرمان کار خود را کرده و پا به فرار بگذارند و دستگیری و مجازات آنها غیرممکن شود. در کنار این همه مشکلات، جاده‌ای برای حمل و نقل اسلحه‌های سنگین وجود ندارد.

سران طوایف کوچکی وجود دارند که این طرف و آن طرف در تمام روستاها پرسه می‌زنند و با سرقت مال و اموال مردم، روحیه آنها را تضعیف می‌کنند. اما اگر توسط نیروهای ابراهیم خان سرهنگ دستگیر شوند، بدون چون و چرا به دار مجازات آویخته خواهند شد. در فاصله بین ناهوک تا جالق دره‌هایی خالی از سکنه وجود دارد که تپه‌ها و کوه‌های پیرامون آن شیب تند دارند و بالا رفتن از آنها بسیار خسته کننده است. این کوه‌ها دورنمایی زیبا دارند و رنگ آنها سیاه و بدون دار و درخت است. قلعه جالق در یک جنگل پر از درختان خرما و بین صخره‌های سخت و بزرگ واقع شده است، دو ساعت طول می‌کشد تا به آنجا برسیم. تاریخ بنای قلعه به دوره حکومت مغولان بر می‌گردد، از سنگ و ساروج ساخته شده است و در کنار آن سنگ قبر و عبادتگاه ناشناخته زیادی وجود دارد. چهار قلعه که توسط شورشیان بلوچ ساخته شده را می‌توان بر روی تپه‌های مجاور مشاهده کرد. مردم در خانه‌های محقر و با بینوایی زندگی می‌کنند. خبری از فرهنگ و اخلاق ندارند و اطراف آنها احشام می‌پلکند و می‌چرند. دلاور خان رئیس طایفه که در همین محل زندگی می‌کند، اوضاع و احوالی بهتر از دیگران ندارد. منطقه خیلی خطرناکی است. با بودن دلاورخان در این محل، یک روز بیشتر نماندیم و به ماشکید، آخرین ایستگاه این سفر طول و دراز که آخرین نقطه مرزی شرق سرزمین پهناور ایران بود رسیدیم. جایگاه ماشکید بر روی نقشه ریترا اشتباه است. این محل در یک جلگه وسیع در شمالی‌ترین جهت قرار دارد. رشته کوه‌های آن به جالق می‌رسد.

پس از یک سفر طولانی که حدود ۱۰ مایل بود از روی زمین‌های ناهموار عبور کردیم تا به ماشکید رسیدیم. اطراف ماشکید را درختان نخل پوشانده بودند. در طول ۴ مایلی این منطقه، خانه و کاشانه‌ای وجود نداشت. در یک بیابان شنزار بدون پایان با علائم خاص

خود، گذر کردیم و به باغستان نخلی رسیدیم. ما جلوتر بودیم، بار و چادر نرسیده بود، زیر یک درخت نخل دراز کشیدم، بسیار خسته بودم، وزش باد شن‌های روان را بدرون چشمانم می‌برد. از خدا خواسته هوا بارانی شد و همه جا را تر و تمیز کرد. صاحب این درختان نخل، مردم کوچ نشین می‌باشند و این محل، جایگاه راهزنان آزاد خان است که هر چه بخواهند می‌زدند و پا به فرار می‌گذارند. در این مکان زمین رنجور است، چون محل دفن بیست نفر از اهالی این روستا می‌باشد که بخاطر مال و ناموس خود در پائیز گذشته، جان خود را از دست داده‌اند. سه قلعه ویران شده در این مکان است که یکی از بهترین آنها، قلعه‌ای با سه برج دیده بانی و سنگر است که توسط آزادخان ساخته شده است. چند مزرعه وجود دارد که با دو جوی آب آبیاری می‌شوند. آب و هوای بسیار بدی دارد و ۱۰ مایل دور از آبادی است و همیشه گردباد می‌وزد، لذا تصمیم گرفتم به جای ساخت قلعه و دیدبانی در این روستا، این کار در جالقی انجام شود. تمام روز بدنبال زمین مورد نیاز بودم. قصد کردم که ماه در آمد، برگردیم، همه رفتند کم و بیش استراحت کنند و بخوابند اما طوفان شد و چادرها را از جا کند. در بیرون دراز کشیدم و سر تا پایم را شن پوشاندم. برای جلوگیری از آتش سوزی اردوگاه، دستور دادم تمام آتش‌ها را خاموش کنند. یک ساعت از نیمه شب گذشته بود که با سر و صدای بغرنجی از خواب پریدم و بدنبال کلتم که زیر شن‌ها رفته بود، می‌گشتم و با داد و فریاد همه را بیدار کردم اما خیلی زود اسم کفتار به گوشم رسید و فهمیدم که علت چه بود. از بمپور به اینجا می‌آمدم، تعداد زیادی از مردم گرسنه کنار چادر آشپزخانه جمع می‌شدند تا خوراکی نمی‌گرفتند، نمی‌رفتند. همراه آنها کودکی ۷ و ۸ ساله بود که حتی اسم خود را نمی‌دانست، کنار ما ماند و بدلخواه خوراکی جلویش پرت می‌کردیم و او می‌خورد. گوشه چادر خوابش برد و کفتار آمد او را با خود برد. دنبال کفتار گشتیم، جسم بی جان کودک را یافتیم و او را دفن و محل را ترک کردیم.

### سفر بازگشت به تهران

قبل از طلوع آفتاب، یک ساعت کنار جاده توقف نمودیم و من روی شن‌ها دراز کشیدم و نفهمیدم کی خوابم برد. وقتی به جالقی رسیدیم، یک نامه رسمی از طرف ابراهیم خان سرهنگ بدستم رسید مبنی بر اینکه اعلا حضرت همایونی سه بار سراغت را از من گرفته است و ولیعهد نایب السلطنه وزیر جنگ<sup>۱</sup> که فردی خوش تیپ، تحصیل کرده و مهربان

۱. منظور کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه است (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۱۱۵

می‌باشد نیز با ارسال تلگراف، چندین مرتبه جوایای احوال من شده است. عالی مقام، کنت زالوسکی<sup>۱</sup> سفیر اتریش از پسر والی کرمان که افسر اسلحه و مهمات نیروهای اتریشی بود درخواست کرده بود سفارش مرا به پدرش بکند. شاهزاده امید داشت که دلاورخان تمام آرزوهایش را برآورده سازد و گرنه هر چه دید، از چشم خودش دیده است. من این نامه را نشان دلاورخان دادم و او بسیار متعجب شد. با شکم روی خاک‌ها افتاد و تمام توهین‌ها را فراموش کرد و سپس یک شتر، یک اسب و یک کیسه پر از سکه همگام با مراسم ایرانی و سلام به من اهداء نمود. بدون اینکه به هدایا دستی بزنم، همه را میان همراهانم تقسیم نمودم و به دلاورخان گفتم: من تمام محبت‌های جنابعالی را که به من و همراهانم ابراز داشتید، به سمع و حضور شاهزاده کرمان خواهم رساند و او ممکن است شما را به حضور بپذیرد و پول زیادی در اختیار شما قرار دهد.

سوار شتر شدیم و به سوی بمپور، بم و کرمان برگشتیم. اولین جا در هوای آزاد بار ریختیم و بسیار خوشحال بودیم؛ زیرا گرداگرد ما را کولی‌ها از هند و نوازندگانی از کلات گرفته بودند و می‌زدند و می‌رقصیدند. مسیر بعدی ما از یک دره تاریک و پیچ در پیچ می‌گذشت. از شترها پیاده شدیم و آنها را می‌کشیدیم. انگار شترها می‌دانستند که در این مسیر پرتگاه است و ممکن است پرت شوند، از ترس زانوهایشان می‌لرزید و از خدا می‌خواستند هر چه زودتر از این مسیر رد شوند. زمانیکه از سوران<sup>۲</sup> می‌گذشتیم، به روستای بزرگی کوهستانی بنام گدامگر<sup>۳</sup>، در میان انبوعی از درختان خرما و نهرهای آب رسیدیم. در این روستا زمین‌ها بسیار حاصلخیز بودند. در سمت چپ این روستا، روستای دیزک و سیب قرار داشتند. باز هم بار و بنه عقب مانده و من در یک اصطبل بدون در و پیکر نشستم، باد تندی می‌آمد. شبی بسیاری بدی را اینجا بودم، از دست پشه و کک‌ها نخوابیدم، نزدیک بود مرا به کشتن دهند. یکی از آنها مرا نیش زد، تمام بدنم باد کرد. ککی، صورت مرا گزید، نمی‌توانستم بلند شوم و کمی راه بروم. خودم را داخل عبایم پیچیدم و درون تنه درخت افتاده‌ای در هوای سرد، بقیه شب تا صبح را به سر کردم. زمانیکه به خدمت ارتش اتریش در آمدم، در یک ماموریت، حشره‌ای دو نفر از همکارانم را نیش زد و اثر نیش ماه‌ها بر روی آنها

۱. Zaloski: سفیر اتریش در ایران که از سال ۱۲۹۵ ه.ق، اعتبارنامه اش را از ناصرالدین شاه دریافت کرده بود (بختیاری، آبادیان، ۱۳۸۹: ۸) (مترجم).

۲. شهرستان سیب و سوران به مرکزیت سوران، در استان سیستان و بلوچستان قرار دارند (مترجم).

۳. Kaimagar: نام دقیق روستا مشخص نشد اما احتمالاً گدامگر است (مترجم).

اثر بد گذاشت. باید این جور تجربه‌ها را در ذهنمان تداعی کنیم. یک نفر به روستای مگس<sup>۱</sup> فرستادم تا خانه‌ای تمیز و امن پیدا کند تا صبحانه را در آنجا میل نمایم. اما وقتی رسیدم، خانه بسیار کثیفی بود. ترجیح دادم صبحانه را در یک خیابان کثیف که باد می‌آمد و هر چه آت و آشغال بود با خود می‌آورد، بخورم. پیرزن زشتی نان می‌پخت؛ حالم را به هم زد، هر چند که سه ماه بود لب به نان نزرده بودم، نتوانستم هیچی بخورم. خان طایفه و برادرش نزد من آمدند. پیر بودند اما هنوز قیافه سرحالی داشتند. پرسیدم؛ چند سال دارید، نمی‌دانستند چند سال دارند. به شوخی گفتم ۱۰ سال دارید؟ خندیدند و گفتند کمی بیشتر. گفتم فکر می‌کنید ۶۰ سال دارید؟ جواب دادند؛ نه ۳۰ سال. مردم اینجا، اطلاعی از فاصله و زمان ندارند و مثل حیوان زندگی می‌کنند<sup>۲</sup>. ازدواج در این منطقه بی نظیر است. شوهر برای همسرش ۲ شتر یا ۲۰ گوسفند می‌خرد که جزء مهریه یا مال او می‌باشد. زمانیکه از همسرش خسته شد، به همان قیمت زنش را می‌فروشد و طلاقش می‌دهد. مردان سن بالا، سیل خود را می‌تراشند. بعد از عبور از چند دره، به منزلگاه در یک دشت رسیدیم. شب بسیار بدی داشتیم. باران گرفت هر چه داشتیم و نداشتیم را خیس کرد و نتوانستیم صبح براه خود ادامه دهیم. جاده بسیار هولناکی بود که بیشتر از بستر رودهای کوهستانی می‌گذشت. بدی راه، در بعضی نقاط حرکت ما را کند و حتی غیرممکن می‌ساخت. گیاهان زیادی وجود داشت، اما این روستا حاصلخیز نبود. درختی را دیدم که برای انسان و حیوان بسیار سمی است. کمی از میوه آن چیدم تا با خود به خانه ببرم. جای پای خرس نیز دیده می‌شد. تا به منزلگاه بعدی رسیدیم، باران در تمام روز بند نیامد. دور آتش نشستیم و لباس‌های خود را خشک کردیم.

جاده تا روستای ابتر از بستر رودخانه می‌گذرد که تا قبل از اینکه این باران سنگین بیاید خشک بود. اما ناگهان سیل آمد تا به کارون ما برسد. به بالا دست رفتیم و چند ساعتی، بردن تته‌های درخت بوسيله این سیل را تماشا کردیم. کاروانی از ۱۰۰ شتر بسیار زیبا را دیدیم که از خراسان می‌آمدند. این شترها کوچکتر و چاق‌تر از شترهای جنوب می‌باشند. آنها را برای خداداد خان می‌بردند که اخیراً توسط دولت انگلیس والی سرزمین کلات شده است. خداداد خان قبلاً همدست آزادخان بوده است. دو روز در فهرج ماندم تا جای مناسبی برای

۱. ریشه تاریخی نام این منطقه مه گس بوده است که بعداً به شهرستان زابلی تغییر نام داد و هم اینک به نام شهرستان مهرستان شناخته می‌شود (مترجم)

۲. نظر مولف است و قطعاً مردم سیستان و بلوچستان دارای سابقه طولانی فرهنگ و تمدن هستند (مترجم).

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۱۱۷

ساخت قلعه‌ای جدید پیدا کنم. برای این کار با سلیمان خان سرهنگ و آقا ابراهیم در بمپور ملاقات و مشورت نمودم. آنها ابزار صید، افراد و اسب‌های مرا با خود آوردند. باز هم دو متر بالاتر از زمین در کیسه خوابم خوابیدم و صبحانه را روی میز صرف کردم.

۲۶ روز بود که سگم مدوک را ندیده بودم، دنبال من می‌گشت، لاغر شده بود. تا کاروان را دید به پیشواز ما آمد، شکم شترها را بو می‌کرد تا مرا ببیند، وقتی مرا دید از شترم بالا و پائین می‌پرید و از من دلجویی می‌کرد. درختان و بوته‌های بمپور تقریباً سبز شده‌اند و علوفه هزارن رمه احشام را برای مدت‌ها آماده نموده‌اند. این باران اخیر همه جا را پس از خشکسالی‌های پی در پی، تازه و سرسبز کرده است.

ارزش یک پوند گره طی سالهای پیش ۱۲ کرایزر و یک گوسفند ۳۰ کرایزر بود. در بمپور قلعه‌ای را برای نگهداری اسلحه و مهمات مورد بازدید قرار دادم؛ زیرا مردم بلوچ میلی به دادن مالیات در این روزها ندارند. پستیچی؛ یک بسته حاوی چند نامه و روزنامه از کرمان برای من آورده بود که با دیدن آنها پس از مدت‌ها انتظار، بسیار خرسند گشتم. اما آنچه مرا شگفت زده کرد این بود که تمام محتویات این بسته متعلق به افسر انگلیسی بنام گیل<sup>۲</sup> در بمبئی است که پستیچی کرمان به اشتباه برای من فرستاده است و باید برگشت شود. لازم است بگویم، این پستیچی خوردن عرق را بهتر از شغلش بلد است. می‌گویند که جغرافیا را خوب می‌داند اما یک بار از من می‌پرسید، آیا اتریش، کشور، شهر یا قلمرو است و می‌گفت آیا یک کشور آفریقایی است و اگر چنین باشد نزدیک مسیری است که از پاریس گذر می‌کند!

بمپور بودیم باران شدیدی می‌بارید و محل اقامت من مثل دریا پر از آب شده بود. وقت زیادی داشتم، فکر رفتن به خانه از ذهنم پاک نمی‌شد. آخرین ماموریتی که می‌بایست انجام دهم بازدید از طرح آبیاری زمین روستاهای بین بمپور و ریگان بود. هر چند این مسیر هنگام رفتن به جالق برایم خسته کننده بود اما این کار تمام خستگی را از تنم بیرون کرد. با توجه به دید و بازدید که هنگام رفتن به بلوچستان از منطقه بمپور داشتم، خیلی چیزها برایم آشنا بود. درست چرخیدیم به سمت چپ میل فرهاد<sup>۳</sup> و از جاده ریگان بازدید کردم. بارندگی

---

۱. Kreuzer: سکه ای از نقره که واحد پولی در ایالت‌های جنوب آلمان بود و تا قرن نوزدهم به عنوان واحد پولی مورد استفاده قرار می‌گرفت (مترجم).

2. Gill

۳. کوه میل فرهاد کوهی در حوالی شهر نکیشان کرمان قرار دارد (مترجم).

تمام حوضچه‌ها را پر آب کرده بود. از میان انواع جنگل‌های متنوع رد شدیم، چند بار راه را گم کردیم تا به محل اقامت خود در پنگ<sup>۱</sup> رسیدیم، خیلی‌ها دور هم جمع شده بودند و با ساز و دهل از ما استقبال کردند. تعدادی از سربازان که به پیشواز ما آمده بودند از مشکلات خود می‌گفتند و حتی تعداد کمی از آنها احترام نظامی نگذاشتند. سرهنگ خواست آنها را تشبیه کند اما من مانع شدم و از آنها خواستم، چاه‌ها را لایروبی کنند که آب شیرین و صافی بالا بیاید و همه بنوشند. بجز چهار زندانی که ساعتی قبل هر کدام ۲۵ ضربه شلاق نوش جان کرده بودند، همه آب خوردند و همه چیز به خیر و سلامت پایان یافت.

به پائین کوه میل فرهاد رسیدیم، یک کوه بسیار عظیم و تراشیده است که قله آن شبیه ستاره دریایی است؛ مثل یک گلابی در میان دشت بی‌آب علف قد علم کرده و دسترسی به بالای آن غیرممکن است. اطراف آن را کوه‌های آتشفشانی احاطه کرده‌اند. هر چه نزدیکتر می‌روی هیولایی از یک ساختار خشت و گلی را مشاهده می‌کنید. بهتر است از دور آن را ببینید. به دور کوه گشتیم، جای مناسبی در یک مایلی میل فرهاد اردو زدیم. با صاف شدن هوا خیال می‌کردیم چسبیده به آن هستیم. شب هنگام طنین صدای طبل و شیپور نظامی شنیدنی بود درست زمانی که گله‌ای از بزهای کوهی در شیب تند صخره‌های نزدیک میل فرهاد، مثل رعد و برق به بالا کوه می‌گریختند.

سرهنگ یکی از آنها را شکار کرد که به پایین صخره افتاد و فوراً یکی از شکارچیان، آن را آورد و از گلو سر برید چون بر اساس قوانین اسلامی، گوشت حیوان زنده‌ای که خونش بیرون نجهد حرام است. بدنامی این منطقه بیشتر بخاطر مارهای سمی آن است. مردی از منزلگاه، در حال جمع کردن هیزم بود که ماری پنهان شده در تنه درخت او را گزید و صبح روز بعد به علت بیماری کزاز مرد و کاری از دارو و طبابت من هم بر نیامد. بالای این منطقه، منطقه‌ای سرسبز و حاصلخیز است، تاریگان ۱۵ مایل فاصله دارد. کوه‌ها از هم جدا هستند، طغیان رودخانه تمام جاده و مسیرها را خراب کرده که نیاز به بازسازی دارند. برای آبادی و کشت و کار اول بهتر است مسیرهای رفت و آمد ترمیم و ساخته شوند. در منزلگاه موقت بعدی که آخرین استراحتگاه است، از تشنگی در حال هلاکت بودیم. انسان و حیوان به دنبال آب می‌گشتند. آفتاب در حال غروب بود و هوا کم‌کم تاریک می‌شد که به یک جوی آب رسیدیم و آبی نوشیدیم، بدون اینکه چیزی بخوریم راه افتادیم. باد سرد

بخش دوم: سفرنامه‌های آلبرت کاستگرخان / ۱۱۹

شمالی می‌وزید، خستگی را به استراحت ترجیح دادیم تا اینکه آفتاب از پشت کوه در آمد و به ریگان رسیدیم. مرز ولایت بلوچستان تا ریگان است و از اینجا منطقه نرماشیر شروع می‌شود. در جنوب آن تا اقیانوس هند سرزمین مکران قرار دارد.

بندر چابهار متعلق به ایران اما گوادر متعلق به انگلیس است. شهرهای مرزی ایران پنج‌گور، کوت و جالق می‌باشند. قلمرو ایران تا مرز هند کشیده شده است و اخیراً بخشی از بلوچستان تا قلعه کلات را انگلیسی‌ها استعمار کرده و در حال ساخت راه آهن برای حمله به افغانستان در آینده هستند. ابراهیم خان املاک زیادی در ریگان دارد که در آنها بیش از ۵۰۰ برده سیاه پوست کار می‌کنند که تعدادی از آنها در همین جا متولد و بقیه از مسقط به طور قاچاق وارد ایران و فروخته شده‌اند. قیمت یک مرد جوان سیاه پوست ۲۰ و زن سیاه پوست ۴۰ داکت است، اولی در مزارع و دومی در خانه کار می‌کند. بدستور ابراهیم خان، ازدواج بین خودشان اشکالی ندارد و اما صاحب بچه‌ها خود ابراهیم خان خواهد بود. در نتیجه این نوع شغل بسیار پر درآمد است. این افراد بخوبی آموزش می‌بینند و می‌توانند بخوبی کسب درآمد کنند و کل در آمد آنها به خان بر می‌گردد که غیرقابل پذیرش است.

۱۹ مارس بسوی بم بدون هیچگونه مراسم رسمی حرکت کردیم. اما نیمی از مردم بم به استقبال من آمدند. روی فرش‌های محل اقامت مرا با گل و شیرینی تزئین کرده بودند که راه رفتن از میان آنها بسیار مشکل بود و من از این همه محبت، کمال تشکر نمودم. اولین چیزی که مرا به خود جلب کرد، در اتاق تاریک و بی در و پیکر قبلی در و پیکر دیدم. حاکم گفت؛ نانوائی ساخته و اگر سفارشی دارم بگویم. مرا به انبار آرد برد، همه جا را تمیز کرده بودند بجز جمجمه‌های که روی هم چیده شده بودند. جای تمیزی در اتاق یافت نمی‌شد. سرها را شمردم، همان سی سر بودند. یکی از سرهای را برای کلکسیون فرناندو انتخاب کردم. ۲۱ مارس، جشن ملی نوروز در بم آغاز گردیده است. اول بهار بهترین فصل سال است. هوا بگی نگی سرد می‌باشد و من جشن را در کنار آتش تماشا می‌کنم. این یک جشن باستانی در سنت ایرانی‌ها بوده و هست و تاریخ آن به زمان پرستش آب و آتش بر می‌گردد. محاسبه زمان توسط ایرانی‌ها جالب است. سال رسمی از اول ماه محرم و سال ملی یا سال خورشیدی از ۲۱ مارس شروع می‌شود. هر ماه با تقسیم شکل کره ماه به چهار هفته تقسیم می‌شود، در نتیجه هر سال ده روز به عقب بر می‌گردد. اگر شخصی ۳۵ سال داشته باشد با سال قمری سن خود را ۳۶ سال اعلام می‌کند. در کنار آن، یک محاسبه دوره



۱۰۰ ساله منطقه البروج مغولی وجود دارد که از جانوران متفاوت، از موش گرفته تا فیل نماد یک سال را نشان می‌دهند. همانگونه که ما نامه را با نام خدا شروع می‌کنیم، ایرانی‌ها آنرا با نام؛ موش، سگ، حلزون<sup>۱</sup> و یا دیگر جانوران شروع می‌کنند. امسال سال مار، مطابق با تاریخ ۱۲۹۸ هجری است. قصد دارم سه چهار هفته در بزم بمانم تا برنامه، حساب و کتاب خودم را انجام دهم و گزارش خود را آماده کنم. امید است که بتوانم با این اطلاعات نامحدودی که جمع‌آوری کرده‌ام، یک گزارش سیاسی، استراتژی و تاریخی مفصلی تهیه کرده که مورد رضایت مسئولین قرار گیرد. زیرا از بابت گزارش سیاسی که قبلاً فرستاده بودم، جایزه ای نصیب من شد. باید منتظر باشیم و ببینم که دولت می‌تواند هزینه‌های سفر مرا پرداخت کند یا اینکه بیشتر آن را می‌زنند و هیچی ته آن باقی نمی‌ماند. همگی با افتخار مرا تحویل گرفتند. دولت، هر آنچه مورد نیاز خود من، حشم من و حیوانات همراه من از کرمان تا بلوچستان بود را مهیا کرد. کل هزینه رفت و برگشت از تهران به کرمان بیش از ۳۰۰ تومان شد.

مسافت‌هایی که در طول مسیر پیمودم:

تهران به کرمان: ۱۹۰ فرسخ

کرمان به بزم: ۵۰ فرسخ

بزم به ریگان: ۲۰ فرسخ

ریگان به بمپور: ۸۰ فرسخ

بمپور به ماشکید: ۹۰ فرسخ

جمع کل ۴۳۰ فرسخ

مسافتی که از تهران تا اینجا پیمودم ۲ هزار ۵۸۰ کیلومتر است و جمعاً با برگشت ۵ هزار ۱۶۰ کیلومتر باید طی کنم.

خلاصه ای از گزارش کارهایی که به من محول شده بود به قرار زیر است:

۱. بازسازی قلعه بزم
۲. شناسایی محلی برای ساخت قلعه دفاعی در ریگان
۳. ایجاد کانال‌های آبیاری بین ریگان و بمپور. انتخاب مکان جدیدی برای ساخت شهر

---

۱. Snail: این واژه در لغت به معنای حلزون است اما از آنجایی که در تقویم دوازده گانه حیوانی، حلزون نداریم، احتمالاً منظور کاستگرخان، ماهی بوده است (مترجم).

جدید گنبد

برنامه ریزی برای ساخت جاده‌های نظامی در آینده و ایجاد ایستگاه‌های پستی در نقاط زیر: پنگ، گنبد، لادی، کلان زهو، چاه شور، کوچ گردان.

در تمام منزلگاه‌هایی که در بالا ذکر شد، باید برای امنیت ساکنان، باروهای دفاعی ساخته شود. آبیاری باید به وسیله کانال‌هایی زیر زمینی (قنات) اجرایی شود. هنری که ایرانی‌ها آن را به کمال خود رسانده اند.

۴. ایجاد یک محل استقرار در قاسم آباد

۵. ایجاد سه سد بزرگ سنگی بر روی رودخانه بمپور به منظور آبیاری زمین‌های وسیع زیر دست سد.

۶. تخریب قلعه بمپور و ساخت ساختمان‌های کاملاً مورد نیاز و ضروری در آنجا.

۷. سخت قلعه پهری (پورا) به عنوان یک پناهگاه قدرتمند برای یک پادگان بزرگ، انبار مهمات، همچنین توسعه و بهسازی شبکه آبیاری آن

۸. ساخت یک قلعه نظامی به عنوان بازدارنده در منطقه خاش به عنوان یک مرکز مهم و نقطه مرزی

۹. ساخت یک قلعه نظامی در جالق به عنوان نقطه مشترک مرزی

نکات بالا را می‌توان نمودی بزرگ از حرکتی سیاسی و استراتژیک برای توسعه، یکپارچه‌سازی و امنیت ولایت بلوچستان دانست.

بم

۴ آوریل ۱۸۸۱ میلادی / ۴ جمادی الاول ۱۲۹۸ هـ.ق

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



www.taban.com

بخش سوم:

نسخه خطی و اسناد مربوط به کاسه کنگرگان

## فصل اول: نسخه سنگی «قانون مشق نظامی»

مترجم: مقرب الخاقان کاستگرخان مهندس باشی و سرتیپ اول دولت علیه ایران و مقرب  
الحضرت العلیه کریم خان نایب اول فوج جدید اطریش و فرمانده باطالیان<sup>۱</sup>  
کاتب: میرزا هدایت الله منشی نظام

برحسب امر اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه اسلام  
پناه ظل الله تعالی فی الارضین وارث تاج و تخت کیان خسرو فلک آستان خدیوملک  
پاسبان سلطان صاحبقران و ناصر اهل ایمان ناصرالدین شاه قاجار ابدالله عیسه و اید جیشه  
که به جناب مستطاب اجل اشرف امجد قواماً للمجد والاجلال نظاماً للعز والاقبال حاجی  
میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم و وزیر امور خارجه دام القباله العالی عزّ تقریر  
و شرف نفاذ یافته این کتابچه شریفه که مبتنی بر قوانین مشق جدید نظام اطریشی است و از  
لسان نمسه بفارسی ترجمه شده است سمت اتمام و اختتام یافت و بزبور طبع متحلی<sup>۲</sup> شد.  
فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۹۶ مطابق سال فرخنده فال توشقان نیل .

---

۱. گردان

۲. زینت یافته

## فصل اول: در تعلیم سرباز فردا فرد

### فقره اول: قواعد کلیه

- ۱- سربازان را محض آن فردا فرد تعلیم دهند که هر یک بقدر لزوم جلادت<sup>۱</sup> و چابکی بدنی و قابلیت شخصی پیدا کنند و طرز نگاهداری و استعمال اسلحه خود را یاد گیرند تا آنکه در وقت جنگ بتوانند بکار برند.
- ۲- ابتدا سرباز را بی تفنگ تعلیم دهند و چون در نگاهداری و حرکت بدن و راه رفتن ماهر گردید گاهی با کل اسباب حرب<sup>۲</sup> او را تعلیم نمایند.
- ۳- اشاره و خواهش فرمانده مرکب است از چند کلمه که آن را فرمان می نامند و قبل از فرمان گاهی محض آنکه امر خود را بشنوند به این عبارت حواس زبردستان خود را صرف خود می کند.

### خبردار

- ۴- اگر لفظ فرمان بیشتر از یک حرکت داشته باشد و خواهند عمل آن را با کمال تندی معمول بدارند حرکت آن را با صدای محکم و قصیر<sup>۳</sup> تلفظ نمایند و مابین حرکت آخر و جزء پیش قدری مکث نمایند و در مدت این مکث حرف خارجی نزنند.
- ۵- اگر در فرمان اخبار نقطه یا مکان یا مسافتی را مقصود داشته باشد باید فرمانده به زبان معمولی آن را بفهماند به سرباز و در قانون علیحده تفصیل آن را درج خواهیم نمود.
- ۶- فرمان را با طبل و شیپور نیز می دهند و در آن صورت آن را اعلام می نامند.
- ۷- به جهت حرکت دادن سرباز بعضی اشارات و علامات دیگر نیز هست که به جای فرامین به کار و معمولند.
- ۸- اگر در ضمن تعلیم اتفاقاً خطبی<sup>۴</sup> کرده شود یا اعمال کم و زیادی پیدا کند آنوقت فرمان از نو یا بجا خواهند داد و در آن صورت اشخاص بوضع خود معاودت<sup>۵</sup> می نمایند.

---

۱. چابکی و دلیری

۲. جنگ

۳. کوتاه

۴. اشتباه

۵. بازگشت. رجعت

### فقره دوم: در وضع ایستادن سرباز

۹- در ابتدای تعلیم سربازان را برحسب قد از راست به چپ در یک خط با یک قدم فاصله پهلوی یکدیگر قرار می دهند و آن را صف می نامند.

۱۰- قامت سرباز باید در وقت ایستادن به قدری که حالت طبیعیش اقتضا می کند راست باشد.

پاشنه‌ها در یک خط آنقدر نزدیک یکدیگر باشد که حالت بدنی سرباز مقتضی است و پنجه‌های پا به تساوی گردیده به خارج باشد به طوریکه ما بین آنها یک پا فاصله پیدا کند. زانوها کشیده بدون لغزش و استخوان کمر افقی باشد. محض آنکه بدن راست و بی حرکت گردد شکم نه مایل به پیش باشد نه به عقب و جزء اعلا‌ی بدن به استراحت تمام به سمت پیش میل کند و شانها افتاده و به تساوی مایل به عقب به جهت آن که سینه مایل به پیش و به حالت طبیعی بوده باشد. بازوها آویخته کف دست به آسانی چسبیده به ران، شست پهلوی درز شلوار و سر راست بدون آنکه چانه گردن را پوشاند و چشم‌ها دوخته به سمت پیش و در هنگام ایستادن سرباز باید سنگینی بدن را بر روی سینه پاهای اندازد.

۱۱- چون سرباز را از فاصله سه تا چهار قدم از پیش رویا از عقب ملاحظه کنند باید بدنش قائم بنظر آید و چون او را از پهلو مشاهده نمایند مایل به پیش.

۱۲- شانها مثل پاشنه‌های پا در صورتی که سربازان پهلوی یکدیگر قرار گیرند خطی را صورت بنند که خط جبهه نامند و طرفین آن خط را طرف راست و طرف چپ گویند.

۱۳- چون فرمان راحت باش داده شود هر سربازی به آسودگی بدن خود را هر حرکت که خواهد می دهد بدون آنکه پاشنه چپ را از جای خود خارج کند به فرمان خبردار مکرر وضع سابقه را اختیار می کند.

۱۴- اگر سرباز تفنگ در دست داشته باشد بند او را با عانت شست در مشت راست گرفته بدوش راست می آویزد به طوریکه لوله به عقب و سر آن به سمت بالا واقع شود و تفنگ به واسطه ثقل خود قائم بایستد و ساق دست افقی باشد و این وضع تفنگ گرفتن را به دوش فنگ<sup>۱</sup> می نامند.

۱۵- در صورتی که سربازان به طوری که شرح داده باشد وضع ایستادن را به خوبی آموختند آنها را در پهلوی یکدیگر قرار می دهند به قسمی که دو انگشت از همدیگر فاصله

۱. بردن تفنگ به دوش در تشریفات نظامی

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۲۷

داشته باشد و این فاصله را محض آن مابین اشخاص قرار دهند که تفنگی که در دست دارند بتوانند بدون زحمت نگاه دارند و به اشخاص مجاور خود صدمه وارد نیاورند. سربازان چون به این وضع صف کشیدند اندازه جای هر یک با اسبایی که دارند بقدر یک قدم خواهد بود.

۱۶- چون صف به این وضع بسته شد در طرفینش یک نفر تا بین درجه اول یا یک سر جوقه قرار دهند و در صورتی که شیپورچی هم موجود باشد جای او سه قدم عقب مرکز خواهد بود.

۱۷- به جهت زیاد کردن یا کم کردن فواصل فرمانده یک نفر سرباز را مرکز قرار می دهد و در آن صورت اگر خواهد فاصله مابین اشخاص به قدر یک نفر باشد فرمان می دهد «فاصله بگیر» و چون خواهد دو یا سه قدم فاصله بگیرند فرمان خواهد داد فلان قدم فاصله بگیر. در این فرمان آن سربازی که قبل از وقت معین شده بی حرکت قرار می گیرد و سایرین آنقدر حرکت می کنند تا فاصله که در فرمان معین شده بدست آید.

۱۸- در صورتی که خواهند به وضع اول معاودت<sup>۱</sup> نمایند فرمان خواهند داد «جمع» در این فرمان سربازان با حرکت پهلوئی وضع سابق خود را اختیار می نمایند.

#### فقره ۵ سیم: در حرکت سه

۱۹- حرکت سر نباید طوری باشد که باعث حرکت شانه ها گردد چون سر را به سمت راست گردانند چشم چپ باید مقابل شود با وسط بدن و چون به سمت چپ آن را حرکت دهند باید چشم راست برابر آن موضع گردد.

۲۰- در صورتی که خواهند سر را به سمت یکی از اطراف گردانند فرمان خواهند داد نظر به راست یا به چپ. سربازان در این فرمان سر را می گردانند به آن سمت که اشاره شده در صورتی که سرباز به حال بدوش فنگ باشد در حین حرکت سر دست راست را لغزائیده به سمت پایین حرکت می دهد بقدری که شست در روی قرخلق<sup>۲</sup> واقع شود و سائز انگشتان از زیر چقماق قنطاق تفنگ را بگیرد.

۲۱- بفرمان خبردار مکرر به حالت پیش معاودت می نمایند یعنی سربازان سر خود را

۱. عودت، رجعت، بازگشت

۲. وسیله ای دارای دو تیغه که ترکمانان از آن برای چیدن پشم گوسفندان استفاده می کنند و در اینجا به معنی زیر تفنگ است.



گردانیده نظر به پیش می کنند و با دست راست چنانچه سابق مذکور شد بند تفنگ را می گیرند.

### فقره چهارم: در گردانیدن تن

گردانیدن تن یا بقدر ربع دایره است یا با اندازه ثمن آن و یا به اندازه ای است که پس از گردیدن روی شخص به سمت عقب واقع شود گردانیدن تن بقدر ربع دایره آن است که شخص پس از گردیدن به طرف راست یا چپ رویش به آن سمتی واقع شود که قبل از وقت یکی از شانه هایش در آن سمت واقع بود. گردانیدن تن به قدر ثمن دایره آن است که شخص به قدر نصف حرکت سابق بدن خود را بگرداند و گردانیدن تن به عقب آنکه به قدر ضعف آن حرکت گردش نماید.

۲۳- بدن را در وقت گردانیدن بروی پاشنه سمت گردش حرکت دهند و محض سهولت کف پای دیگر را به زمین متکا سازند و پس از گردیدن همین پا را به سمت پای پیش برند.  
۲۴- در حرکت بدن را روی پای پیش گردانند.

۲۵- به جهت گردانیدن بدن به سمت راست یا چپ فرمان به راست راست یا به چپ چپ دهند و به جهت گردانیدن بدن به قدر ثمن دایره فرمان نیم به راست راست یا نیم به چپ چپ دهند.

۲۶- چون خواهند مکرر رو به پیش نمایند فرمان می دهند به چپ یا به راست فرونت! چون خواهند منحرف حرکت کنند فرمان نیم به راست راست یا نیم به چپ چپ می دهند و به جهت آن که مکرر رو به پیش نمایند فرمان نیم به راست یا نیم به چپ فرونت خواهند داد.

۲۷- در صورتی که بخواهند رو را به عقب نمایند فرمان طرف «چپ گرد» می دهند و به جهت آنکه رو به پیش نمایند فرمان طرف چپ فرونت و در هر یک از این دو حرکت سرباز به قدر نصف دایره خواهد گردید.

۲۸- چون صف رو به عقب نماید طرفینش اسم سابق خواهند داشت.

### فقره پنجم: در حرکت پیش و به پهلو و به عقب

۲۹- سرعت قدم متعارفی باید به اندازه باشد که سرباز در هر دقیقه بتواند ۱۱۵ تا ۱۱۸ قدم

حرکت کند و آنرا مرش متعارفی نامند.

۳۰- اگر سرعت این قدم را به قدری نمایند که در هر دقیقه بتوان صد و بیست الی صد و سی قدم حرکت نمود در آن صورت آن را «قدم تند» نامند و محض آنکه به سرباز زیاد صدمه وارد نیاید با این قدم فاصله کمی را می‌پیمایند.

۳۱- چون حرکت را از آنچه مذکور شد سریعتر نمایند در آن صورت آن را «قدم دو» نامند که در هر دقیقه سرعتش به صد و پنجاه یا صد و شصت قدم می‌رسد و این حرکت بر بدن زیاد صدمه وارد می‌آورد.

۳۲- طول قدم متعارفی و قدم تند هفتاد و پنج صدم ذرع است و طول قدم دو نود صدم ذرع.

۳۳- علاوه بر حرکات سابق سرباز با دست و پا نیز حرکت می‌کند خصوصاً آن وقتی که خواهند مکان را مخفیاً تغییر دهند.

۳۴- در ابتدای تعلیم سرباز را بی‌تفنگ راه رفتن آموزشند و در وقت حرکت امر کنند دستها را در پشت یکدیگر متصل نماید تا آنکه بدن سرباز به استقامت و آزادی بتواند حرکت کند.

۳۵- قبل از حرکت فرمان اخبار پیش داده می‌شود و بعد از جزئی تأمل فرمان مرش و بعد از این فرمان دیگر فرمان اخبار را نباید تکرار نمود.

۳۶- بعد از فرمان مرش، فرمان می‌دهند یک سرباز پای چپ را به اندازه طول یک قدم به پیش آورده و به زمین می‌گذارد به طوری که زانو کشیده و پنجه پا گردیده به سمت خارج باشد و در همان هنگام پاشنه پای راست را بلند می‌کند به قسمی که زانو قدری کج بشود و نوک پنجه به سمت زمین باشد و سنگینی بدن بر روی پا می‌آید که به زمین گذارده شد بدون آنکه در اعضا لغزشی حاصل شود.

پس از لحظه‌ای که سرباز قامت خود را به حالت تعادل نگاه داشت فرمان دو می‌دهند در این فرمان به طوری که برای پای چپ مذکور شد پای راست را به طول یک قدم به پیش آورده پاشنه پای چپ را مرتفع می‌سازد و نوک پنجه این پا را به زمین تکیه می‌دهد.

۳۷- حرکت به پیش به فرمان یک و دو مداومت می‌شود و محض آنکه سرباز آهنگ قدم را در دهنش ملکه کند با صدای بلند یک و دو را خود می‌شمارد.

۳۸- امر توقف وقتی داده می‌شود که یکی از پاها به زمین رسیده باشد فرمانده فرمان می‌دهد «هالت». در این فرمان سرباز پای عقب را به فاصله یک قدم به پیش گذارده پای

دیگر را به آن متصل می‌سازد.

۳۹- چون در ضمن حرکت فرمان قدم کوتاه داده شود سرباز مطابق آن فرمان حرکت خواهد نمود یعنی قدم خود را به قدر نصف قدم معمولی برمی‌دارد و به فرمان قدم پش مرش مکرر قدم متعارفی را اختیار می‌کند.

۴۰- سرباز باید طریق عوض کردن قدم را بداند و بتواند پای پای خود را مطابق کند با سربازی که در جلو یا در پهلو او واقع است و به جهت این عمل فرمان می‌دهند. تبدیل پا در این فرمان سرباز به سرعت حرکت پای عقب را ضعف نموده و به عقب پاشنه پای پیش می‌گذارد و بعد ابتدا با همین پا به پیش حرکت می‌کند. سرباز باید تغییر پاها را از ضرب اول طبل با صدای اول شیپور ملتفت شود و اگر در ابتدای حرکت با پای چپ حرکت ننموده باشد تبدیل پا نماید.

۴۱- چون سربازان در اجرای مشق‌های مذکوره ماهر گردیدند آنها را در یک صف به فاصله یک قدم یا پهلو یکدیگر مرتب می‌سازند و به آنها امر حرکت می‌دهند.

۴۲- فرمانده به جهت حرکت ابتدا فرمان اخبار پیش می‌دهد و اشاره می‌کند که باید به فلان نقطه حرکت کند و آن نقطه باید در جای دوری باشد و خوب به نظر بیاید و امتدادش برخط صف عمود باشد و آن نقطه را نقطه محاذی<sup>۱</sup> یا دیرکسیون<sup>۲</sup> گویند و سربازان را می‌فهماند که برابر با آن نمایند که آن نقطه به او نشان داده شده حرکت نمایند.

۴۳- به جهت شروع در حرکت فرمانده فرمان می‌دهد صف به پیش مرش در این فرمان تمام صف دفعتاً به اندازه که مذکور شد قدم برداشته و به پیش حرکت می‌نمایند.

۴۴- در فرمان صف حالت تمام حرکت را قطع نموده توقف می‌کنند.

۴۵- چون فرمان دیرکسیون به راست یا به چپ دهند در ضمن حرکت صف کم کم به سمت نقطه منظور خواهد گردید.

۴۶- زیاد کردن و کم کردن فواصل از حالت مرش نیز معمول می‌شود به این قسم که نفر مرکزی مستقیماً به پش حرکت نماید و سایرین به قدری منحرفاً به راست و چپ بروند که فاصله معینشان بدست آید.

۴۷- چون سرباز در جمیع حرکات مذکوره مهارت تام حاصل نمود گردانیدن تن را در

۱. برابر. روبه رو

۲. سمت. جهت

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۳۱

حالت حرکت به او تعلیم می‌نمایند بدون آنکه طول قدم کم و زیاد بشود و فرمانده جزء آخر فرمانروا باید وقتی بگوید که یکی از پاها به زمین رسیده باشد یعنی در گردیدن به طرف راست وقتی فرمان اجرا را بدهد که پای چپ به زمین رسیده باشد و در گردیدن به طرف چپ وقتی پای راست.

۴۸- حرکت منحرف محض آن است که صف هم به پیش حرکت کند و هم به اطراف تکیه نماید و بجهت این عمل فرمان می‌دهند دیرکسیون به فلان نقطه نیم به راست راست یا نیم به چپ چپ. در این فرمان هر سربازی بدن خود را به سمت منظور گردانیده به همان حالت رو به نقطه که نشان داده شده حرکت می‌نمایند. صاحب منصب جزء سراسر نیز با صف رو به آن نقطه کرده حرکت می‌نمایند.

۴۹- چون صف منحرفاً حرکت کند و خواهند او را مستقیماً حرکت دهند، فرمان نیم به چپ چپ یا نیم به راست راست می‌دهند پس در آن وقت صف رو به پیش کرده حرکت می‌کند و سر جوقه سمت راست به طرف آن نقطه که معین می‌شود حرکت می‌نماید.

۵۰- چون خواهند صف را با قطار حرکت دهند فرمان می‌دهند دیرکسیون به فلان نقطه به راست راست یا به چپ چپ. در این فرمان سرباز حرکت فرمان را مجری می‌دارد. اول قطار را «سرقطار» گویند و آخر آن را «ته قطار» و صاحب منصب جزء که در سرقطار است چون صف برآست راست نمود با قدم متعارفی به پیش حرکت می‌کند و سایر سربازان قدم خود را کوتاه برمی‌دارند تا فاصله که لازم است به جهت طول قدم به دست آید و چون آن فاصله گرفته شد تمام صف با قدم متعارفی حرکت خواهد نمود بدون آنکه آن فاصله از دست داده شود. صاحب منصب جزء که در سرقطار است به سمت نقطه اشاره شده حرکت می‌کند و صف به دنبال او راه می‌روند و باید سر صاحب منصب جزء بپوشاند سر سربازان عقب خود را.

۵۱- چون در ضمن حرکت قطاری فرمان منحرف کردن داده شود هر سرباز نیم گردش کرده نقطه در جلوی خود به نظر می‌آورد و به سمت آن نقطه حرکت می‌کند و در این حرکت تمام سربازان صف باید نسبت به آن نقطه که نشان داده می‌شود بدن خود را بگردانند و نظام و فاصله خود را از دست نمی‌دهند و در صورتی که خواهند مکرر به وضع سابق حرکت نمایند عمل را به طوری که قبل مذکور شد معمول خواهند داشت و چون به حالت رجعت نمودند باید هر سربازی خود را در عقب سرباز جلو خود مخفی بدارد.

۵۲- در صورتی که صف به حالت قطار در مرش یا پیس از مرش او را از حرکت باز داشته باشند و خواهند روی او را به سمت پیش نمایند فرمان می دهند به چپ حالت یا به چپ مرش. در این فرمان صاحب منصب جزء سرفقار ایستاده رو می کند به آن طرفی که فرمان داده اند و سرباز سرفصف نیز به همان طور در پهلوئی آن صاحب منصب جزء می ایستد و سایرین مثل آن سرباز به قدری حرکت می کنند که جای خود را پس از فرونت کردن بدست آورده باشند.

۵۳- تغییر امتداد خط فرونت صف را «تبدیل سمت» نامند و فرمان آن بازو راست یا بازو چپ پیش است. در این حرکت طرف راست یا چپ که «سمت دایر» نیز گویند با قدم متعارفی حرکت می کنند و هر قدر به سمت مقابل که سمت ثابت نیز گویند نزدیکتر می شویم قدم ها کوتاه تر می شود و همواره مرکز و جناحین در این حرکت باید در روی یه خط باشند. زاویه این تبدیل سمت اختیاری است لکن از زاویه قائمه نباید بیشتر باشد. در ابتدای تعلیم باید زاویه تبدیل سمت حاده باشد و کم کم درجه آن را زیاد می کنند تا به قائمه برسد.

۵۴- هرگاه صف ایستاده باشد و خواهند تبدیل سمت کنند فرمان می دهند بازو راست یا بازو چپ پیش مرش.

۵۵- صاحب منصب جزء سمت دایر ابتدا به فاصله چند قدم مستقیماً به پیش حرکت کرده بعد به نسبت طول صف شروع به گردش می کند. این صاحب منصب جزء از سربازی که پهلوئی او است می گذرد و گاه گاه به سمت ثابت نظر می کند و نیز مواظب است اشخاصی که در نزدیکی آن هستند مواظب آن نقطه باشند.

۵۶- صاحب منصب جز سمت ثابت بجهت آنکه بتواند تمام صف را خوب ملاحظه کند نیم گردش کرده روی خود را به سمت صف می کند و در ضمن حرکت صف دایره کوچکی می بیند که نصف قطرش مساوی طول دو قدم باشد و باید در هنگام پیمودن دایره بقدری قدم های خود را کوتاه بردارد که سمت دایر با قدم متعارفی بتوانند دایره بزرگ را پیمایند و نیز سعی می کنند که سربازان نزدیک او اگر قوتی از سمت دیگر می رسد دفع نمایند و نگذارند که از جای خود خارج بشود مرکز صف در هنگام حرکت باید قدم خود را به قدر نصف قدم متعارفی بردارد.

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۳۳

۵۷- اشخاص صف باید همیشه به صاحب منصب جزء سمت دایر ملاحظه کنند که از او پیش و عقب نیفتند و نیز فاصله خود را از نفر پهلویی خود که در سمت ثابت است نگاه دارند.

۵۸- بجهت تبدیل سمت از حالت حرکت فرمان داده می شود بازو راست یا بازو چپ پیش. در این فرمان از قرار قاعده که سابق مذکور شد حرکت معمول می شود.

۵۹- وقتی که یک قدم مانده به خط جدید برسند، فرمانده فرمان می دهد دیرکسیون به فلان نقطه پیش. در این فرمان صاحب منصب جزء سمت ثابت که رویش به سمت صف بود گردیده رو به پیش می کند و با قدم متعارفی مستقیماً حرکت می نماید و نظام و فاصله از صاحب منصب جزئی که به جهت نمایندگی معین شده گرفته می شود.

۶۰- هرگاه صف دوم پیش باشد حرکت به طور سابق و مجری خواهد شد و نمایندگی با صاحب منصب جزئی خواهد بود که بیشتر نمایندگی می کرد.

۶۱- هرگاه زمین به طبیعتی باشد که حرکت در آن مشکل و جمیع صف نتوانند با یک پا حرکت کنند آن وقت فرمان می دهند «قدم راه». در این فرمان صف به اختیار خود قدم برمی دارد و چون به زمینی برسیم که حرکت صف در آن سهل باشد و تمام صف بتوانند با یک پا حرکت کنند آن وقت فرمان می دهند «قدم پیش». در این فرمان تمام صف آهنگ قدم صاحب منصب جزء مأمور نمایندگی را اختیار می کند.

۶۲- وقتی سربازان قدم متعارفی را به خوبی آموختند آنها را به قدمی که آهنگش سرریعتر باشد عادت می دهند و به جهت این عمل فرمان خواهند داد «با قدم تند مرش». در این فرمان صف با قدم تند حرکت می کند یا آنکه فرمان می دهند که «با قدم دو مرش». در فرمان قدم دو اشخاص پهلو فنگ و در فرمان مرش شروع به دویدن می نمایند.

۶۳- هرگاه بخواهند از بدو مرش به مرش متعارفی یا قدم تند معاودت نمایند یا آنکه صف را از حرکت باز دارند فرمان می دهند «یا قدم تند یا با قدم تند مرش» یا آنکه فرمان «صف هالت» می دهند پس صف موافق فرمان رفتار می نماید و در صورت فرمان اخیر پس از توقف به دوش فنگ می کنند.

۶۴- هرگاه بخواهند از قدم دو یا قدم تند قدم آهسته تری را اختیار نمایند یا آنکه اشخاص را از حرکت باز دارند فرمان می دهند «با قدم تند یا با قدم پیش مرش» یا آنکه فرمان می دهند «صف هالت». در این فرمان اشخاص قدم تند یا قدم متعارفی را اختیار می کنند

یا آنکه از حالت حرکت به حالت توقف معاودت می‌نمایند.

۶۵- خلاصه سرباز را باید عادت داد به اینکه از حالتی به حالت دیگر درآید چنانچه اگر بخواهند به زمین بخوابد فرمان می‌دهند «درازکش». در این فرمان حرکت را موقوف کرده به زمین می‌خوابند و تفنگ‌ها را در همان ضمن از دوش گرفته با دست راست نگاه می‌دارند.

۶۶- اگر بخواهند از این حالت با چهار دست و پا حرکت بدهند فرمان می‌دهند «با دست و پا پیش». در این فرمان سربازان هر یک جای خود را در صف نگاه داشته را مجری می‌دارند و تفنگ را با دست راست به هیكل می‌اندازند به طوری که قنناق در پشت واقع شود.

۶۷- اگر بخواهند این حرکت را موقوف دارند فرمان می‌دهند «صف هالت» و هرگاه بخواهند به حالت قیام حرکت دهند اخبار می‌دهند پیش دیرکسیون به فلان نقطه. در این فرمان سربازان مهتای برخوردار می‌شوند و در فرمان «صف برپا مرش یا با قدم تند یا با قدم دو مرش» باید در همان حین از زمین برخاسته شروع به حرکت نمایند.

۶۸- سربازان را باید تعلیم کرد که در وقت عوض کردن موضع در هر نقطه هر طور که حالت مقتضی است به طور استراحت فرار گیرند و اسلحه خود را به طوری که صدمه نداشته باشد نگاه دارند و فرمانده اخبار می‌کند که به فلان قدم پیش یا به عقب یا به راست یا به چپ یا به فلان گودی یا به فلان پُل یا به فلان حُلمه<sup>۱</sup> حاضر باش و کلیتاً مکانی را که صف در آنجا باید جمع بشوند با زبان سهل و آسان مشخص می‌کند پس از آن فرمان داده می‌شود «یک بیگ مرش یا با قدم دو و یا با قدم تند یک بیگ مرش» و در این فرمان از سمت راست یک بیگ حرکت کرده به آن نقطه که اشاره شده می‌روند و در آن نقطه باید به طور مناسب یعنی به قسمی که زمین اقتضا می‌کند قرار گیرند چه خوابیده و چه به زانو و چه ایستاده. اگر حکم اجرای حرکت با قدم تند تند داده شده باشد هر سربازی بعد از آنکه پنجاه، شصت قدم حرکت کرد به جهت رفع تنگی نفس می‌تواند قدری راحت کند ولی باید طوری توقف نمایند که مخفی باشند خواه خوابیده و خواه ایستاده. هرگاه بخواهند به سمت اطراف جمع بشوند باید از طرفی شروع به حرکت نمایند که مناسب باشد با مقصودی که می‌خواهند به عمل آورند.

۱. نوک پستان. در اینجا به معنای نقطه خاص است.

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۳۵

۶۹- هر گاه در حین حرکت بخواهند راحت باش نمایند بدون آنکه صف را از حرکت باز دارند، فرمان می دهند «راحت باش». در این فرمان سربازان می توانند تفنگ خود را به طوری حمل کنند که راحت تر باشد نه اینکه به سرباز مجاور خود اذیت برساند و در فرمان خبردار جمیع سربازان حالت سابق را می گیرند و با یک پا حرکت می نمایند و وضع نظامی حرکت اختیار می کنند.

۷۰- عقب مرش همیشه به جهت مسافت که معمول می شود و در هنگام اجرای آن باید با یک پا حرکت نمود و فرمان آن از این قرار است «صف به عقب مرش». در فرمان مرش صف با پای چپ حرکت به عقب خواهد کرد. طول این قدم نصف طول قدم متعارفی است و در وقت حرکت با نوک پنجه به عقب حرکت کنند و در فرمان حالت پای جلو را بدون آنکه قدم دیگری بردارند به پای عقب ملحق سازند.

#### فقره ششم: در نظام دادن

۷۱- در صورتی که سربازان در صفی که نظام داشته باشد قرار گرفته باشند باید هر سربازی در وقت نظر کردن به سمت نظام بتواند خط نظام و مشخص پهلوئی خود را ملاحظه کند پس اگر سربازان در وقت قرار گرفتن در صف به طور مذکوره قرار نداشته باشند بقدری پس و پیش خواهند رفت تا وضع مذکوره اختیار شود. از پیش و عقب بردن خط جبهه را نمی توان منظم ساخت پس سربازان باید از اختیار این وضع اجتناب نمایند.

۷۲- به جهت آنکه سربازان را به نظام گرفتن عادت دهند فرمان می دهند «نظام به راست» یا «نظام به چپ». در این فرمان هر سربازی سر را می گرداند به طرفی که در فرمان معین شده و نظام و فاصله خود را بقاعده مذکور از آن سمت می گیرد.

۷۳- در وقتی که نظام و فاصله به خوبی و درستی گرفته شد فرمان می دهند «خبردار». در این فرمان سربازان سر را می گردانند به سمت پیش.

#### فقره هفتم: در مشق تفنگ

۷۴- حرکات مشق تفنگ باید بجلدی و چابکی به عمل آورده شود.

۷۵- در فرمان «پهلوی فنگ» سرباز بند تفنگ را که در دست راست دارد به سمت چپ حرکت می دهد به طوری که قنداق تفنگ به پیش آید و قرخلق در وسط بدن واقع شود و در همان حین با آرنج راست به روی تفنگ تکیه کرده حتی المقدور آن را به بدن نزدیک



می‌کند و با دست چپ تفنگ را از زیر قراول متصرف می‌شود. به قسمی که بند تفنگ مابین بدن و ساق دست چپ واقع گردد پس از آن دست چپ را قدری مرتفع ساخته بند تفنگ را از شانۀ راست رها می‌کند و با دست راست از بالای قراول تفنگ را می‌گیرد و دست چپ را از تفنگ رها کرده با دست راست آنرا به قدری فرود می‌آورد که به ترتیبی که مذکور شد تعلیم نمود و صحب منصبان جزء باید در این هنگام «به پافنگ» نمایند. ۹۲- در صورتی که حکم مخصوص داده شود صاحب منصبان جزء نیز حرکات مشق تفنگ را مجری می‌دارند جز آن وقتی که فرمان «سلام فنگ» داده شود.

۹۳- باید سربازان را عادت داد که مثل مخبران بتوانند تفنگ خود را بی‌نیزه در کمال سهولت حمل نمایند و به جهت این فقره، تفنگ را بنا به حالت پهلو فنگ نگاه دارند یا در زیر بغل راست به طوری که سر لوله به پیش باشد و لوله به سمت بالا و یا آن را طوری نگاه دارند که لوله در زیر واقع شود تا آنکه برق لوله را دشمن نتواند ملاحظه کند و نیز محض سهولت می‌توان تفنگ به زیر بغل چپ نگاه داشت به طوری که سنگینی آن به روی ساق دست چپ واقع شود و دست راست قبضه را بگیرد و دست چپ به روی ساق دست راست و لوله به سمت داخل باشد.

۹۴- در زمین و عارضه و مستور و جنگلی و در کوچه‌های دهات مخبران نیزه به سر تفنگ نصب می‌نمایند و همچنین نیزه فنگ می‌کنند وقتی که سواره دشمن نزدیک یا مأمور مربوط ساختن دو قسمت یا در جایی باشد که زمین واقعه در جلو خود را نتوانند ملاحظه کنند.

### فقره هشتم: در استعمال تفنگ در وقت تیراندازی

۹۵- در فرمان بازدید فنگ تفنگ را به قسمی از دوش برمی‌دارند که در پهلو فنگ مذکور شد و پس از رها نمودن آن از شانۀ راست با دست چپ آن را قائم نگاه می‌دارند و با دست راست قبضه را می‌گیرند و سر تفنگ را فرود می‌آورند به طوری که ساق دست چپ در روی کمر واقع شود. پس از آن دست راست را حرکت داده به روی گلن‌گدن می‌آورند به طوری که شست در روی جای شست آن واقع شود و سایر انگشتان در خارج به سمت راست. پس از آن با شست دست راست گلن‌گدن را حرکت داده خزانه را باز می‌نمایند و قبضه را متصرف می‌شوند و پس از باز شدن خزانه سر تفنگ را قدری فرود می‌آورند و لوله را به سمت پیش نگاه می‌دارند. حرکت بازدید فنگ محض آن است که مطمئن شویم که

تفنگ خالی و گلن گدن بی سیب است.

۹۶- اگر محض بازدید صاحب منصب تفنگ را از دست سرباز بگیرد سرباز دست‌های خود را به پهلو خود می‌آویزد و مثل حالت سرباز بی تفنگ می‌ایستد و در وقت پس گرفتن دست چپ را به زیر قراول می‌برد و با هر دو دست تفنگ را به وضع اول قرار می‌دهد. هر گاه صاحب منصب بخواهد تفنگ‌ها را با کمال دقت ملاحظه و بازدید نماید آن وقت فرمان «به پا فنگ» می‌دهد و آنها را فرادفرد<sup>۱</sup> و ارسی می‌کند.

۹۷- پس از بازدید فنگ هرگاه بخواهند به دوش فنگ نمایند فرمان می‌دهند «بدوش فنگ». در این فرمان انگشت اول دست راست را به عقب جای شست گلن گدن می‌گذارند و شست را در طرف دیگر خزانه و با انگشت اول به گلن گدن قوت کرده خزانه را می‌بندند. پس از آن با همان دست قبضه را گرفته با هر دو دست تفنگ را به وضع عمودی نگاه می‌دارند و با دست راست بند تفنگ را از نزدیکی گتر<sup>۲</sup> که تصرف نموده به شانه راست می‌آویزند.

۹۸- به جهت پرکردن و آتش فانسقه جلو را اول باز می‌کنند و با دست چپ سر بسته فشنگ را باز نموده فشنگ‌ها را در فانسقه می‌ریزند. هر گاه تدارک فانسقه پیش تمام شده باشد از فانسقه عقب یک دشته برداشته در آن می‌ریزند.

۹۹- به فرمان اخبار پر کردن اعمال فوق را به جامی آورند و در فرمان «پُر کن» تفنگ را از شانه راست می‌گیرند به طوری که در پهلو فنگ ذکر شد و در همان هنگام نیم به راست کرده پای راست را به فاصله یک پا از پای چپ دور می‌کنند و در وقت این حرکت با دست چپ تفنگ را قدری مرتفع ساخته به وضع افقی قرار می‌دهند به طوری که چهار انگشت بالاتر از فانسقه قرار گیرد و بند تفنگ به روی ساق دست چپ واقع شود و شست دست چپ در طول ناوه<sup>۳</sup> قن‌داق به جهت آن که تفنگ محکم نگاه داشته شود آرنج چپ را به بدن متصل می‌نمایند و بعد از آن دست راست را به گلن گدن برده خزانه را باز می‌کنند و با شست و دو انگشت اول یک فشنگ از فانسقه بیرون می‌آورند به طوری که سر فشنگ به سمت پیش واقع شود و پس از آن آنرا داخل خزانه می‌کنند و با شست بر ته آن قوت کرده به قدر امکان او را در خزانه داخل می‌نمایند و بعد گلن گدن را بسته قبضه را متصرف

۱. یک به یک

۲. قطعه‌هایی از پارچه که قسمت پائین ساق پا و بالای کفش را می‌پوشاند.

۳. پسوند تصغیر، نسبت و شباهت. در اینجا ته قن‌داق.

می‌شوند و بدوش فنگ می‌کنند مثل آنکه در بازدید فنگ مذکور شد و در ضمن حرکت نیم به چپ نموده رو به پیش می‌نمایند و باید ملتفت بود که در هنگام پر کردن سنگینی بدن به روی هر دو پا واقع شود.

۱۰۰- در اخبار آتش اگر تفنگ خالی باشد اعمال مقدمه پرکردن را معمول خواهند داشت و در فرمان حاضر فنگ سرباز به وضعی قرار می‌گیرد که در پر کردن مذکور شد در حالتی که چقماق را سرپا می‌آورد پس از آن قبضه را گرفته انگشت‌ها را پشت زانوی قرخلق می‌گذارد.

۱۰۱- به جهت تیراندازی فرمان می‌دهند «رو». در این فرمان سرباز تفنگ را با هر دو دست بلند کرده صفحه ته قنداق را به کتف راست تکیه می‌دهد و با چشم راست شکاف قراول عقب و قراول جلو را با نقطه نشانه در یک خط می‌آورد. پس از آن با دست راست ته قنداق را محکم به شانه راست متکی ساخته بند دوم انگشت اول را به آرامی در جلو ماشه می‌برد و انگشت دوم را به عقب زانوی قرخلق می‌گذارد. سرباز در این حالت می‌تواند آرنج راست خود را مرتفع سازد و اگر فاصله نزدیک باشد یا حالت طبیعی سرباز اقتضا کند ممکن است سر را به طرف راست خم نماید و قطر کف دست چپ را در زیر قنداق در نقطه اتکا قرار می‌دهد به طوری که شست در امتداد ناوه قنداق و سباز انگشتان در طرف دیگر آن واقع شود و آرنج چپ زیاد به سمت راست و چپ متمایل نشود. در حین قراول رفتن چشم چپ باید بسته شود و دست راست محض تعیین امتداد تفنگ را حرکت وضعی دهد و دست چپ در وقت لزوم سر لوله را به راست و چپ منعطف نماید.

۱۰۲- وقتی سرباز به حرکت قراول رفتن مستقیم مسبوق<sup>۱</sup> گردید او را تعلیم می‌دهند که بتوانند منحرف نیز قراول روند و به جهت این عمل فرمانده نقطه نشانه را به سربازان نشان داده فرمان می‌دهد «منحرف به راست یا منحرف به چپ رو». در این فرمان سرباز شانه راست را به عقب یا به پیش حرکت داده به امتداد معینه قراول می‌رود. در این حرکت پاها از موضع معینه خود حرکت نکنند و عمل قراول رفتن به همان قسمی باشد که سابق ذکر شد.

۱۰۳- در حرکت منحرف به راست یا منحرف به چپ نباید وضع پاها تغییر کند.

۱۰۴- هر گاه پس از حرکت رو نخواهند تیراندازی معمول بشود فرمان می‌دهند «پائین فنگ». در فرمان پائین انگشت اول را از ماشه برداشته عقب زانوی قرخلق می‌گذارند و در

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۳۹

فرمان «فنگ تفنگ» را فرو آورده وضع حاضر فنگ را اختیار می کنند.

۱۰۵- در صورتی که فرمان «رو» داده باشند و بخواهند آتش کنند فرمان می دهند «آت» در این فرمان سرباز نفس خود را حبس نموده به آرامی بر ماشه آنقدر فشار می آورد که چانه بخوابد و حرکت این انگشت باید به نوعی باشد که باعث حرکت سایر اعضا نگردد و نداند که چه وقت چانه فرود می آید و همیشه خط نشانه را محاذی نقطه نشانه نگاه دارد. پس از انداختن تیر، سرباز تفنگ را فرود آورده چخماق را می کشد و خزانه را باز کرده تفنگ را پر می کند و منتظر فرمان می شود. ممکن است از کثرت تیراندازی و گرم شدن تفنگ گلن گدن از جای خود حرکت نکند. در آن صورت سرباز تفنگ به سمت راست به قدری می گرداند که چخماق به سمت پائین واقع شود. بعد جزء مؤخر کف دست را به روی جای شست گلن گدن می کوبد تا آنکه گلن گدن باز شده فشنگ سوخته بیرون آید.

۱۰۶- در فرمان آتش بس اگر تفنگ خالی باشد پر می کنند و سرلوله را مرتفع ساخته تفنگ را برابر شانه راست قائم نگاه می دارند به طوری که شست دست چپ در ارتفاع چشم واقع شود و شست دست راست روی دنباله و سایز انگشتان از زیر قرخلق قبضه را متصرف شود پس از آن با انگشت اول بر ماشه فشار آورده چانه را به امداد شست به قدری می خوابانند که نزدیک سوزن رسد پس از آن فشار آورده آن را سر نیم پا می آورند و با دست راست قبضه را می گیرند و بعد تفنگ را به شانه راست آویخته فانسقه جلو را می بندند.

۱۰۷- هرگاه پس از فرمان قطع آتش بخواهند تفنگ ها خالی باشد بعد از فرمان آتش بس فرمان «فشنگ جا» خواهند داد و سربازان در این فرمان تفنگ را به وضع حاضر فنگ گرفته خزانه را باز می کنند و ته فشنگ را با شست و دو انگشت اول می گیرند و در فانسقه می گذارند پس از آن خزانه را می بندند و چخماق را می خوابانند و تفنگ را بدوش می آویزند و فانسقه را می بندند.

۱۰۸- هرگاه تفنگ پر باشد و بدون تیراندازی خواهند فشنگ آنرا خارج کنند فرمان می دهند «فشنگ جا» در این فرمان فشنگ را از تفنگ خارج می کنند به طوری که سابق ذکر شد.

۱۰۹- پر کن و حاضر فنگ را از به پا فنگ و پهلو فنگ نیز معمول دارند و سرباز بعد از استماع فرمان تفنگ را بالا انداخته با دست چپ از برابر قراول آن را متصرف می شود و با دست راست قبضه را م گیرد و دست چپ را در ارتفاع شانه در وسط بدن قرار می دهد پس

از آن با هر دو دست تفنگ را حرکت داده بوضع افقی قرار می دهد.

۱۱۰- بعد از آن که سرباز در حالت ایستاده تیرانداختن را به خوبی آموخت آنرا تعلیم می کنند که از حالت به زانو و سر یا نشسته (یا چمباتمه) و خوابیده و نشسته و راه رفتن تیراندازی نماید.

۱۱۱- در حالت «به زانو». در فرمان «به زانو» حاضر فنگ سرباز نیم به راست می کند و پای چپ را به وضعی قرار می دهد که بر خط سابق شانه‌ها عمود باشد و پای راست را به عقب برده روی زانوی راست می نشیند و آرنج چپ را به روی زانوی چپ تکیه داده تفنگ را افقی نگاه می دارد و در رو کردن آرنج چپ را به زانوی چپ تکیه می دهد و در وقت خوابانیدن چانه صفحه ته قنداق را در فرمان «قطع آتش» سرباز ته قنداق را به زمین می گذارد و دست چپ را به روی زانو چپ و در فرمان برپا سرباز ایستاده بدوش فنگ می کند و فانسقه را می بندد.

۱۱۲- در حالت سرپا یا چمباتمه. سرباز به روی دو پا می نشیند و در وقت پر کردن تفنگ را به روی هر دو زانو تکیه می دهد و در قراول رفتن آرنج‌ها را.

۱۱۳- در حالت خوابیده. در فرمانی که مخصوص خوابیده حاضر فنگ آن است سرباز بجلدی به روی شکم می خوابد و در پر کردن به پهلو چپ تکیه می کند و تفنگ را در امتدادی که باید تیراندازی به زیر آورده سر لوله را از زمین بلند نگاه می دارند و فانسقه جلو را به سمت راست می کشد محض آنکه آسوده تفنگ را پر کند و در وقت قراول رفتن به روی شکم می خوابد و دو آرنج را ستون بدن کرده و با هر دو دست تفنگ را بلند نگاه می دارد. به طوری که دست چپ در عقب قراول واقع شود پس از فرمان «آتش بس» اگر فرمان «صف برپا» دهند سرباز بجلدی بر می خیزد.

۱۱۴- در حالت نشسته. به جهت تیراندازی از حالت نشسته سرباز پس از نیم به راست کردن می نشیند و پای چپ را به زمین ستون می کند و در قراول رفتن آرنج چپ را به زانوی چپ تکیه می دهد و عمل پر کردن و قراول رفتن از این حالت چنان است که سابق ذکر شد.

۱۱۵- در حالت راه رفتن. پر کردن در حال حرکت مثل پر کردن در حالت ایستاده معمول می شود ولی محض آنکه تیراندازی با اثر باشد باید حتماً وقت آتش کردن توقف نمود.

۱۱۶- پس از آن که سرباز رو کردن را به انواع حالات آموخت او را تعلیم می کنند که در

انواع مواضع نسبت به اراضی بتواند اسلحه خود را به کار برد.

۱۱۷- در صورتی که درخت بزرگی موجود باشد سرباز آرنج چپ خود را به آن تکیه می‌دهد و در عقب آن پنهان می‌شود و در وقت تیراندازی از طرف راست درخت قراول می‌رود به جهت آنکه استراحت بایستد آرنج چپ را به درخت تکیه می‌دهد و سر را به قدری پیش می‌آورد که بتواند قراول رود و بدن را در عقب درخت پنهان می‌کند.

۱۱۸- هرگاه آن درخت کوچک باشد در وقت رو کردن دست چپ را به آن که تکیه می‌دهد و وضع ایستادن را در این موقع چندان تغییر نمی‌دهد یعنی خود را خیلی کم به سمت راست منعطف می‌نماید و دست چپ را لازم نیست که در نقطه اتکای تفنگ قرار دهد بلکه باید بازوی چپ را خم کند و تفنگ را پائین شست و انگشت اول جای داده و سایر انگشتان را به درخت متکی سازد.

۱۱۹- فقره که در خصوص درخت مذکور شد سرباز باید نیز به عمل آورد در صورتی که عقب پنجره یا مَزْعَل<sup>۱</sup> یا ثقبه<sup>۲</sup> دیواری واقع شود یعنی همیشه در عقب پنجره و سوراخ در طرف چپ قرار گیرد و دست چپ خود را در ارتفاع مناسب به دیوار تکیه دهد. اگر ثقبه که از آن تیراندازی می‌کنند مرتفع نباشد و از خارج دیوار بتوان سر تفنگ را گرفت در آن صورت نباید سر تفنگ را از سوراخ زیاد خارج نماید.

۱۲۰- هرگاه سرباز مانعی از زمین را به جهت محافظت خود خواهد مفید شمرد و آن مانع سنگری یا خاک ریز یا دیوار یا خندق یا مانع مصنوعی دیگری باشد در آن صورت به وضعی قرار خواهد گرفت که متناسب باشد با آن مانع یعنی ایستاده یا چمباتمه یا نشسته یا به زانو و از خط الراس آن تیراندازی خواهد نمود.

۱۲۱- در صورتی که بته از نباتات یا پرچین و خرمنی موجود باشد سرباز باید آن را به جهت پنهان نمودن خود مفید شمرد و کلیتاً در عقب چنین موانع از زمین سرباز باید نوعی قرار گیرد که همه اعمال به جهت او آسان باشد و پس از آتش کردن جای خود را عوض کند و به جهت تیراندازی برخیزد و پس از آتش کردن مکرر بنشیند. سرباز چون در زنجیر مخبران باشد باید در هنگام تیراندازی شیئی را مدّ نظر بیاورد و چون خواهد آتش کند ملاحظه فاصله آن را بنماید و قابلیت خود را در زدن آن نشانه بسنجد و الا تدارک خود را

۱. رخنه یا شکافی باریک در دیوار سنگری یا دژ که از آن تیراندازی می‌کنند.

۲. سوراخ. رخنه

بی‌فایده تلف نکند زیرا که آن شیئی را که اغلب به سمتش تیر می‌اندازند خود پوشیده است.

۱۲۳- در زنجیر مخبران تیراندازی همیشه به اختیار سرباز نیست بلکه اغلب محکوم فرمان فرمانده است ولی در حالات ذیل ممکن است به اختیار خود تیراندازی کند. اول آن وقتی که خواهد اخبار دهد.

دوم در صورتی که صاحب منصبی از دشمن را در موقع مناسب مشاهده کند.

سیم آن وقتی که خواهد خود را محافظت نماید از شر دشمن ناگهانی.

۱۲۴- سرباز چون در خط زنجیر باشد آنوقت از آتش کردن صرف نظر می‌کند که مقصد را نتواند به هدف گیرد و نیز قطع تیراندازی خواهد نمود آن وقتی که فرمان آتش بس داده شود.

۱۲۵- چون سربازان فردا فرد طرز استعمال تفنگ خود را در تیراندازی آموختند و به قدری ماهر شدند که در هنگام عمل جز سرکشی معلم تعلیمی به جهت آنها لازم نشد آن وقت چند نفر آنها را مجتمع ساخته با صف تیراندازی می‌کنند.

۱۲۶- فرمانده به جهت پر کردن فرمان اخبار پُر کردن می‌دهد و در این فرمان سربازان مهیا می‌شوند به جهت پر کردن و در فرمان «پُر کن» تفنگ‌ها را پر می‌کنند. نمایندگان که در طرفین صف قرار دارند تفنگ خود را در دوش خود نگاه می‌دارند و نیم‌گردش به سمت راست و چپ کرده ملاحظه حرکات سرباز را می‌نمایند.

۱۲۷- چون سربازان در یک صف آتش کنند آن را «آتش صف» می‌نامند و در این فرمان اشخاص باید تماماً بالاتفاق تیر بیندازند و فرمانده در این هنگام باید مقصد را معین نماید و نیز فاصله آن را درست مشخص کند و سربازان به سمت آن مقصد درست قراول روند.

۱۲۸- هر گاه تفنگ پر یا خالی باشد به جهت آن که صف تیراندازی نماید ابتدا فرمان «آتش صف» می‌دهند. در این فرمان سربازان اعمالی که مقدمه تیراندازی است به عمل می‌آورند و نماینده رو به طرف صف می‌نماید و در فرمان «حاضر فنگ» سربازان تفنگ خود را آماده می‌نمایند و اگر خالی باشد پر می‌کنند. پس از آن اخبار می‌دهند به سمت فلان شیئی به فلان قدم در فرمان رو یا منحرف یا (نیم) به راست (به چپ) رو قراول می‌روند و در فرمان «آت» تفنگ‌ها را آتش می‌دهند و پس از انداختن تیر تفنگ‌ها را پر کرده حاضر فنگ نگاه می‌دارند.

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۴۳

۱۲۹- به جهت قطع آتش فرمان می دهند «آتش بس» و اگر باید تفنگ‌ها را خالی به دوش اندازند بعد از فرمان «آتش بس» فرمان «فشنگ جا» می دهند و هر سرباز رفتار می نماید از قراری که سابق ذکر شد و نمایندگان رو به پیش می کنند.

۱۳۰- پس از فرمان قطع آتش هیچ یک از سربازان به هیچ وجه و هیچ عذر نمی توانند تیراندازی کنند.

۱۳۱- هرگاه معلم بخواهد سربازان به حالت به زانو یا نشسته تیراندازی کنند بعد از اخبار آتش فرمان به زانو یا نشسته خواهد داد و سربازان به وضعی که فرمان داده شده قرار می گیرند و سیار اعمال تیراندازی را از قراری معمول می دارند که در آتش صف مذکور شد و فرمانده بنا بر اقتضاء حالت می تواند امر نماید که در فرمان رو بایستند و قراول روند و بعد از آتش کردن مکرر بنشینند. پس از فرمان قطع آتش فرمان «به جای خود» خواهند داد و در این فرمان سرباز برمی خیزد و به دوش فنگ می نماید.

۱۳۲- هرگاه سرباز خواهد خوابیده تیراندازی کند ابتدا فرمان «درازش» می دهند و پس از فرمان قطع آتش فرمان «برپا» در تمام حرکات تیراندازی معلم ملاحظه می نماید که سربازان مانع حرکات یکدیگر نشوند.

۱۳۳- فرمانده باید در هنگام تیراندازی در طرف راست قدری به پیش قرار گیرد و گاهی نیز به عقب رفته مطمئن شود که سربازان درست به سمت مقصد تیراندازی نمایند و در وقت مشق هر گاه هدفی موجود نباشد نماینده به جای آن می گذارد.

### فقره نهم: در مشق مخبرانی سرباز

۱۳۴- چون سربازان عادت گرفتند که منفرداً یا به هیئت اجتماع حرکات خود را از روی خاطر جمعی و اطمینان معمول دارند و در جمیع اوضاع و حالات تفنگ خود را پر و خالی نمایند و از اثر آتش خود اطمینان حاصل نمودند و فواصل را از روی بزرگ و کوچکی هدف به طور مناسب مفید شمردند و کلیتاً ماهر شدند که تمام حرکات را از روی چابکی و جلادت معمول دارند عادت می دهند آنها را که در وقت جنگ این اعمال را به جای آورند.

۱۳۵- در هر محاربه کوشش و سعی سرباز باید در این باشد که دشمن را عقب نشانند و جای او را خود تصرف نماید و یا آنکه اگر دشمن خواهد به قصد تصرف موضع نزدیک شود او را ممانعت کند.



۱۳۶- در هر دو حالت باید دو قسمت به یکدیگر نزدیک شوند تا آنکه بتوانند با آتش یا با نیزه اسلحه خود را به کار برند و این مقابرت یا از هر دو سمت معمول می‌شود و یا از یک سمت در صورتی که سمت مقابل مقاومت نماید یا در عقب نشینی باشد.

۱۳۷- از تیراندازی مناسب و با اثر همیشه نتایج خوب برده می‌شود ولی چون جد و جهد دشمن نیز در این است که از نتایج پسندیده متنفع گردد پس باید سعی نمود که به واسطه حسن استعمال اسلحه خود بر دشمن تفوق جوئیم و بر او خسارت کلی وارد آوریم و او را از اعتبار بیندازیم.

۱۳۸- شرط اول به جهت وصول به این مقصود آن است که آتش نوعی کرده شود که رسیدن تیر به هدف کمال احتمال را داشته باشد و شرط ثانی آنکه به جهت محافظت خود سرباز مهارت تام پیدا کند در استعمال اراضی و از امکانه که مواجه آتش دشمن است به زودی خود را خارج نماید.

۱۳۹- به جهت عمل آوردن این دو شرط سرباز باید در عمل خود چنان مهارت پیدا کرده باشد که در هر موقع هر اتفاقی می‌افتد بتواند از روی چابکی و چالاکی خود درصدد رفع برآید چون زیرکی و فهم سرباز به درجه مذکوره رسید آن را مخبران می‌نامند و مخبران نباید در هنگام عمل به وضع سربازی باقی ماند بلکه باید طوری که عارضه‌های سطح خاک و حالت فطری و جبلی خود اقتضا می‌کند برقرار باشد و هر قدر در استعمال اسلحه خود ماهرتر و اعضایش به جهت حرکت مخفی و نزدیک شدن بهتر بتواند به کار برد به جهت عمل مخبرانی قابل‌تر خواهد بود.

۱۴۰- خدماتی که سرباز مخبران در جنگ باید به عمل آورد از قرار ذیل است: اولاً در صورتی که دشمن کم یا زیاد پنهان باشد باید سعی نموده به او نزدیک شود و با آتش زیاد حتی المقدور به او صدمه وارد آورد یا آن که اقلأ او را متزلزل سازد و آخرالامر با نیزه به سر او ریزد.

ثانیاً چون دشمن نزدیک شد به ملاقات او پیش رود و چون نزدیک شدن به جهت او ممکن نباشد باید به آتش‌های مؤثر و عارضه‌های زمینی تمسک جوید خاصه آن زمانی که نزدیک شدن بسته به حرکت دشمن باشد نه به اختیار سرباز.

ثالثاً باید در موضعی مستور در کمین دشمن باشد و چون خواهد نزدیک شود او را مانع گردد.

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۴۵

۱۴۱- از آنچه مذکور شد معلوم می‌شود که دشمن یا عقب نشینی اختیار می‌کند یا آنکه تعدی کرده ما را عقب می‌نشانند پس در صورت اول باید بیشتر در منهزم ساختن او سعی کنیم و در صورت ثانی حتی المقدور او را منع نمائیم که نزدیک ما نشود و حرکت او را تاخیر اندازیم ولی شرط کلی آن است که سرباز عقب نشینی اختیار نکند جز به حکم مخصوص.

۱۴۲- در این مشق‌ها که مخصوص مهیا کردن سرباز است به جهت عمل مخبرانی معلم باید قابلیت شخصی و زکاوت و هوش فطری سرباز را به کار برد و تکلیف هر موقع را از سرباز سؤال کند و به واسطه بیان آنها را تصحیح نماید تا آنکه در تمام مواقع سرباز از روی سلیقه خود بتواند عمل نماید.

۱۴۳- معلم نباید در هر آن تصحیح عیوب حرکات سرباز بنماید بلکه حرکت او را به خیال خود او واگذارد تا آنکه از روی سلیقه خود به راه راست افتد و اگر لازم شود بعضی تکلیفات را زبانی بگوید. بی حوصلگی و تغییر و فریاد کردن باعث آن می‌شود که سرباز خود را گم کند و به اندیشه‌های خود اعتماد نماید زیرا که در آن وقت خود را آزاد نمی‌داند و همچنین اشارات فرمانده را نمی‌فهمد و در اتفاقات سخت اغتشاش کلی حاصل می‌شود بدون آنکه بهره برده شود.

۱۴۴- در ابتدا طریق نزدیک شدن را در صورتی که دشمن نمایان باشد به سربازان تعلیم دهند پس از آن به آنها بیاموزند وضع نزدیک شدن را در صورتی که دشمن مخفی بایک جزئی نمایان باشد و مشق اینگونه تعلیمات را باید در اقسام مختلفه اراضی داد تا آنکه سربازان بتوانند در کمال اطمینان و مهارت حرکت کنند. پس در ابتدا به جهت اینگونه تعلیم زمینی را منتخب کنند که مکشوف باشد زیرا که در این نوع اراضی سرباز بهتر می‌تواند دقت و اهتمام خود را به کار برد و به جهت صاحب منصب نیز سرکشی آسان تر باشد و این سرکشی خصوصاً در ابتدا لازم است محض آنکه عادات و حرکات بد رفع شد.

۱۴۵- وقتی معلم سربازان را فردا فرد تعلیم می‌دهد سایرین گوش به تقریرات او می‌دهند و اعمال را مشاهده می‌نمایند محض آنکه وقتی نوبه آنها می‌رسد آنچه دیده و شنیده‌اند به عمل آورند و بعد از چند نوبت عمل کردن به موقع خود بتوانند به هیئت اجتماع معمول و هجری دارند.

۱۴۶- به جهت آنکه طریق نزدیک شدن به دشمن نمایان را به سربازان تعلیم کنیم در

فاصله ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ قدم نقطه را از قبیل درخت و یا خانه و یا شیئی دیگر نشان می‌کنیم دور آن نقطه محض نمودن دشمن یک سرباز قابل قرار می‌دهیم که مثل هدف بایستد و سربازان مخبران به سمت او حرکت کند و وقتی بد حرکت کرد و خود را نمایان ساخت آن سرباز تیر خالی کند و آن تیر علامت بد حرکت کردن مخبران باشد.

۱۴۷- در هنگام تعلیم باید به سرباز سفارش نمود که وقتی می‌خواهد به سمت دشمن معینی برود از نزدیک ترین راه‌ها حرکت کند و به مناسبت امتدادی که باید بجلدی پیماید عارضه‌های زمین را مفید شمرده خود را از گلوله دشمن ایمن سازد. پس به جهت این فقره باید فایده هر عارضه از زمین را بداند و حساب فاصله آن را از دشمن داشته باشد و نوعی آن را به کار برد که زمین واقعه در جلو آن مانع استعمال تفنگ نشود.

۱۴۸- در ۱۰۰۰ و ۸۰۰ تا ۶۰۰ قدمی چون احتمال اثر آتش دشمن کم است سرباز در زمین‌هایی که چندان عارضه نداشته باشد بیشتر می‌تواند بدون واهمه توقف کند یا آنکه اگر در حرکت باشد آزادتر می‌تواند راه رود و خصوصاً دشمن را فریب خواهد داد وقتی که سرعت حرکتش غیر منظم باشد و امتداداتی که می‌پیماید مختلف.

۱۴۹- در فاصله ۶۰۰ الی ۴۰۰ قدم باید بیشتر عارضه‌های زمین را صرف محافظت خود نماید و از مسافت‌های مکشوف تندتر عبور کند و گاه‌گاه نیز بنا بر اقتضای حالت و عدم عارضه زمین بخوابد.

۱۵۰- از ۴۰۰ الی ۲۰۰ قدم احتمال اثر آتش بسیار زیاد است و سرباز باید مواظبت و دقت خود را در وقت نزدیک شدن زیادتر بنماید و در زمین‌های مکشوف پس از آنکه زود فاصله بسیار کمی را پیمود و به زمین بخوابد و در وقت حرکت اگر مناسب باشد خود را خم کند یا با چهار دست و پا فاصله را پیماید.

۱۵۱- از دوپست قدم نزدیکتر البته باید کمال احتیاط و جلادت و چیره دستی را به کار برد و در هنگام حرکت قدم به قدم پیش رود.

۱۵۲- کلیتاً از هزار ذرعی هر قدر متدرجاً نزدیکتر می‌شویم طول امتداداتی که باید پیمود کمتر شود و دقت و مواظبت در حرکت بیشتر.

۱۵۳- پس از آنکه مشق نزدیک شدن به دشمن نمایان را به سرباز تعلیم نمودیم مکرراً آن مشق را از سر می‌گیریم و با آن سربازی که محض نمایش دشمن قرار داده بودیم امر

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۴۷

می‌کنیم که گاه یک جزء بدن خود را مخفی سازد و جای خود را اغلب تغییر دهد و گاه از سمتی خود را ظاهر سازد و گاه از سمت دیگر معلم در ضمن تعلیم مواظبت می‌کند که طرز استعمال اسلحه نیز با جلادت و چابکی سرباز متناسب باشد.

۱۵۴- پس از آنکه سربازان را تعلیم نمودیم حرکت کنند در انواع زمین‌های ذو عارضه با کمال اطمینان آنها را تعلیم خواهیم نمود به سمت دشمنی حرکت کنند که خود او نیز در حرکت باشد.

۱۵۵- دستورالعمل حرکت به سمت دشمنی که مشغول راه رفتن باشد همان است که سابق ذکر شد فرقی که دارد این است که بیشتر متوجه دشمن باید بشویم و الا استعمال اسلحه و مقتضیات اراضی بی فایده خواهند شد.

۱۵۶- خلاصه باید به سرباز تعلیم نمود که بتواند در نقطه معین خطی قرار گیرد که به جهت پیش رفتن او معین شده به نوعی که از بیم آتشش دشمن نتواند نزدیک شود.

۱۵۷- پس از آنکه سرباز در جمیع مواقع ماهر شد که تعلیمات سابق الذکر را به عمل آورد بسیار سهل خواهد بود که به او تعلیم تعاقب کردن دشمن و عقب نشینی را بدهند.

۱۵۸- در ابتدای تعلیم به سربازان باید فهمانید که از عقب نشستن صدمه و ضرر بسیار از آتش دشمن به قشون خواهد رسید پس بدون سبب و فرمان مخصوص زحماتی را که تا آن وقت کشیده‌اند نباید به هدر دهند و وقتی که لازم شد به عقب بنشینند باید تند حرکت نمایند زیرا که از آرام حرکت کردن به سرباز صدمه کلی خواهد رسید و از حدی که در فرمان معین شده البته نباید عقب‌تر بروند. منظور از این مشق‌ها این نیست که لحظه از لحظه‌های جنگ را به سرباز بنمایند بلکه مقصود آن است که جنگ مخبران را به او تعلیم کنیم. پس فرمانده هر وقت دید اعمال از روی قاعده و درستی مجری نمی‌شود می‌تواند قطع حرکات را نماید.

۱۵۹- از تکرار مشق‌ها نباید کسل و دل‌تنگ شد بلکه هر قدر بیشتر مکرر کنیم بهتر خواهیم فهمید و کمتر مرتکب خطا می‌شویم و چنان چه در خاطر نقش می‌بندد که هر وقت بخوایم آنها را معمول داریم کمال خاطر جمعی را در عمل آوردن آنها خواهیم داشت. این مشق‌ها را هر وقت لازم می‌شود باید از سرباز خواست ولی به طور کلی نه آنکه معلم در تمام جزئیات دقت نماید.

### فقره دهم: در سلام و احترام نظامی

۱۶۰- هر سرباز باید احترام و سلام نظامی خود را در حالتی که به وضع سربازی باشد از روی قانون به عمل آورد.

سلام نظامی سرباز بی تفنگ. در صورتی که سرباز تفنگ نداشته باشد به جهت سلام نظامی دست راست خود را بلند کرده به سمت کلاه خود ببرد و به قدری که سه عدد شمرده شود که آهنگش مساوی آهنگ قدم رسمی باشد.

سلام نظامی با تفنگ. در صورتی که سرباز با تفنگ و در حالت به دوش فنگ باشد دست راست خود را از زیر بند تفنگ حرکت داده به قبضه می برد پس از آنکه شخص محترم گذشت مکرر حالت بدوش فنگ را اختیار می کند.

۱۶۱- اگر سربازی بی تفنگ باشد و خواهد راپورتی بدهد از شخص بزرگ سه قدم فاصله گرفته می ایستد و به روی او نگاه کرده سلام می دهد و بعد به وضع سربازی ایستاده راپورت خود را می دهد و در وقت مرخص شدن از خدمت بزرگ نیز مجدداً سلام دهد.

هر گاه شخص محترمی به سرباز نزدیک شود باید سرباز طوری رفتار کند که سابق ذکر شد یعنی شخص بزرگ وقتی که به سه قدمی رسید سلام دهد و به وضع سربازی قرار گیرد و منتظر فرمایشات او شود و چون آن شخص خواست مراجعت کند باید آن سرباز مجدداً سلام دهد. اگر سرباز تفنگ داشته باشد و در خارج بخواهد به صاحب منصبی راپورت دهد باید بدوش فنگ کند و چون به سه قدمی آن صاحب منصب ...!

۱۶۷- انواع سلام‌هایی که از نمره ۱۶۳ تاکنون ذکر کردیم معمول خواهد شد مگر وقتی که شخص محترم از سی قدم دورتر باشد.

۱۶۸- اگر سرباز روی عَرَّاده یا کالسکه نشسته باشد نباید برخیزد و در این حالت اگر تفنگ نداشته باشد باید به همان حالت هست با دست سلام دهد و اگر تفنگ داشته باشد باید همین قدر سر خود را به سمت بزرگ بگرداند اگر سرباز کلاه در سر نداشته باشد یا باری در دوشش باشد در وقت ملاقات بزرگ همین قدر سر خود را به سمت او می گرداند.

۱۶۹- اگر معدودی از سرباز در صف باشد فردا فرد با دست خود سلام نخواهند داد بلکه به امر بزرگتر خود یک مرتبه سلام می دهند اگر قسمتی با فرمانده خود ایستاده باشد و بزرگی خواهد آن قسمت را ملاقات کند فرمانده در طرفی قرار می گیرد که شخص بزرگ

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۴۹

از آن طرف می‌آید و چهار قدم از قطار آن قسمت فاصله می‌گیرد و سی قدم مانده که آن شخص برسد و سی قدم مانده که آن شخص برسد فرمانده رو را به سمت قسمت خود می‌کند و فرمان نظر به راست یا به چپ می‌دهد و اگر شخص بزرگ از یاور به بالا باشد فرمان سلام فنگ باید بدهد پس از آن رو به سمت بزرگ کند و به ملاقات او حرکت نماید و چون به او رسید مقدار جمعیت آن قسمت را با آن شخص بگوید در حالتی که خود را نیز داخل آن محسوب دارد.

هر گاه شخص بزرگ خواهد ملاحظه صف را بنماید فرمانده آن قسمت در پهلوئی خارج آن شخص قدری عقب‌تر طوری حرکت خواهد کرد که بتواند تمام فرمایشات او را استماع کند و جواب دهد و تمام اشخاص صف باید رو را به سمت او کنند و نظر خود را از او باز نگیرند.

۱۷۰- چون شخص بزرگ دور شد یا آنکه امر نمود فرمانده فرمان خیزدار خواهد داد و اگر اشخاص صف تفنگ داشته باشد فرمان بدوش فنگ نیز میدهند و در این فرمان سر را پیش گردانیده بدوش فنگ میکنند.

۱۷۱- هرگاه صف در حرکت باشد و بزرگی را ملاقات کند باید فرمانده فرمان گردانیدن سر را دهد به سمت آن بزرگ و احترام نظامی به جای آورد.

### فقره یازدهم: در وضع ایستادن طبال و شیپورچی و موزیکانچی

۱۷۲- طبال باید طبیل خود را بدوش خود هیکل کند و حلقه کم طبیل را بقلاب بند طبیل بیاویزد به طوری که طرف ضرب خور به سمت راست مایل شود و دو چوب طبیل را باید در روی طبیل حاضر زدن نگاه دارد.

هر گاه قسمتی که طبال با آن حرکت می‌کند در حالت راحت باش باشد طبال طبیل خود را از قلاب بند رها کرده در جلو پای خود از پهلو به زمین می‌گذارد به طوری که پیچ چله به سمت بالا باشد و سمتی که باید چوب زد به طرف پیش هر گاه طبال عازم جایی باشد و مامور طبیل زدن نباشد آن وقت طبیل را با تسمه‌هاش به دوش چپ می‌اندازد و به طوری که طرف چله دار به پشت تکیه کند.

۱۷۳- شیپورچی شیپور را با بند خود بدوش هیکل می‌کند به طوری که شیپور به روی ران راست واقع شود و دست راست را به طور طبیعی آویخته شیپور را می‌گیرد به طوری که شست در روی سر شیپور واقع شود و لوله سمت مقابل به طرف خارج و دهن شیپور قدری

به سمت پائین. در راه در وقت راحت باش می توان شیپور را در زیر بغل چپ گذاشت و سر شیپور باید با ریسمان شیپور بسته باشد در هوای بسیار سرد و سر شیپور را در جیب گذارند در فرمان خبردار به سر شیپور نصب می نمایند.

۱۷۴- موزیکانچیان اسباب خود را با دست راست می گیرند و آنهاییکه اسبابشان طویل است در طرف راست به طور مناسب نگاه می دارند. در وقت مشق و حرکت تکالیفشان مثل شیپورچی خواهد بود.

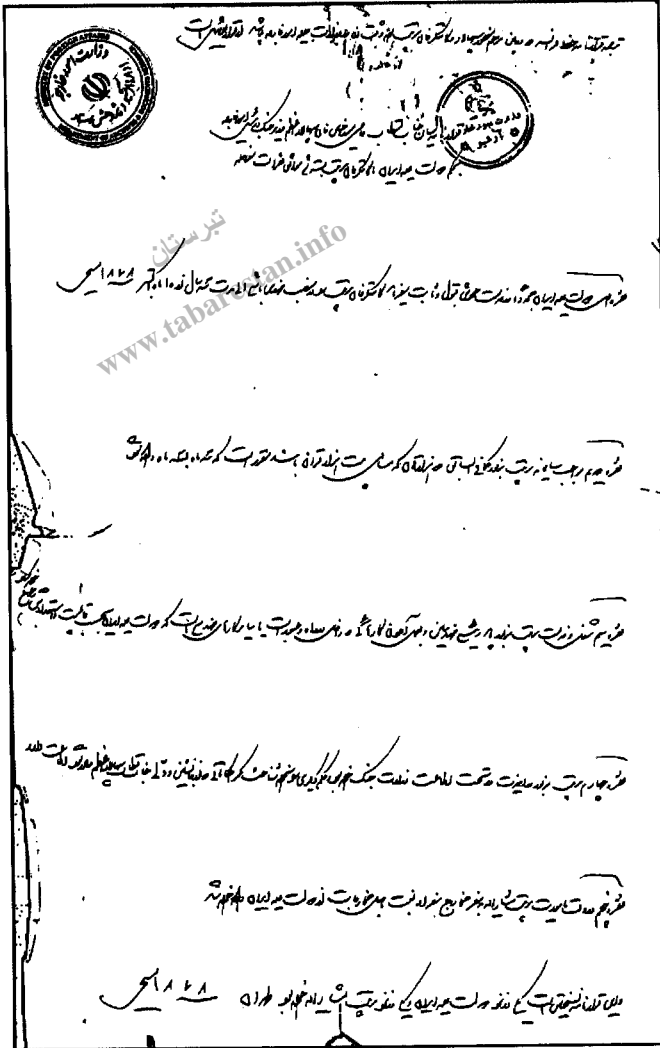
### **فقره دوازدهم: در وضع ایستادن سرباز مهندس پیاده**

۱۷۵- این اشخاص آلات و اسباب خود را مثل تفنگ با بنلابدوش راست می آویزند به طوری که دست های آنها به سمت بالا باشد.

تبرستان  
www.tabarestan.info

**فصل دوم: اسناد آرشیوی مربوط به کاستگرخان**  
**سازمان اسناد تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران (استادوخ)**





سند شماره ۱: سواد قرارنامه میان حسین خان سپهسالار و کاستگر خان سرتیب برای استخدام در وزارت امور خارجه و وزارت جنگ  
 سال ۱۲۹۵هـ.ق (استادوخ، کارتن ۱۵، پرونده ۳۳، شماره سند ۱۹-۱۶).

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۵۳

بازخوانی سند شماره ۱:

ترجمه قرارنامه خط فرانسه که در بین مرحوم مغفور سپهسالار و کاستگرخان سرتیپ بوده و ثبت آن در وزارت جلیله امور خارجه می‌باشد، از قرار تفصیل است. قرارنامه میان جناب مستطاب حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم وزیر جنگ و رئیس امور خارجه به حکم دولت علیه ایران با کاستگرخان سرتیپ بسته شد، موافق فقرات مفصله:

فقره اول، دولت علیه ایران مجدداً در خدمت خودش قبول و ثابت می‌فرماید، کاستگرخان سرتیپ را در منصب مهندس باشی الی مدت سه سال از او ۱۰ ماه اکتبر ۱۸۷۸ مسیحی<sup>۱</sup>.


فقره دوم، موجب سالیانه سرتیپ مزبور کما فی السابق دو هزار تومان که مساوی بیست هزار قران باشد مقرر است که سه ماه به سه ماه داده شود.

فقره سوم، شغل و خدمت سرتیپ مزبور باید رئیسی مهندسی و به عمل آمدن کارهایی که داخل در راه و عبور است یا سایر کارهای مهندسی است که دولت علیه ایران به حسب قابلیت و استعدادش رجوع خواهد کرد.

فقره چهارم، سرتیپ مزبور در این مدت در تحت احتیاط وزارت جنگ خواهد بود و حکم دیگری را نخواهد شناخت مگر احکاماتی که از جانشین دولی جناب مستطاب سپهسالار اعظم صادر شود اطاعت دارد.

فقره پنجم، در وقت ماموریت سرتیپ مشارالیه به سفر خارج سفر او نسبت به اصل مخارجات از دولت علیه ایران داده خواهد شد.

و این قرارنامه نسختین است یکی در نزد دولت علیه ایران و یکی در نزد ترتیب مشاورالیه خواهد بود. طهران سنه ۱۸۷۸ مسیحی.



ne reconnaît, d'autres ordres, que ceux émanés de son Altesse Impériale, Monsieur le Prince d'Orléans, Duc de Nemours, et d'ailleurs de la guerre, ou de ses délégués.

Art. 5. et dernier. ... Dans les voyages pour servir les frais lui seront payés en raison des dépenses effectuées.


Fait en double.  
Téhéran 1881.

— anssi validé huit cent quatre vingt un.

Albert Gastiger  
Général d'Armée

فرمانت است که در این مورد که مندرج در این قرارداد است  
تصدیق می‌گردد

این قرارداد در تهران در روز ۱۸ آبان ۱۳۱۰  
میلادی امضا شد



Contrat  
entre le Haut Gouvernement Impérial Persan et le Général Albert Gastiger d'Armée.

Art. 1. Le gouvernement Impérial Persan engage de nouveau à son service le Général Albert Gastiger d'Armée en qualité de Général en Chef pour la durée de trois ans à compter du quinze Octobre 1881.

Art. 2. Le traitement annuel du dit Général sera dans les mêmes conditions que précédemment, c'est à dire deux mille Tomans (20,000 francs) payés les par trimestres.

Art. 3. Les attributions de son service seront la direction et l'exécution des travaux de communications, routes et d'autres travaux techniques, ou bien encore d'autres devoirs compatibles avec son caractère et ses facultés, que le Gouvernement Impérial désignera à son gré.

Art. 4. Le dit Général, tout que durant son service, exercera directement du ministère de la guerre, etc.

تصدیق می‌گردد  
کندسوی صاحب‌الکبریا  
فرمانت است که در این مورد که مندرج در این قرارداد است  
تصدیق می‌گردد  
فرمانت است که در این مورد که مندرج در این قرارداد است  
تصدیق می‌گردد

سند شماره ۲: قرارنامه استخدام کاستگر به عنوان مهندس در وزارت امور خارجه در ماده ۵ سال ۱۲۹۸ هـ. ق (استادوخ، کارتن ۱۶، پرونده ۱۶، شماره سند ۱۴)

بازخوانی سند شماره ۲:

این قرارنامه از روی قرارنامه در بین مرحوم مغفور سپهسالار و بنده درگاه کاستگرخان سرتیپ نوشته شده است. قرارنامه در بین دولت علیه ایران با کاستگرخان فقره اول، دولت ایران مجدداً در خدمت خودش قبول و ثابت می‌فرماید کاستگرخان سرتیپ را در منصب مهندس‌باشی الی مدت سه سال ابتدا از انقضای تاریخ قرارنامه سابق که عبارت از پانزدهم ماه اکتبر ۱۸۸۱ مسیحی<sup>۱</sup> است.

فقره دوم، مواجب سالیانه سرتیپ مزبور کما فی السابق ۲ هزار تومان که مساوی بیست هزار قران باشد مقرر است که سه ماه به سه ماه داده شود. تبرستان

فقره سوم، شغل و خدمت سرتیپ مزبور رئیسی مهندسی و به عمل آوردن کارهایی که به عبارتاً آخری را داخل در عمل راه و عبور است یا سایر کارهای مهندسی است که دولت علیه ایران به حسب قابلیت و استعداداش رجوع خواهد فرمود.

فقره چهارم، سرتیپ مزبور در این مدت در تحت اطاعت وزارت جنگ خواهد بود و حکم غیر را نخواهد شناخت مگر احکاماتی که از جانب بندگان حضرت اقدس اسعد والا نایب السلطنه امیرکبیر و وزیر جنگ روحنا فداه یا از طرف جانشین دولی حضرت والا صادر شود و مجری و اطاعت دارد.

فقره پنجم، در وقت ماموریت سرتیپ مشاورالیه به سفر مخارج سفر از او نسبت به اصل مخارجات از دولت داده خواهد شد.

و این قرارنامه نسخین است یکی ضبط دولتی ایران و یکی نزد سرتیپ مشارالیه خواهد بود. تهران ۱۸۸۱ مسیحی.

*Contrat*

*entre le haut Gouvernement Impérial  
Persan, et le Général Albert Gast-  
inger Khan.*

*Art. 1. Le Gouvernement Impérial Per-  
san engage du nouveau à son  
service le général Albert Gastinger  
Khan en qualité d'ingénieur en-  
chef pour la durée de trois ans  
à compter du quinze octobre 1889.*

*Art. 2. Le traitement annuel du dit  
général sera dans les mêmes con-  
ditions que précédemment c.à.à.  
deux mille Tomans (20,000 francs)  
payables par trimestre.*

*Art. 3. Les attributions de son service  
seront la direction et l'exécution  
des travaux de communications  
et d'autres travaux techniques,  
ou bien encore d'autres devoirs  
compatibles avec son caractère  
et ses facultés, que le Gouverne-  
ment Impérial désignera à son  
gré.*

*Art. 4. Le dit général, tant que du-  
rera son service, relèvera di-  
rectement du Ministère de la  
guerre, et ne reconnaîtra d'au-  
tres ordres, que ceux émanés  
de Son Altesse Impériale.*

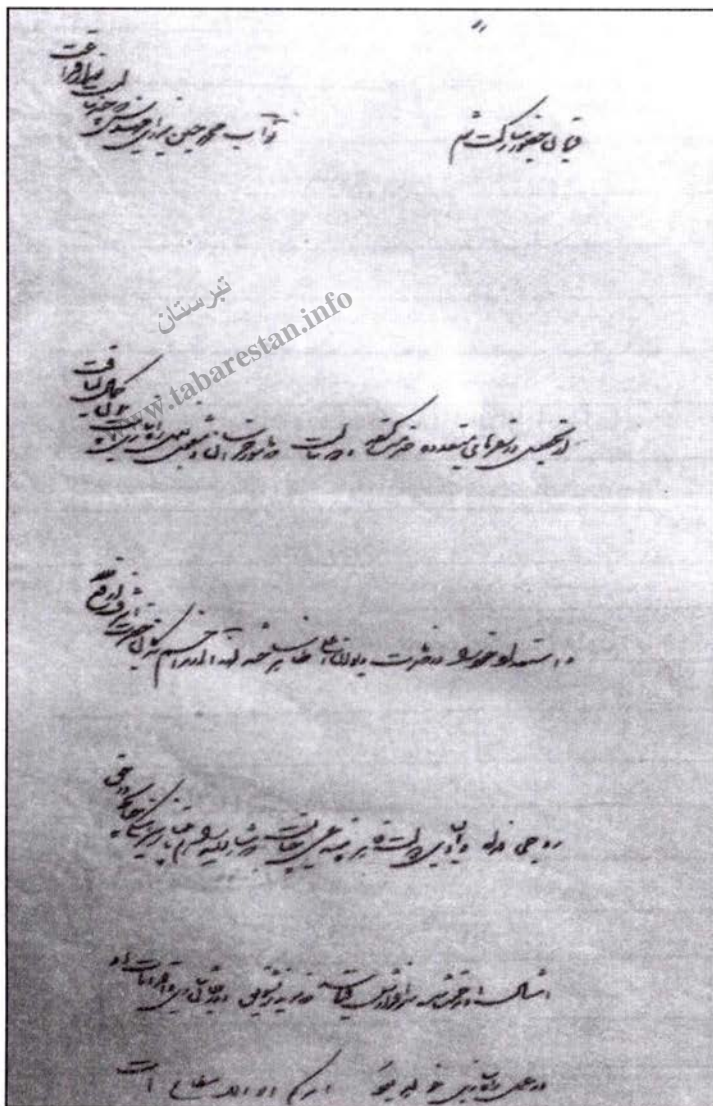
سند شماره ۳: قرارداد استخدام آلبرت کاستیگر به عنوان مهندس تلگراف در وزارت جنگ ایران و تضمین پرداخت حقوق وی از سوی کامران میرزا نایب السلطنه (سند به زبان فرانسه)

سال ۱۲۸۵ ه.ق. (استادوخ، کارتن ۱۳، پرونده ۲۸، شماره سند ۶)

تبرستان

[www.tbrestan.info](http://www.tbrestan.info)

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)



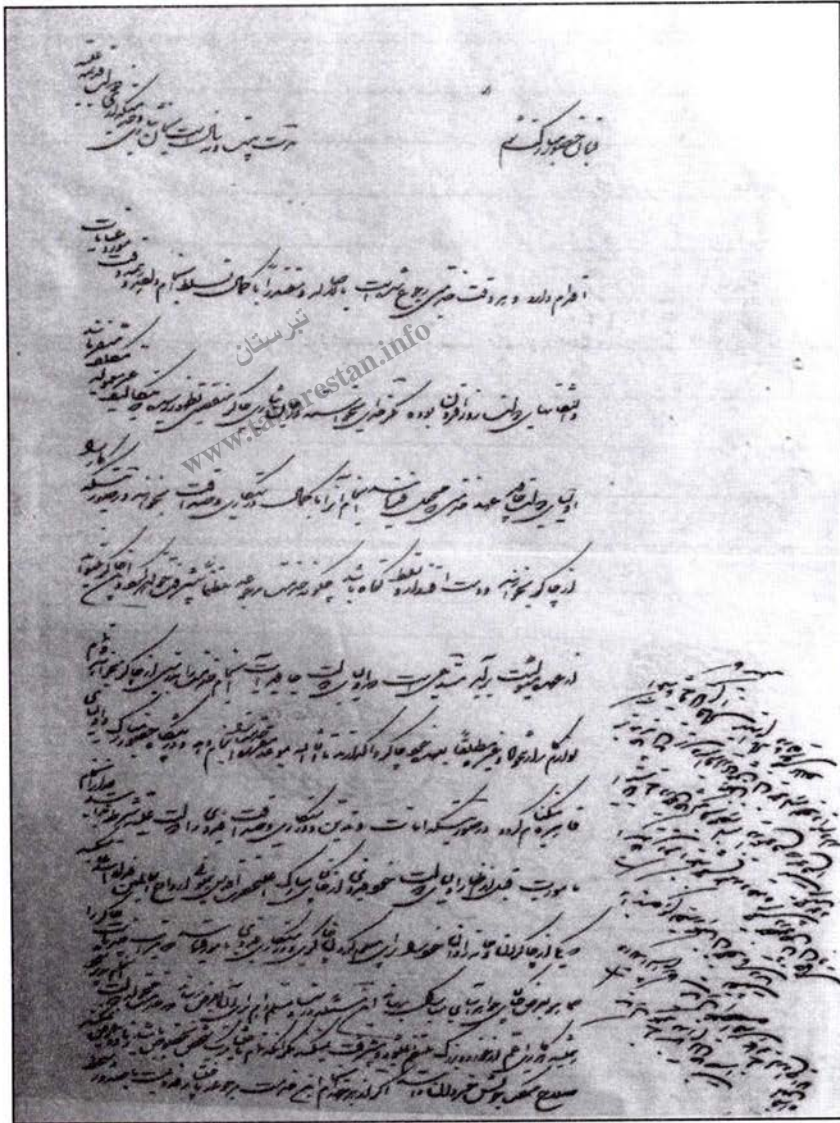
سند شماره ۴: درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت اعطای ترفیع و درجه سرهنگی به همکاریش محمدحسین میرزای مهندس (ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم ۵۴۳، برگ ۲۱۷)

هو

قربان حضور مبارکت شوم؛ نواب محمدحسین میرزای مهندس که چند سال است بعد از فراغت از تحصیل در سفرهای متعدده خدمت کرده، و دو سال است که مأمور خراسان و مشغول به عمل راهسازی است، چون کمال لیاقت و استعداد خود را در خدمات دیوان اعلی ظاهر ساخته، لهذا از مراحم بندگان حضرت اشرف ارفع والا روحی فداه و اولیای دولت قاهره، مستدعی چنان است که مشارالیه را هم به امتیاز سرهنگی چنانچه در حق امثال او مرحمت شده سرفرازش فرمایید که مزید بر تشویق در جان‌نثاری و اقدامات او در عمل راهسازی خواهد بود. امرکم الوالا مطاع است.

کاستگر





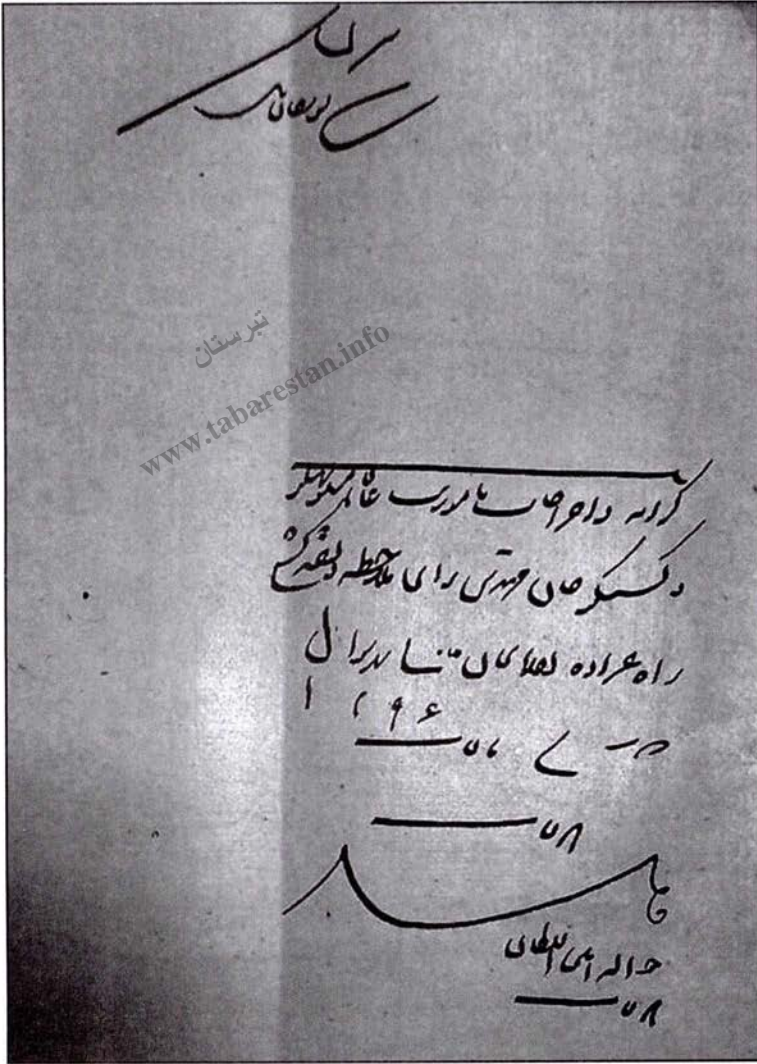
سند شماره ۵: درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت دریافت ترفیع و منصب امیر تومانی

(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم ۵۴۳، برگ ۲۱۸)

هو

قربان حضور مبارکت شوم؛ مدت بیست و نه سال است به جان نثاری و خدمتگزاری دولت قدیمه علیه اقدام دارد و هر وقت خدمتی رجوع شده است بالاصاله و مقتدرأ با کمال تسلط انجام داده و همه وقت مورد عنایات و التفات های دولت روز افزون بوده؛ مگر خدای ناخواسته در جان نثاری چاکر منقصی به ظهور رسیده که به تکالیف غیر معمول مکلف می فرمایند. اولیای دولت جاوید عهد خدمتی که محول فرمایند انجام آن را با کمال درستکاری و صداقت بخواهند. در صورتی که کار را از چاکر بخواهند و دست اقتدار و تسلط کوتاه باشد، چگونه خدمت مرجوعه منتظماً پیشرفت خواهد کرد و این چاکر می تواند از عهده مسئولیت برآید. مستدعی است دولت جاوید آیت انجام خدمت را به درستی از چاکر بخواهد و تمام لوازم کار از تنخواه و غیره مطلقاً به عهده خود چاکر واگذارند تا انشاءالله به موعده مقرر خدمت را انجام دهد و در پیشگاه حضور مبارک و اولیای قاهره نیکنام گردد. در صورتی که امانت و تدین و درستکاری و صداقت فدوی را دولت علیه شرط بدانید بعد از انجام ماموریت قبل از اظهار اولیای دولت خود فدوی از خاکپای مبارک اعلیحضرت همایونی ارواح العالمین فداه استدعا می کند که یکی از چاکران و خانه زادان خود را برای معلوم کردن چاکری و درستکاری فدوی مامور فرمایند که مراتب خدمات چاکر کماهو را به عرض خاکپای جواهر آسای مبارک برساند. این مسئله درست و مسلم را هم برای آن به عرض برساند که خدمت محوله دولت انجام پذیر شود. همیشه هرکاری اعم از خورد و بزرگ منتظم نمی شود و پیشرفت نمی کند مگر آنکه تمام به اختیار یک شخص به خصوص باشد. زیاده عرض نمی کند. صلاح مملکت خویش خسروان دانند. اگر از هر جهت انجام این خدمت مرجوعه به اختیار فدویست با صدور دستخط مبارک همایونی در انجام آن حاضر است والا التزام رکاب مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی ارواح العالمین فداه را بنده هم به قدر هم گنان خود مایل و شایقست. استدعای دیگر اینکه چون مکرر وعده مرحمتی در خصوص نشان و حمایل امیر تومانی در حق چاکر فرموده اند در این موقع که موقع است مرحمت شود مزید جان نثاری و سرافرازی بین همگنان خواهد بود و امیدوار آنکه باقی ایام اقبال مستدام باد. زیاده عرضی ندارد.

کاستگر.



سند شماره ۶: برات امین السلطان به کاستگرخان جهت نقشه کشی راه شوسه آذربایجان  
(ساکما، آلبوم بیوتات)

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۶۳

بازخوانی سند شماره ۶:

سررشته سنه توشقان نیل

برات: کرایه و اخراجات ماموریت عالیجاه مسیو بهلر و کستگرخان مهندس برای ملاحظه  
و نقشه کشی راه عراده آذربایجان. به تاریخ شهر شوال ۱۲۹۶.

دو فقره المقرر ۱۰۰ تومان: ۲۰۰ تومان

وجهه حواله امین السلطان: ۲۰۰ تومان

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

بجای خود مبارک تویم بعد از این که پیش من خدمت حاصل کرده است و در  
به اندازه شصت و نه سال زنده بماند اول به پند و موعظه شده است  
شصت و نه سال تا به درجه نهم نرسد و در این ایام که در این خدمت  
نایم تا شصت و نه سال تمام نرسد زیرا که در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
و الله اعلم کرم همیشه خوش ارادتند بر آمدن ما مورس خدمت و در خدمت  
و طاعت کردار و خوب و صفا کرده همه در خدمت که در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
محمد آردم خدمت نکرده است که خدا را حاکم نکرده است که در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
تا بول دیده و حاکم آن خدمت و غیر خود است که در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
مانده ام و غیر ستم حاکم حاکم را فراموش شده است که در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
با عطا هم میسر از آن که بدو میسر است که در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
خدمت من نخواهد بود و در هر کجا است که در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
بدم دیدم که کور است که در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
در عرص خاتم خدمت من بنام اعراض کردم و در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
دارم در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام که در خدمت من نایم تا شصت و نه سال تمام  
قبول شرف زنده جارت بعضی کبر است

سند شماره ۷: درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت اعطای درجه جدید نظامی از سر تیپ اولی به امیر تومانی

(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم ۶۳۱، برگ ۴)

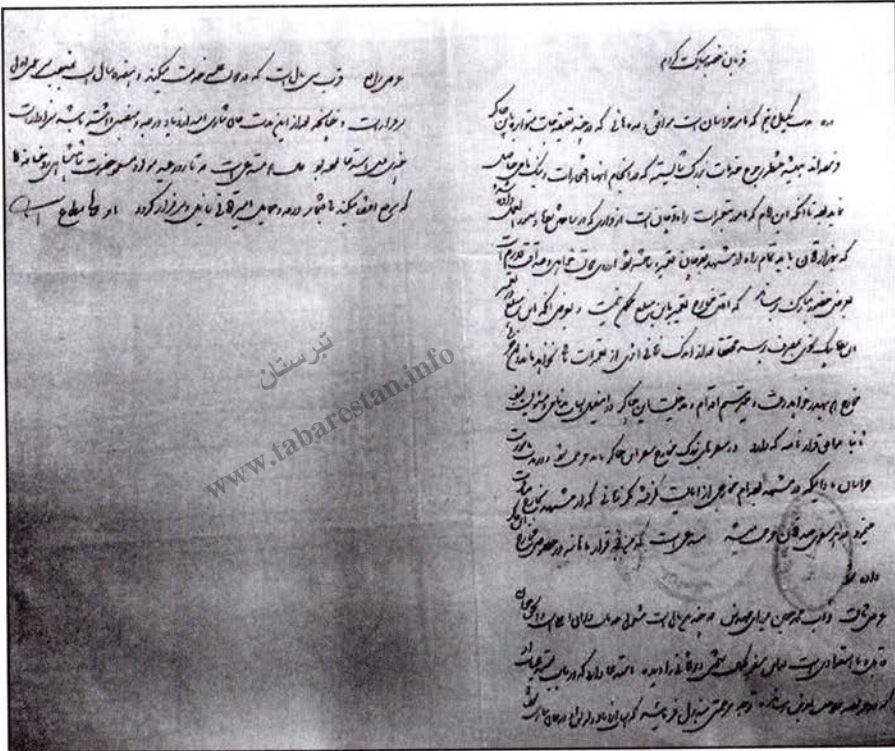
بازخوانی سند شماره ۷:

هو

قربان حضور مبارکت شوم: بعد از بیست و هشت سال خدمت حاصل صداقت و جان نثاری بی اندازه، هفده سال است رتبه سر تپ اول به بنده مرحمت شده است. هفده سال است به این درجه مانده ام بدون اینکه در این مدت استدعایی نمایم تا مشمول عنایتی شوم زیرا که رویم نشده جسارت نمایم. هر چند درست حکم والا اطاعت کرده همیشه خوب از عهده برآمدم. مأمور ساختن راه هزارچم، طاق گرا و سفر بلوچستان گردیده همه ولایت ها و سرحدات خراسان را گشته و دو دفعه در رکاب همایون در اروپا به خصوص در اتریش خدمت های مخصوص به عمل آورده ام.

چند نفر از اشخاص که بعد از چاکر مستخدم شده اند، اقتضای همایون دیده و چاکر به آن خدمت و خیرخواهی دولت به همان حالت مانده ام و می ترسم از خاکپای مبارک فراموش شده باشم. استدعا دارم به اعطای حمایل امیر تومانی بدون موجب نایل نشوم تا با دلگرمی خدمت محوله خود را در هر کجا که باشد مثل تا به حال انجام بدهم و به دعاگوی دولت ابد مدت قاهره مشغول باشم و عرض حالم را خدمت جناب عالی عرض کردم استدعا دارم مرحمتی فرمایید که در خاکپای همایون شفاعت جناب عالی قبول شود. زیاده جسارت به عرض نمی رساند.

کاستگر



سند شماره ۸: درخواست کاستگر خان از ناصرالدین شاه جهت افزایش بودجه راه شوشه قوچان، ترفیع درجه به خود و همکارش محمدحسین میرزا مهندس (ساکما، آلبوم بیوتات)

بازخوانی سند شماره ۸:

قربان حضور مبارک گردهم

اولاً، مدت یک سال ونیم که مأمور خراسان است موافق و وعده‌هایی که در چند تعلیق جات متواتره به این چاکر فرموده‌اند همیشه منتظر رجوع خدمات بزرگ شایسته که در انجام آنها افتخارات و نیکنامی حاصل نماید بوده تا آنکه این ایام که مأمور به تعمیرات راه قوچان است از فرازی که در ساختن راه دستورالعمل وارد شده که به هزار تومان باید تمام راه از مشهد به قوچان تعمیر ساخته شود از روی دولتخواهی و صداقت لازم است به عرض حضور مبارک برساند که اقل مخارج تعمیر به این مبلغ ممکن نیست و به عرض آن که این

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۶۷

مبلغ در تعمیر این راه به یک نحوی به مصرف برسد، محققاً بعد از اندک زمانی اثری از تعمیرات باقی نخواهد ماند و این جزیی مخارج هم به هدر خواهد رفت. می ترسم اقدام و مدخلیت اینجا که در این عمل اسباب بدنامی و مسئولیت شود.

ثانیاً موافق اقرارنامه‌ای که دارد، در سفرهای بزرگ مخارج سفر این چاکر باید مرحمت شود و در این مدت مأموریت خراسان با اینکه در مشهد بوده‌ام و مخارجی از ایالت نگرفته مگر زمانی که از مشهد به خارج مسافرت می نمود در هر روزی صد تومان مرحمت می شود مستدعی است که من بعد قرار ماهانه در خصوص مخارج این چاکر داده شود.

عرض ثالث، نواب محمدحسین میرزای مهندس که چندین سال است مشغول خدمات دیوان اعلی است و الحق جوان قابل و با استعدادی است در این سفر کمال سختی و پریشانی را دیده استدعا دارد که در باب مستدعیات او که در عرض علاحده به عرض رسانده توجه مرحمتی مبذول فرمایید که اسباب ازدیاد... شود.

عرض رابع، قریب سی سال است که در دولت علیه خدمت می کند و هفده سال است به منصب سرتیپ اول سرفراز است و چنانچه بعد از این مدت جان نثاری البته ازدیاد درجه و منصبی داشته باشد سزاوار است. چندی قبل استدعا نمود چندی قبل استدعا نموده بود حال هم مستدعی است که تا روز عید مولود مسعود حضرت شاهنشاهی روحنا فداه که موقع اقتضا می کند به افتخار درجه و حمایل امیرتومانی نایل و سرفراز گردد. امر عالی مطاع است.

کاستگر



۴  
راپورت تفصیله و اجزاء حاضر کار  
پایه کمبینه یا نهام <sup>کتابخانه</sup> المولف <sup>استان</sup>  
میلوگاستخان و سایر مهندسیه با مورد و توضیح از <sup>اجزاء</sup> ساکما  
بمقامت محترم بنی شرف علم در کار چهار صد و پست <sup>در نقش</sup>  
کار در لوله باغ زاده عیبه تاوه کثر از بنده کمند <sup>برابر</sup>  
بر دستخ فقر دیوار باغ در سه نقطه کار کرده <sup>برابر</sup>  
قطعات سه به مقصود کار فی نظم و پیشرفت <sup>مستند</sup>  
راه و مشا بر کار حاضر <sup>خانه</sup> نقش <sup>مستند</sup>

سند شماره ۹: گزارش زین العابدین مهندس از پیشرفت کار شوسه قوچان و نقش  
کاستگرخان در این راه

(ساکما، اسناد بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۵۰)

بازخوانی سند شماره ۹:

هو

راپورت راه شُسه و اجزاء حاضر کار

به تاریخ روز یکشنبه پانزدهم شهر ربیع المولود سنه ۱۳۰۵. مهندس باشی موسیو کاستگرخان و سایر مهندسین مأمور و تحویلدار و سایر اجزا به خدمات محوله به خود مشغول [هستند].  
عمله و سرکار چهارصد و بیست و شش نفر کار در کوچه باغ کرده می شود. ناوه کشی را زیاد کرده اند. برای برداشتن خاک دیوار باغ در سه نقطه کار کرده می شود برای آنکه قطعات راه به هم متصل شود. کار خیلی منتظم و پیشرفت می کند..... برای سرکار حاضر نمود. خانه زاد زین العابدین

۱۰  
رابطه تقاضیه و اجزاء منزل کار  
مهندس  
۱۳۰۵  
www.tabarestan.info  
مهندس به تبع خط در معنای کار رسیده شد ایله کویچه  
۵ هزار قم در باغات مجاور زین ترسیده که در اوایل  
فانیه نه جمله در کار سید شریف تو کار خیرت کرده و عظم  
کار و در کسرت کرده که کار با بقیه سبب و در کار نه  
به بردن شهر کار راه انداخت خانه نقوشی ۱۰۰

سند شماره ۱۰: گزارش زین العابدین مهندس از تعیین خط راه شوسه قوچان و عملکرد کاستگرخان

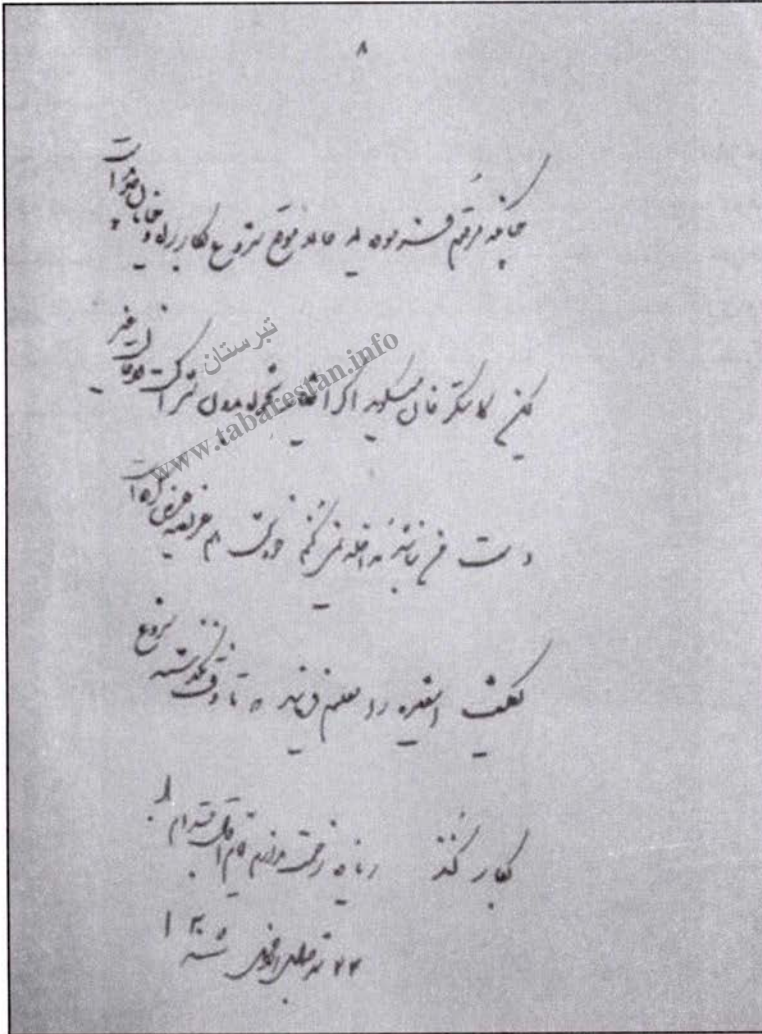
(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۹۰)

بازخوانی سند شماره ۱۰:

هو

راپورت راه شُسه و اجزاء حاضر کار

به تاریخ یوم چهارشنبه هفتم شهر ربیع المولود سنه ۱۳۰۵. مهندس باشی با سایر مهندسین مشغول به تعیین خط و ساختن راه. کار رسید به منتھالیه کوچه باغ و به قدر دوهزار قدم از باغات متجاوز و رنگریزی شد که فردا مشغول به تسطیح و حفر خندق آن خواهند شد. عمله و سرکار سیصد و شصت نفر. کار خیلی پیشرفت کرده و منتظم است. گاری و بارکشی گرفته شد. گاری را با بعضی از خواب چادر که حاضر شده بود به بیرون شهر سرکار روانه داشت. خانه زاد زین العابدین



سند شماره ۱۱: گزارش زین العابدین مهندس از درخواست کاستگرخان مبنی بر واگذاری  
تنخواه راه قوچان به او

(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۱۳۸)

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۷۳

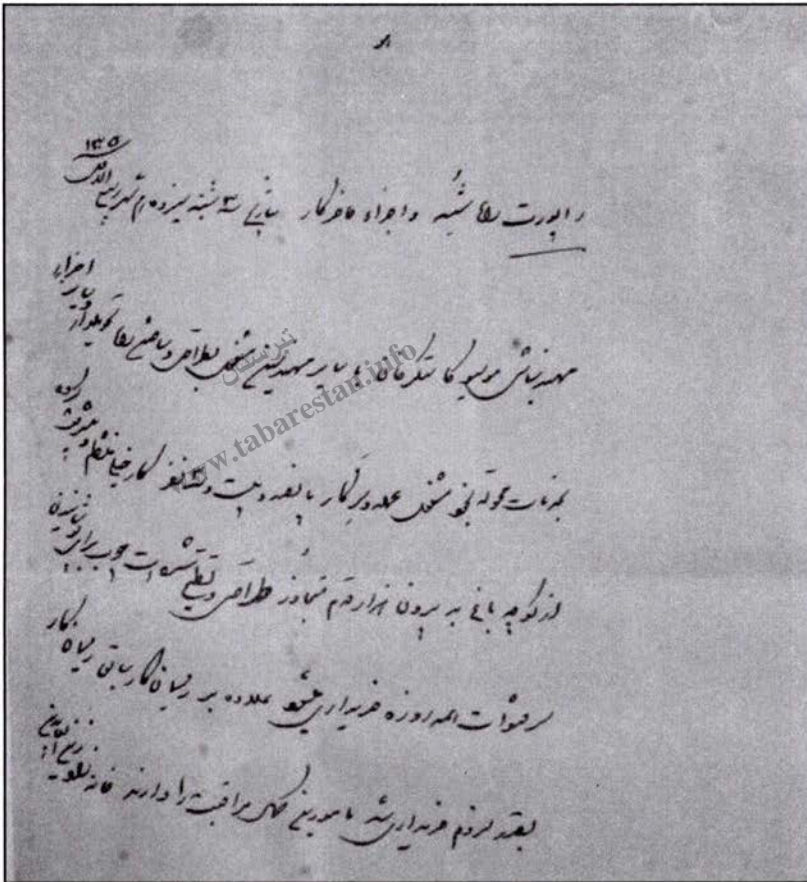
بازخوانی سند شماره ۱۱:

هو

چنانکه مرقوم فرموده‌اید حالا موقع شروع به کار راه خیابان جدید است لیکن کاستگرخان می‌گوید اگر اختیار تنخواه بدون شراکت و دخالت غیر، دست من نباشد مداخله نمی‌کنم. خودش هم عریضه عرض کرده است. تکلیف این فقره را معلوم فرمایید که تا وقت نگذشته شروع به کار کنند. زیاد زحمت ندارم. ایام اقبال مستدام باد. ۲۲ شهر جمادی الاخری سنه ۱۳۰۵.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



سند شماره ۱۲: گزارش زین العابدین مهندس از پیشرفت کار شوسه قوچان به سرپرستی کاستگرخان و مرتب بودن اوضاع

(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۱۵۸)

هو

راپورت راه شُسه و اجزاء حاضر کار، به تاریخ سه شنبه سیزدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۵. مهندس باشی موسیو کاستگرخان با سایر مهندسین مشغول به طراحی و ساختن راه. تحویلدار و سایر اجزاء به خدمات محوله خود مشغول. عمله و سرکار پانصد و بیست و سه نفر. کار خیلی منتظم و پیشرفت کرده از کوچه باغ به بیرون هزار قدم تجاوز طراحی و تسطیح شده است. چوب برای پوشانیدن سرقنات همه روزه خریداری می شود. علاوه بر ریسمان کار سابق ریسمان کار به قدر لزوم خریداری شد. مأمورین کمال مراقبت را دارند. خانه زاد زین العابدین.



۱

راپورت تفاشیه و اجراء و فرکار

سایه دومین ۱۵ رجب المرجب ۱۳۰۵  
بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۴۰

با این مضمون که در کار و جاده و ساختمان  
قطعات و کالاهای مختلف و کار و جاده و ساختمان  
کار خیا فتم و پذیرف میسند طاهر و بندرین شاهنشاهی  
که بریدنا عهد کار فوراً سفید شده چوب و آهن و غیره  
فرزادش خانه نفعه زمین پدید

سند شماره ۱۳: گزارش زین العابدین مهندس از عملکرد کاستگرخان در راهسازی قوچان

(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۴۰)

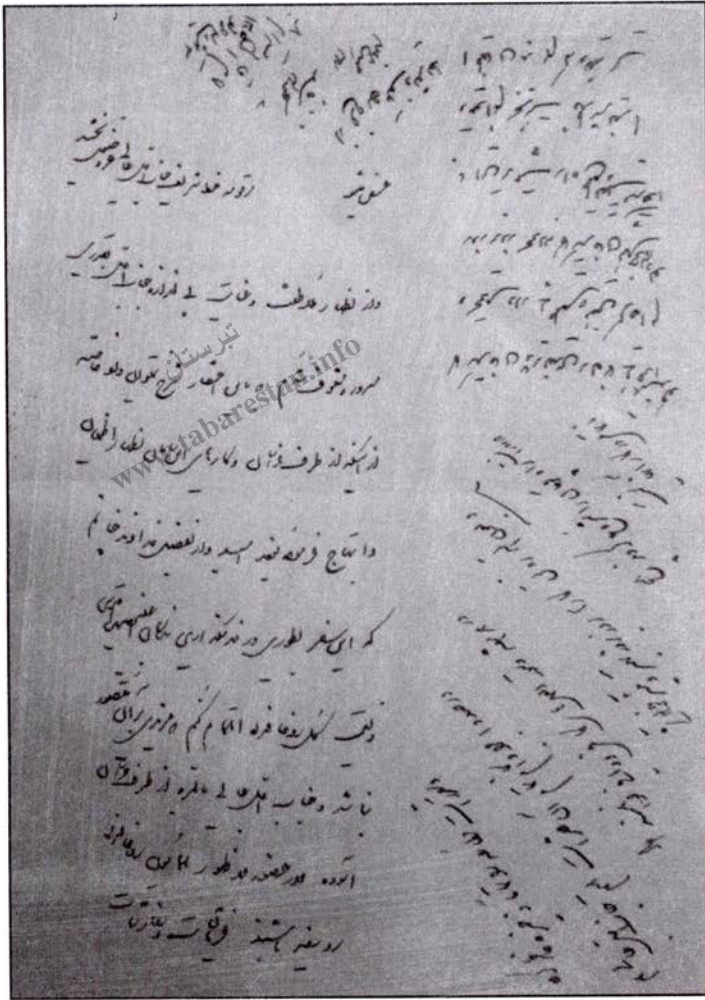
بازخوانی سند شماره ۱۳:

هو

راپورت راه شُسه و اجزاء حاضر کار

به تاریخ یوم پنج‌شنبه ۱۵ شهر ربیع المولود سنه ۱۳۰۵.

موسیو کاستگرخان مهندس باشی با سایر مهندسین مامور مشغول به طراحی و تسطیح و حفر خندق و ساختن راه. قطعاً راه به هم متصل [شد]. عمله و سرکار و نجار و سقا پانصد و بیست نفر. کار خیلی منتظم و پیشرفت می‌کند طراحی و رنگ‌ریزی خوب شده است. برای روز آینده که به رسیدن عمله سرکار فوراً مشغول شوند. چوب برای پوشانیدن سرقنات خریداری شد. خانه زاد زین العابدین



سند شماره ۱۴: گزارش زین العابدین مهندس از شروع کار راه شوسه قوچان و اطمینان از پرداختها به کاستگرخان و دیگران

(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۴۵)

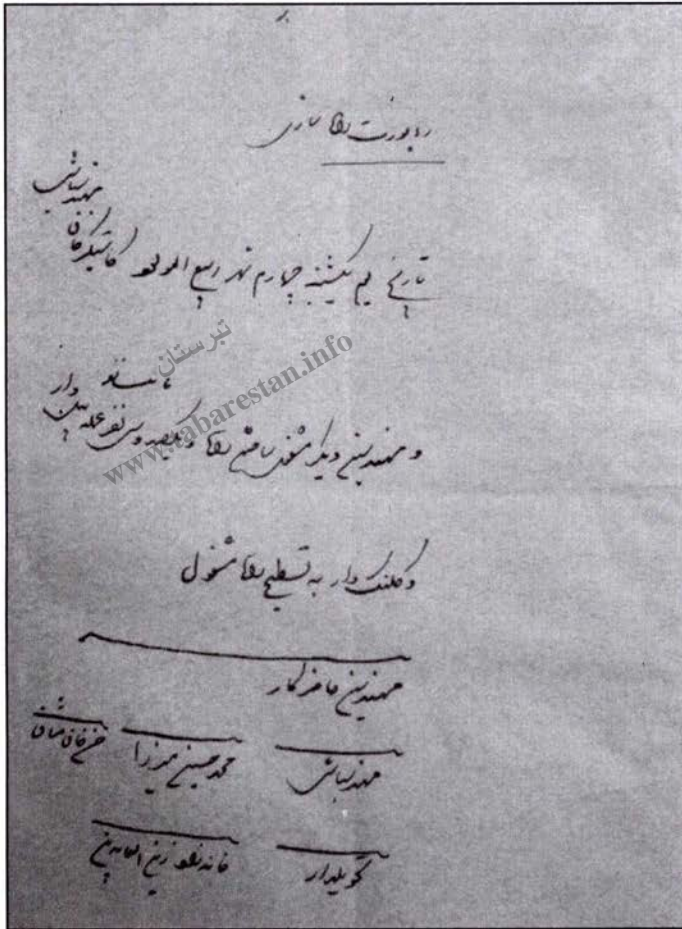
بازخوانی سند شماره ۱۴:

هو

عرض می‌شود، مرقومه خط شریف جناب اجل عالی عز وصول بخشید و از اظهار ملاطفت و عنایت بی اندازه جناب اجل به قدری مسرور و مشعوف شدم که به این اختصار شرح نمی‌تواند. خاصه از این که از طرف خراسان و کارهای این سامان اظهار اطمینان و ابتهاج فرموده بودند امیدوار و از تفضیل خداوند چنانم که این سفر به طوری در خدمتگزاری بندگان اعلیحضرت اقدس ولی نعمت کل روحنا فده اهتمام کنم که مزیدی بر آن متصور نباشد و جناب اجل عالی بالمره از طرف خراسان آسوده و در حضور مهر ظهور همایونی روحنا فده رو سفید باشند.

فرمایشات و سفارشات و مقررات مطاع را تماماً ذخیره خاطر کرده در صدد اجرا و انجام تمام آن فقرات هستم. جناب اجل عالی هم در هر آنی دستورالعمل‌های کافی و وافی خواهند داد و بعون الله رونق کارها روز به روز بهتر و بیشتر خواهد شد.

دو روز است راه قوچان را شروع کرده‌اند هیچ ناتمامی در کار آنها نیست. کاستگرخان و سایر مهندسین راهنمایی خواهند کرد و تحویل دار بی طمعی که معین کرده‌ام روز به روز به حواله کاستگرخان پول خواهد داد. به این ترتیب راه طمع و تقلب مسدود است و می‌توانیم به جرئت خاطر شریف را اطمینان بدهم که دیناری از خرج راه تلف و تفریط نخواهد شد. زیاده زحمت ندارد. ایام اقبال مستدام باد. ۲ شهر ربیع المولود ۱۳۰۵.



سند شماره ۱۵: گزارش زین العابدین مهندس از عملکرد کاستگرخان در شوسه کردن راه قوچان و لیست اعضای ناظر بر این راه (ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۵۰)

بازخوانی سند شماره ۱۵:

هو

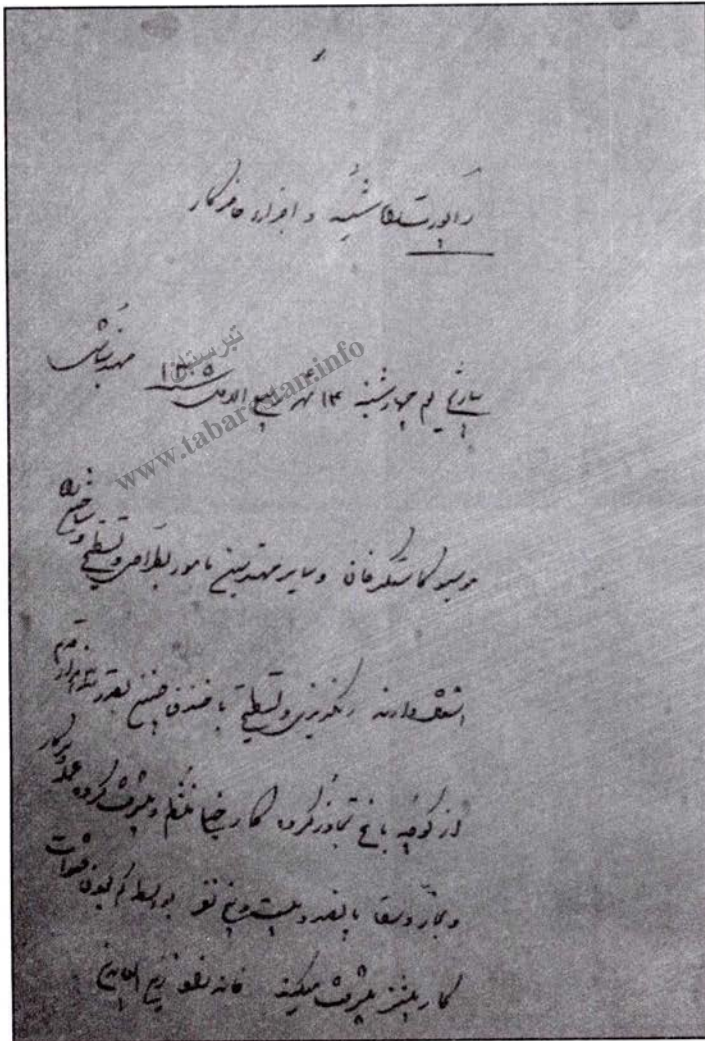
راپورت راه‌سازی

به تاریخ یکشنبه چهارم شهر ربیع المولود. کاستگرخان مهندس باشی و مهندسین دیگر مشغول ساختن راه و یک صد و سی نفر عملۀ بیل دار و کلنگ دار به تسطیح راه مشغول. مهندسین ناظر: مهندس باشی؛ محمد حسین میرزا؛ حسن خان...؛ تحویلدار: خانه زاد

زین العابدین

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



سند شماره ۱۶: گزارش زین العابدین مهندس از اقدامات کاستگرخان و مهندسین همراه در  
راه شوشه قوچان

(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۵۴)

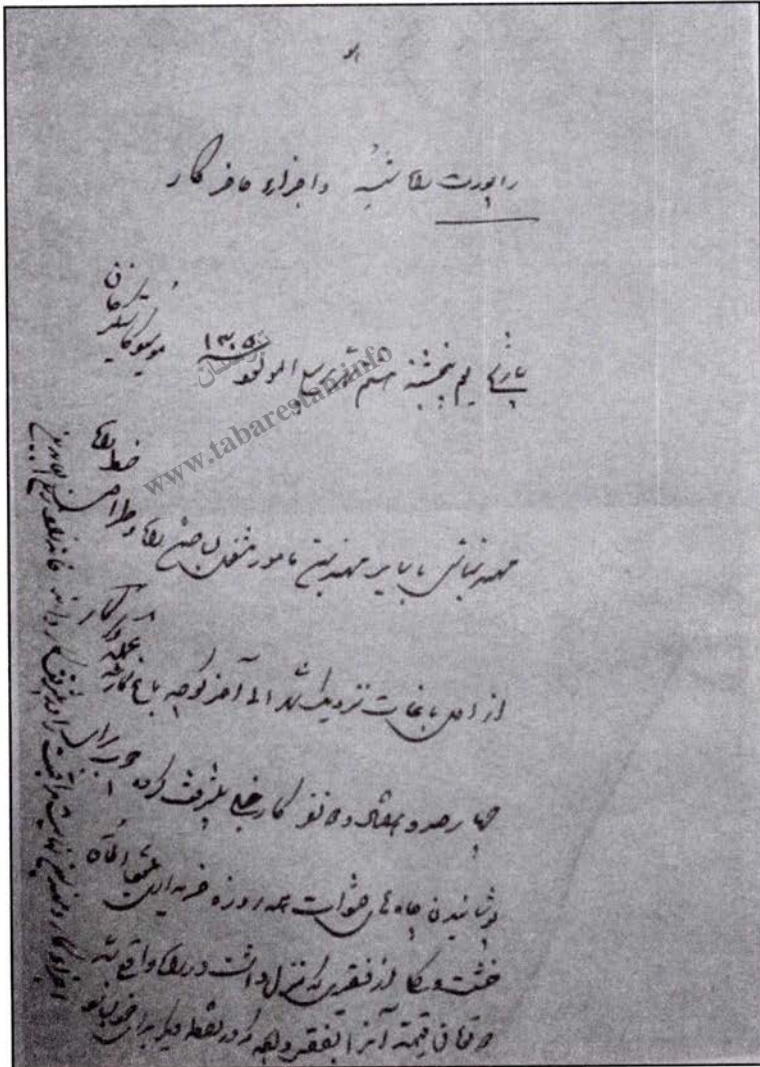
هو

راپورت راه شُسه و اجزاء حاضر کار. به تاریخ چهارشنبه ۱۴ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۵ مهندس باشی موسیو کاستگرخان و سایر مهندسین مأمور به طراحی و تسطیح و ساختن راه اشتغال دارند و رنگ ریزی و تسطیح تا خندق جنبین به قدر سه هزار قدم از کوجه باغ تجاوز کرده کار خیلی منتظم و پیشرفت کرده. عمله و سرکار و نجار و سقا پانصد و بیست و پنج نفر. به واسطه کم بودن قنوات کار بیشتر پیشرفت می کند. خانه زاد زین العابدین

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)





سند شماره ۱۷: گزارش زین العابدین مهندس از اقدامات کاستگرخان در شوسه راه قوچان

و خرید زمین‌هایی در طول مسیر ساخت راه

(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۵۹)

هو

راپورت راه شسه و اجزاء حاضر کار به تاریخ یوم پنجشنبه هشتم شهر ربیع المولود سنه ۱۳۰۵. موسیو کاستگرخان مهندس باشی با سایر مهندسین مامور مشغول بساختن راه و طراحی خط راه. از اول باغات نزدیک شهر الی آخر کوچه باغ کار شد. عمله و سرکار چهارصد و هفتاد و دو نفر. کار خیلی پیشرفت کرده. چوب برای پوشانیدن چاه‌های قنوات همه روزه خریداری می‌شود. اتاق خشت و گلی از فقیری که منزل داشت در راه واقع شد. دو تومان قیمت آن را به فقیر داده که در نقطه دیگر برای خود بسازد. اجزاء کار و مهندسین نهایت مراقبت را در پیشرفت کار دارند. خانه زاد زین العابدین.

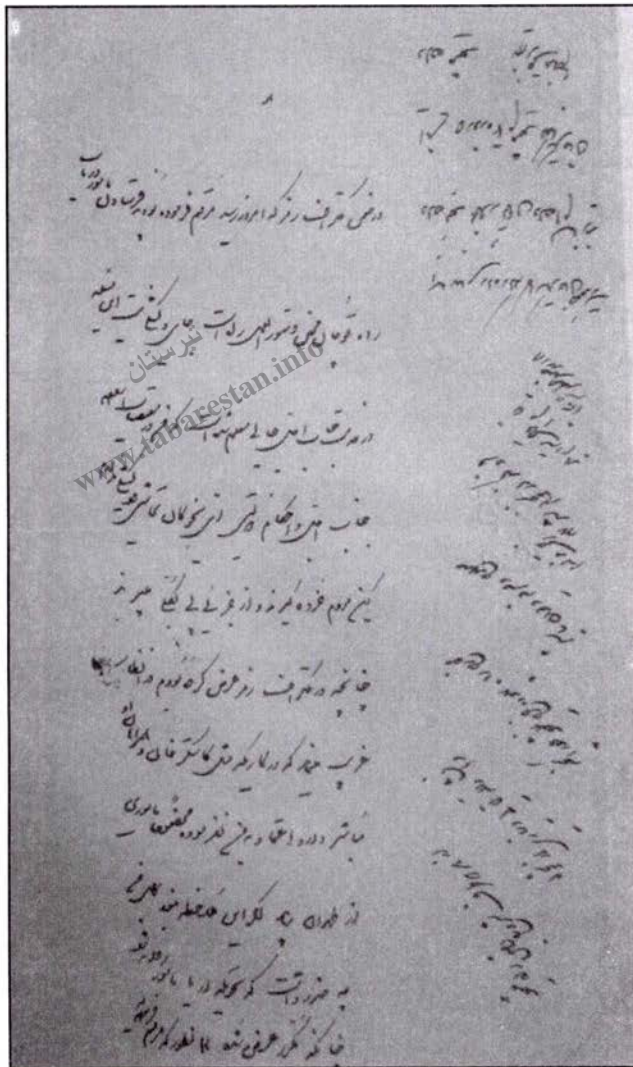
رقم زرود و بزرگ اوقات را بطور اولیاد  
کارخانه و چون راه، زینت زرود و غیره  
در خط و درات زینت مهندسین و  
از و غیره عرف و در و کارگر  
موقوف کرده که با کتوفی و مهندسین  
تبدیل از مردم هم درین راه هرگز  
در هر فرقی نمیکنند که در تمام راه  
فرا به و در وقت مردم خوار کنند  
این هرگز و در آن هرگز نمیکنند  
در هر مقام و در هر مقام  
۱۲۰۰

سند شماره ۱۸: گزارش زین العابدین مهندس از توقف ساخت راه شوسه قوچان به علت بارندگی و برگشت کاستگرخان و مهندسین همراهِ به مشهد (ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۷۸)

بازخوانی سند شماره ۱۸:

هو

مرقوم فرموده بودید این اوقات به واسطه سردی هوا در راه قوچان کار نکنند و چون راه تازه است از آنجا عبور نمایند و حفظ و حراست کنند این که ساخته شده خراب نشود. از وقتی که برف بارید و کار کردن مشکل شد، موقوف کرده کاستگرخان و مهندسین و اجزاء کار به شهر آمده‌اند. مردم هم از این راه عبور و مرور نمی‌کنند. در هر فرسخ یک نفر مستحفظ گذارده‌ام که راه را از خرابی و آمد و رفت مردم حفظ می‌کنند. همین قدری هوا گرم شد شروع خواهند کرد. زیاده زحمت ندارم. ایام اقبال مستدام باد. ۲۱ شهر جمادی الاولی ۱۳۰۵.



سند شماره ۱۹: گزارش زین العابدین مهندس از اختلافش با کاستگرخان بر سر مسائل مالی

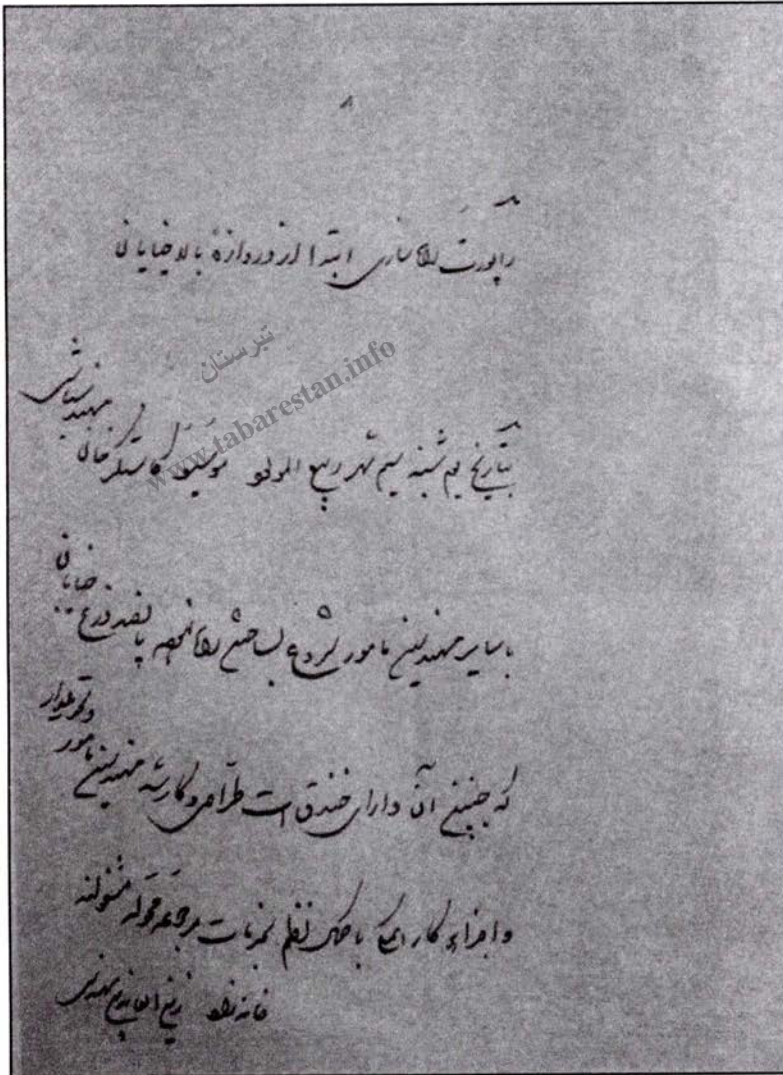
(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۸۹)

بازخوانی سند شماره ۱۹:

هو

در ضمن تلگراف رمز که امروز رسید مرقوم فرموده بودید به فرستادن مامور. در باب راه قوچان محض دستورالعمل راه است جای دلتنگی نیست این مسئله در خدمت جناب اجل عالی معلوم شده است که من در مقتضیات آورده؟ جناب اجل و احکام دولتی آنی..... و دلتنگی ندارم. لیکن مردم خرده گیرند و از جزئی پی بکلی می‌برند. چنانچه در تلگراف رمز عرض کرده بودم در انتظار غریب می‌نماید که کاریکه مثل کاستگرخان و همراهان او مباشر دارد اعتماد به من فرموده مخصوصاً ماموری از طهران بیاید اگر این مداخله نبود برای من چه ضرر داشت که تحویلدار با مأمور روانه شود. چنانکه مکتوباً عرض شده، همانطور که مرقوم فرموده‌اید، از هر دو طرف شروع به ساختن راه می‌شود و انشاءالله تعالی دیناری از تنخواه مخارج را بیهوده خرج نمی‌شود و در آنچه صلاح و صرفه دیوان باشد فروگذار نخواهد شد. زیاده زحمت ندارم. ایام اقبال مستدام باد. ۸ شهر صفر المظفر ۱۳۰۵

اسباب‌های راه را که کاستگرخان صورت داده بودند هزار تومان داده‌ام بسازند. این دو روز تمام می‌شود به کاستگرخان داده می‌شود. زیاده زحمت ندارم.



سند شماره ۲۰: گزارش زین العابدین مهندس از شروع ساخت راه شوسه قوچان  
توسط کاستگرخان از دروازه بالا خیابان مشهد  
(ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۹۶)

بخش سوم: نسخه خطی و اسناد مربوط به کاستگرخان / ۱۹۱

بازخوانی سند شماره ۲۰:

هو

راپورت راه‌سازی ابتدا از دروازه بالا خیابان

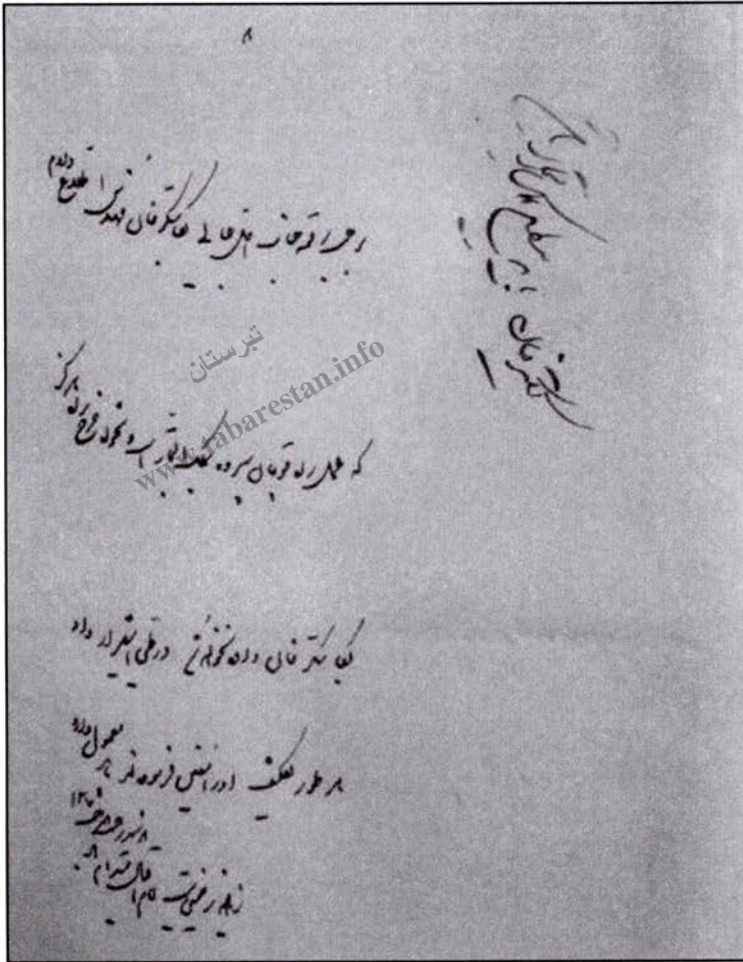
به تاریخ یوم شنبه، سوم شهر ربیع‌المولود موسیو کاستگرخان مهندس‌باشی با سایر مهندسین مامور، شروع به ساختن راه نموده پانصد ذرع خیابان که جنبین آن دارای خندق است طراحی و کار شد. مهندسین مامور و تحویل‌دار و اجزاء کار همگی با کمال نظم به خدمات مرجوعه محوله مشغولند.

خانه‌زاد زین العابدین مهندس

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)





سند شماره ۲۱: دستور واگذاری مدیریت ساخت راه شوسه قوچان به ملک التجار (ساکما، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۱۳۶)

هو

برحسب رقیمه جناب اجل عالی به کاستگرخان مهندس اطلاع دادم که عمل راه قوچان سپرده به ملک تجار است و تنخواه خرج راه هرگز به کاستگرخان داده نخواهد شد. در طی این قرارداد هر طور تکلیف او را معین فرموده اند باید معمول دارد. زیاده زحمتی نیست.

ایام اقبال مستدام باد. ۸ شهر رجب المرجب ۱۳۰۵

حاشیه نامه: کاستگرخان باید مطیع ملک التجار باشد.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



[www.taib.com](http://www.taib.com)

پوست

تصاویر



تصویر شماره ۲: آلبرت کاستگر در نوجوانی

(Felix Gasteiger, 1950, p 51)



تصویر شماره ۳: آلبرت کاستگر در جوانی  
(Felix Gasteiger, 1950, p 52)



تصویر شماره ۴: کاستگرخان در لباس نظامی ایرانی در هنگام سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ هجری (وین)

(Pohanka, 1988, p 78)



تصویر شماره ۵: ناصرالدین شاه و درباریان در سفر دوم به اروپا در سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ هـ ق  
(وین)

(Pohanka, 1988, p 80)





تصویر شماره ۶: دیدار ناصرالدین شاه با جوزف اول امپراطور اتریش در نمایشگاه بین المللی  
وین در دومین سفر اروپایی سال ۱۸۷۸م/ ۱۳۹۵هـ ق

(Pohanka, 1988, p 71)



تصویر شماره ۷: کاستگرخان در اتریش سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ هـ.ق. نشسته نفر چهارم از چپ

(Pohanka, 1988, p 83)



تصویر شماره ۸: کاستگرخان بعد از بازگشت از ایران

(Pohanka, 1988, p 189)



تصویر شماره ۹: مقبره کاستگر خان در بازن سوئیس

(Pohanka, 1988, p 191)



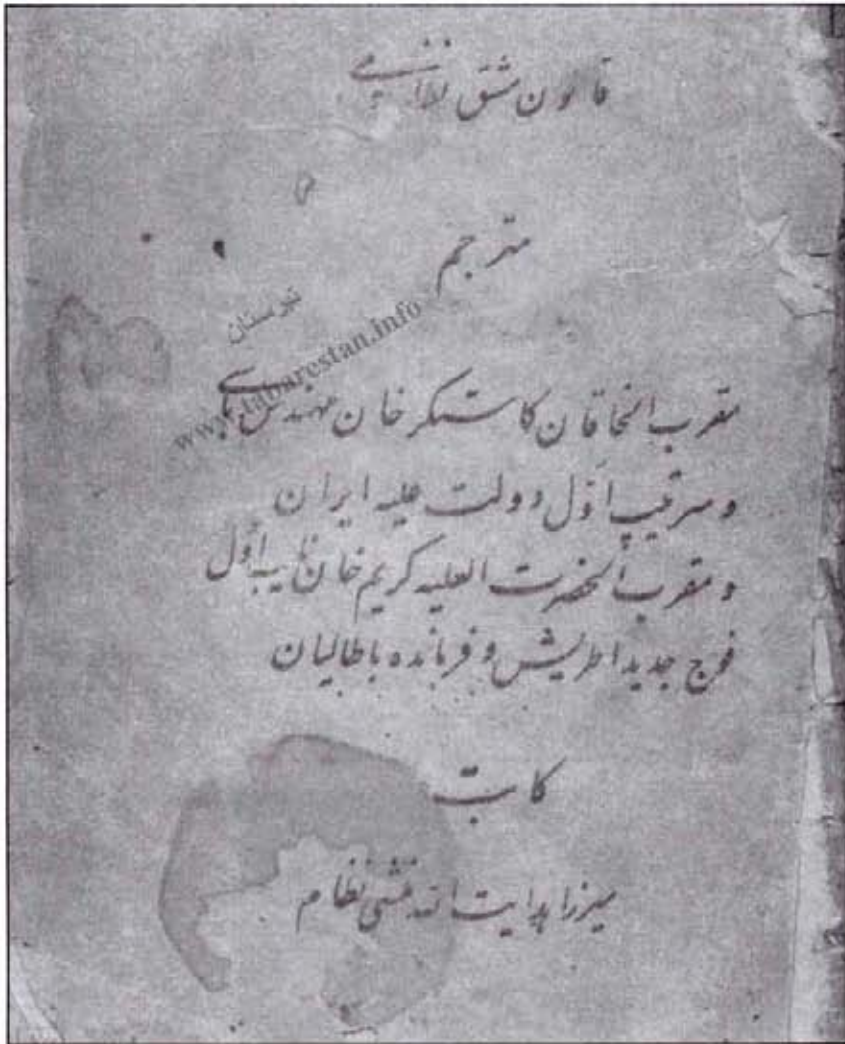
تصویر شماره ۱۰: نقشه سفر کاستگرخان به ایران و برگشت به اتریش



تصویر شماره ۱۱: نقشه مسافرت کاستگر خان در ایران و طرح های جاده سازی او  
(Pohanka, 1988. P 204)



تصویر شماره ۱۲: مهر کاستگر خان با عبارت: «آلبرت کاستگر خان مهندس باشی و سرتیپ  
اول دولت علیه ایران»



تصویر شماره ۱۳: صفحہ اول نسخہ چابی «قانون مشق نظامی»

## فهرست منابع و مآخذ

### سازمان اسناد وزارت امور خارجه (استادوخ)

- سواد قرارنامه استخدام مهندس اتریشی به نام آلبرت کاستگر برای خدمت در نظام: سال ۱۲۷۷هـ.ق، کارتن ۹، پرونده ۱، شماره سند ۴.
- قرارنامه استخدام مهندس البر قصه قر (کاستیگر) اتریشی از سوی دولت ایران (فرستنده میرزا سعید خان مومن الملک): سال ۱۲۷۷هـ.ق، کارتن ۹، پرونده ۹، شماره سند ۴.
- قرارداد استخدام آلبرت کاستیگر به عنوان مهندس تلگراف در وزارت جنگ ایران و تضمین پرداخت حقوق وی از سوی کامران میرزا اطلب السلطنه (سند به زبان فرانسه): سال ۱۲۸۶هـ.ق، کارتن ۱۳، پرونده ۲۸، شماره سند ۶.
- سواد قرارنامه میان حسین خان سپهسالار و کاستگر خان سرتیپ برای استخدام در وزارت امور خارجه و وزارت جنگ: سال ۱۲۹۵هـ.ق، کارتن ۱۵، پرونده ۳۳، شماره سند ۱۹-۱۶.
- قرارنامه استخدام کاستگر به عنوان مهندس در وزارت امور خارجه در ۵ ماده: سال ۱۲۹۸هـ.ق، کارتن ۱۶، پرونده ۱۶، شماره سند ۱۴.
- تعیین میرزا رضا مهندس باشی از سوی شاه برای رسیدگی به خطوط مرزی در منطقه مغان: سال ۱۲۷۷هـ.ق، کارتن ۹، پرونده ۱۶، شماره سند ۹-۹/۱.
- دستور محمد علی خان سرتیپ که برای پذیرش از کنت دویسکی سفیر دولت اتریش به بندر انزلی مامور شده است: سال ۱۲۸۹هـ.ق، کارتن ۱۴، پرونده ۱۹، شماره سند ۳-۸.
- فهرست تشریفات ورود کنت دویسکی وزیر مختار اتریش و مجارستان: سال ۱۲۸۹هـ.ق، کارتن ۱۴، پرونده ۱۸، شماره سند ۲۸.
- صورت سیاهه مخارج راه دو ماهه حقوق هشت نفر از صاحب منصبان دولت اتریش: سال ۱۲۹۶هـ.ق، کارتن ۱۶، پرونده ۱، شماره سند ۳۹.
- صورت اسامی صاحب منصبان نظامی اتریش برای دریافت نشان از ایران: سال ۱۳۱هـ.ق، کارتن ۲۳، پرونده ۱۵، شماره سند ۳۵.

### سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)

- احکام نایب السلطنه کامران میرزا در خصوص انتصاب محمد حسین میرزا مهندس. شماره بازیابی ۲۹۶/۱۹۲۹۰.



- برات امین السلطان به کاستگرخان جهت نقشه کشی راه شوسه آذربایجان.
- حوالجات امین السلطان به راه سازی شوسه شمال. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۲۳۲/۱۵۱۳، ۲۳۲/۱۵۱۲، ۲۳۲/۱۵۰۸.
- درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت اعطای درجه جدید نظامی از سرتیپ اولی به امیرتومانی. آلبوم بیوتات، آلبوم ۶۳۱، ۲۹۵/۷۹۷۶: برگ ۴.
- درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت افزایش بودجه راه شوسه قوچان، ترفیع درجه به خود و همکارش محمدحسین میرزا مهندس.
- درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت دریافت ترفیع و منصب امیرتومانی. آلبوم بیوتات، آلبوم ۵۴۳، برگ ۲۱۸.
- درخواست کاستگرخان از ناصرالدین شاه جهت اعطای ترفیع و درجه سرهنگی به همکارش محمدحسین میرزای مهندس. آلبوم بیوتات، آلبوم ۵۴۳، برگ ۲۱۷.
- دستخط ناصرالدین شاه به شرکت وزیر امور خارجه در پروژه ساخت راه آهن طهران به حرم عبدالعظیم. آلبوم بیوتات، سال ۱۲۸۱ ه.ق، جای نما ۲۹۵/۷۹۷.
- دستور واگذاری مدیریت ساخت راه شوسه قوچان به ملک التجار. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۱۳۶.
- فهرست اسناد مکمل قاجاریه، کارتن ۱۰۷، شماره سند ۶۵-۶۱؛ تاریخ سند ندارد. ج ۱۰۷، ص ۴۱۲ / کارتن ۳۳، شماره سند ۳۹۱، تاریخ سند ندارد. ج ۳۳، ص ۱۸۰ / کارتن ۱۱۴، شماره سند ۱۳۰، تاریخ سند ندارد. ج ۱۱۴، ص ۲۳.
- گزارش زین العابدین مهندس از اختلافش با کاستگرخان بر سر مسائل مالی. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۸۹.
- گزارش زین العابدین مهندس از اقدامات کاستگرخان در شوسه راه قوچان و خرید زمین‌هایی در طول مسیر ساخت راه. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۵۹.
- گزارش زین العابدین مهندس از اقدامات کاستگرخان و مهندسین همراه در راه شوسه قوچان. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۵۴.
- گزارش زین العابدین مهندس از پیشرفت کار شوسه قوچان به سرپرستی کاستگرخان و مرتب بودن اوضاع. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۱۵۸.
- گزارش زین العابدین مهندس از تعیین خط راه شوسه قوچان و عملکرد کاستگرخان.

آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۹۰.

— گزارش زین العابدین مهندس از توقف ساخت راه شوسه قوچان به علت بارندگی و برگشت کاستگرخان و مهندسین همراه به مشهد. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۷۸.

— گزارش زین العابدین مهندس از درخواست کاستگرخان مبنی بر واگذاری تنخواه راه قوچان به او. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۱۳۸.

— گزارش زین العابدین مهندس از شروع ساخت راه شوسه قوچان توسط کاستگرخان از دروازه بالا خیابان مشهد. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۹۶.

— گزارش زین العابدین مهندس از شروع کار راه شوسه قوچان و اطمینان از پرداخت‌ها به کاستگرخان و دیگران. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۴۵.

— گزارش زین العابدین مهندس از عملکرد کاستگرخان در راه‌سازی قوچان. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۴۰.

— گزارش زین العابدین مهندس از عملکرد کاستگرخان در شوسه کردن راه قوچان و لیست اعضای ناظر بر این راه. آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۵۴۸، برگ ۵۰.

— نامه کاستگرخان از مشهد به ناصرالدین شاه در جهت حمایت و ترفیع و غیره. آلبوم بیوتات، آلبوم ۵۴۳، ۲۹۵/۷۹۷۶: برگ ۱۷۶.

### نسخه‌های خطی

— اعطای امتیاز حقوق به بارون رویتر در تاسیس کمپانی ایران و انگلیس به جهت راه آهن، کتابخانه ملی ایران، شماره بازیابی ۵-۳۲۴۹۶، برگ ۲۲۳-۲۱۱.

— دونرمان، بارون (۱۲۹۶ه.ق)، «تاریخ راه آهن»، ترجمه میرزا هارتون، کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران، کد دستیابی ۴۱-ب.

— کاستگرخان، کریم خان کاتب، هدایت الله منشی (۱۲۹۶ه.ق)، «قانون مشق نظام»، چاپ سنگی، طهران، بی نا.

— یکانلو سرهنگ مرنندی، علی رضا خان (۱۲۵۸ه.ق)، «قانون مشق نظام»، کتابخانه کاخ گلستان، کد دسترسی کتاب ۱۹۱۰.

### منابع مطالعاتی

— ابوت (بی تا)، گزارش سفر به سواحل خزر، ترجمه احمد سیف، بی نا.

- احمد (ایرج) هاشمیان (۱۳۷۹)، تحولات فرهنگی ایران در دوره قاجاریه، تهران: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۷)، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح و تحشیه اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۷۱)، روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۷۴)، چهل سال تاریخ ایران، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱)، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران: خوارزمی.
- براد فورد، مارتین (۱۳۶۸)، تاریخ روابط ایران و آلمان، ترجمه پیمان آزاد، علی امید، تهران: موسسه پیک ترجمه و نشر.
- بروگش، هنریش (۱۳۶۷)، سفری به دربار سلطان صاحب قران، ترجمه مهندس کردبچه، تهران: اطلاعات.
- ترکمان، اسکندریک (۱۳۷۷)، عالم آرای عباسی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- داری تاد، الیت (۱۳۸۸)، سفرنامه مازندران، سفرنامه های خطی فارسی، تصحیح و پژوهش هارون وهومن، جلد ۱، تهران: نشر اختران.
- دیولافوا، ژن (۱۳۷۶)، ترجمه ایرج فره وشی، سفرنامه، خاطرات کاوش های باستان شناسی شوش، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رضاقلی میرزا، حسین بن عبدالله سرابی (۱۳۷۳)، سفرنامه رضاقلی میرزا نایب الایاله، تصحیح اصغر فرمانفرمایی قاجار، تهران: اساطیر.
- سرنا، کارلا (۱۳۶۲)، آدم ها و آیین ها در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، اصفهان: کتابفروشی زوار.
- ظل السلطان، مسعود میرزا (۱۳۶۸)، سرگذشت مسعودی (خاطرات ظل السلطان)، به اهتمام و تصحیح حسین خدیو جم، تهران: اساطیر.
- عین السلطنه، قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۴)، روزنامه خاطرات، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.

- فرمانفرما، عبدالحسین میرزا (۱۳۸۲). مسافرت نامه کرمان و بلوچستان، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- فیروز میرزا فرمانفرما (۱۳۸۰). سفرنامه کرمان بلوچستان، تصحیح منصوره اتحادیه و سعادت پیرا، تهران: نشر تاریخ ایران.
- فیگوئرا، دن گارسیا داسیلوا (۱۳۶۳). سفرنامه، ترجمه غلامعلی سمیعی، تهران: نشر نو.
- کرزن، جرج (۱۳۶۲). ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴). تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- معصوم علیشاه، محمد معصوم (۱۳۳۹). طرائق الحقایق، به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران: بی نا.
- ممتحن الدوله، میرزا مهدی خان (۱۳۶۲). خاطرات ممتحن الدوله، به کوشش حسینقلی خانشاقی، تهران: امیرکبیر.
- موزر، هنری (۱۳۵۶). سفرنامه ترکستان و ایران (گذری در آسیای مرکزی)، به کوشش محمد گلبن، تهران: سحر.
- ناصرالدین شاه (۱۳۷۲). شهریار جاده ها، تصحیح محمدرضا عباسی و پرویز بدیعی، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- ناصرالدین شاه (۱۳۷۹). روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم فرنگستان، تصحیح فاطمه قاضیها، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- ناصرالدین شاه (۱۳۸۱). سفرهای ناصرالدین شاه به قم: (۱۲۶۶-۱۳۰۹ ه.ق.)، به کوشش فاطمه قاضیها، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- ناصرالدین شاه (۱۳۸۹). سفرنامه اول ناصرالدین شاه به فرنگ، بازخوانی مریم علیمردانی، تهران: خانه تاریخ و تصویر ابریشمی.
- ویلس، چارلز جیمس (۱۳۶۳). تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، مترجم سید عبدالله، به کوشش جمشید دودادنگه و مهرداد نیکنام، تهران: زرین.
- هولست، ارنست (۱۳۵۵). ایران در یکصد و سیزده سال پیش، بخش نخست اصفهان، تهیه و ترجمه محمد عاصمی، تهران، وزارت فرهنگ، مرکز مردم شناسی ایران.

### مقالات

- بختیاری، محمد: آبادیان، حسین (۱۳۸۹)، «روابط سیاسی ایرن و اتریش در دوره ناصری (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ه.ق.)، فصلنامه تاریخ ایران، شماره ۶۷/۵، صص ۱۶-۱.
- دهقان، منوچهر (مهر و آبان ۱۳۴۸)، «نظام ناصری»، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۲۲، صص ۱۵۰-۱۴۷.
- نوروز مرادی، کوروش (تابستان ۱۳۸۸)، «گزارش ملا محمد در سال ۱۲۵۹ شمسی / ۱۲۹۷ قمری از شهرستانک تا کلاردشت و کجور»، پیام بهارستان، دوره دوم، تابستان ۱۳۸۸، شماره ۴، صص ۵۰۲-۴۷۷.
- وزین افضل، مهدی؛ نورانی، مرتضی؛ جعفری، علی‌اکبر (۱۳۹۵)، «سیاست‌ها و چالش‌های ناصرالدین شاه در توسعه راه مازندران»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، دانشگاه سیستان و بلوچستان، دوره ۱۰، شماره ۱۶، ۲۳۵-۲۶۰.

### منابع لاتین

- Dirk Schaal, Dr. phll, ist Koordinator für Industriekultur im Freistaat Sachsen sowie Honorar professor an der Htwk, (Ernst Holtzer), Leipzig.
- Gasteiger, A. J, (1862), Über die Handelsverhältnisse Persiens, Vienna.
- Gasteiger, A. J, (1863), "Rundreise durch die nördlichen Provinzen Persiens," Zeitschrift für allgemeine Erdkunde, N.S. 12, Berlin.
- Gasteiger, A. J, (1881), Von Teheran nach Belutschistan, Innsbruck.
- Gasteiger, A. J, (1949), General Gasteiger-Khan: Ein Tiroler in Persien, Schlern Schriften 66, Innsbruck.
- Gasteiger, Felix (1949), General Gasteiger-Khan: Ein Tiroler in Persien, Schlern Schriften 66, Innsbruck.

\_\_\_H. Praxmarer: Albert Gasteiger Khan (1890-1823): Reisebriefe aus Persien nach Tirol, Universitätsverlag Wagner, Innsbruck .2013

\_\_\_H. Slaby: Die österreichisch-iranischen Beziehungen in: I. Slawinski and J. P. Strelka (Hrsg.): Viribus Unitis, Bern etc. 1996, S. 337–50

\_\_\_Helmut Slaby. Bindenschild und Sonnenlowe. Die geschichte der osterreichisch – Iranischen Beziehungen Bis zur Gegenwart Neuauflage, Wien , Sub Hamburg, Herausgegeben von Bert G. Fagner

\_\_\_P. Pohanka, I. Thurner: Der Khan aus Tirol, Wien, .1988

\_\_\_Personalstand des Ferdinandeums 7/1886, Allerhochster Proteetor: Seine apostolische Majestat der Kaiser Franz Josef. Protector – stellvertreter: se. Kaiserl. Hoheit Carl Ludwid, Erzherzog von Oesterreich. U. S. W

www.fata.irsu.ir

### نمایه

- ابراهیم خان سرهنگ / ابراهیم خان سرتیب: ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹
- ابریشم: ۲۸، ۴۷، ۵۰، ۷۳، ۸۶
- ابوت: ۴۱
- اتریش / اتریشی / اطریش: ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۲۴، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۱
- اردستان: ۱۶، ۳۳، ۷۳، ۷۴، ۷۵
- اردکان: ۷۸
- ارزروم: ۷۱
- ارگ بم: ۱۰۳
- اروپا: ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
- ارومیه: ۵۳
- اسپانیا: ۵۰
- استاگروناوار: ۷۰
- استانبول: ۵۴
- استرآباد: ۴۰، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۳
- استفیک: ۴۷
- اسماعیلیان: ۹۳
- اشرف آباد: ۵۰
- اشرف: ۴۸، ۵۰، ۵۴
- اشکذر: ۷۹
- اصفهان: ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
- ایران / ایرانی: ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
- ایران شهر: ۳۴، ۱۲۱
- ایرندگان: ۱۰۸
- ایشل: ۴۳
- اینسبروک: ۲۰
- آبادیان: ۱۱۵
- آذربایجان: ۳۶، ۱۶۲، ۱۶۳
- آزادخان افغان: ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶
- آستراخان: ۵۴
- آسیا: ۱۰۵
- آسیای میانه: ۳۵
- آشوراده: ۵۳، ۵۴
- آقا ابراهیم: ۱۰۶
- آقاخان محلاتی: ۹۳
- آلمان / آلمانی: ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۶۱، ۱۱۸
- آمل: ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۵۵
- باب المندب: ۵۳
- بابل: ۵۷
- امام حسن (ع): ۶۸، ۹۰
- امام حسین (ع): ۶۸، ۹۰
- امام رضا (ع): ۶۸
- امام زاده علی اصغر: ۵۱
- امیرنظام گروسی: ۲۳
- امین الدوله: ۴۵
- امین السلطان: ۳۳، ۳۵، ۱۶۲، ۱۶۳
- انار: ۸۳، ۸۴
- انگلیس / انگلستان / انگلیسی: ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۴۶، ۵۳، ۶۱، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۸۷، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹
- ایتالیا: ۲۰، ۱۰۴
- ایران / ایرانی: ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵

پاکستان: ۱۰۹	بابلسر: ۵۵
پروس: ۲۴	باجگیران: ۳۵
پریم: ۵۳	بارفروش: ۵۷، ۵۵
پنج انگشت: ۱۰۹	بازل: ۲۰، ۲۰۳
پنج گور: ۱۱۹	بختیاری: ۷۷
پنگ: ۱۱۸، ۱۲۱	البرز: ۶۱
پورا: ۳۴	برلین: ۱۶، ۴۰
پیرسن: ۲۸	برونیار: ۲۸
تبریز: ۶۸، ۷۰، ۷۱	بزمان: ۱۰۱
ترکستان: ۲۲	بغداد: ۷۰
ترکمان / ترکمن / ترکمانان: ۲۸، ۳۳، ۴۸، ۵۱، ۹۴، ۸۴، ۵۲	بلوچ: ۹۴، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷
ترکمنستان: ۱۱۰	بلوچستان: ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۶۱، ۶۳، ۸۶، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
توتل وانا: ۳۱	۱۶۵، ۱۲۱
تهران: ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۵۵، ۱۲۰	بم: ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱
تیروول: ۳۱، ۴۳	بمبئی: ۹۳، ۱۱۷
جاجرود: ۴۱، ۴۰	بمپور: ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱
جالق: ۳۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱	بنوید: ۷۷
جوزف اول: ۲۰، ۲۰۰	بواتال: ۳۲
جیبور: ۱۰۳	بوشهر: ۷۳، ۷۶
چابهار: ۱۱۹	بهارستان: ۷۵
چارلز جیمز ویلس: ۲۲، ۲۳	بهرام آباد: ۸۴
چاه شور: ۱۲۱	بهرام قاجار: ۳۲
حاج سیاح: ۳۰	بهشهر: ۴۸، ۵۱
حاج علی خان حاجب الدوله: ۷۲	بهلر: ۲۸، ۱۶۳
حاجی طرخان: ۵۴	بهمن: ۱۰۳
حرم عبدالعظیم حسنی: ۲۰، ۲۴، ۲۵	بیاض: ۸۳
حسن خان: ۱۸۱	بیسمارک: ۱۵، ۲۹
حضرت علی (ع): ۶۶، ۶۸، ۹۰	پاتنون: ۶۷
حضرت فاطمه (س): ۶۸، ۶۹	پاریس: ۱۱۷
حضرت محمد (ص) / پیامبر: ۶۶، ۶۸، ۶۹	پاسنگان: ۷۱
	باطاق: ۲۶



۲۱۶ / آلبرت کاستنجرخان مهندس باشی

- حمزه میرزا حشمت الدوله: ۶۸  
 حنا: ۸۱  
 حوض سلطان: ۶۶  
 خاران: ۱۱۲، ۱۰۹  
 خاش: ۱۲۱، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۳۳  
 خانقین: ۲۶، ۲۵  
 خداداد خان: ۱۱۶  
 خراسان: ۳۵، ۱۰۹، ۳۶، ۱۱۶، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۹  
 خلیج فارس: ۲۶  
 دارالفنون: ۲۳، ۲۱  
 دارزین: ۹۱  
 دارسی: ۴۱  
 داودخان ارمنی: ۲۱  
 دریای خزر: ۱۵، ۲۶، ۲۸، ۴۶، ۵۴  
 دریای سرخ: ۵۳  
 دلاک: ۶۷  
 دلاورخان: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵  
 دماوند: ۵۴  
 دولت پور: ۱۰۳  
 دونرمان: ۳۲، ۲۶  
 دهقان: ۳۲  
 دیالافوا: ۷۱  
 دیزک: ۱۱۲، ۱۱۵  
 رایبسن: ۲۱  
 راه آهن: ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۹۸، ۱۱۹  
 رشت: ۴۷، ۵۴  
 رضاقلی میرزا: ۳۵  
 رم: ۶۷  
 روس / روسی / روسیه: ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۵۰، ۵۱  
 ۵۴، ۵۴، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۰  
 رویترز: ۲۶، ۳۱  
 ریتر: ۱۱۳  
 ریگان: ۳۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۹
- ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰  
 زابلی: ۱۱۶  
 زاس کامرگوت: ۴۳  
 زالوسکی: ۱۱۵  
 زردشت / زردشتیان: ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۶  
 زندان اسکندر: ۸۲  
 زین العابدین مهندس: ۳۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱  
 بهاری: ۲۹، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۷  
 سالک: ۹۵  
 ساوالان خان: ۲۴، ۲۷  
 ساوه: ۶۷  
 سراوان: ۱۱۱، ۱۱۲  
 سرندان: ۵۹  
 سربرسی سایکس: ۹۲  
 سرپل ذهاب: ۲۵  
 سلطنت آباد: ۲۷، ۵۸  
 سلیمان خان سرهنگ / سلیمان خان سرتیب: ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۷  
 سمیرنگ: ۲۰  
 سن سن: ۷۱  
 سن هلن: ۵۳  
 سنگاپور: ۱۰۳  
 سنگلج: ۳۵  
 سوادکوه: ۴۳  
 سوران: ۱۱۵  
 سولفریک: ۹۸  
 سولفور: ۱۰۹  
 سوئیس: ۳۷، ۲۰۳  
 سیب: ۱۱۵  
 سیری: ۵۴  
 سیدخان: ۱۱۰، ۱۱۱  
 سیستان و بلوچستان: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶  
 ۱۱۹

- سیستان: ۹۹  
سیفلیس: ۹۸، ۸۵  
شاه عباس: ۴۰، ۴۸، ۵۲، ۶۴، ۷۱، ۷۵، ۸۲، ۱۱۰، ۱۹۰  
شاه نعمت اله ولی: ۸۸  
شاهرود: ۳۳  
شمیران: ۲۷  
شیخ عبیدالله: ۶۸  
شیراز: ۷۷، ۷۳  
شیرازان: ۷۵  
صفوی: ۲۸، ۶۹، ۷۱  
صفی آباد: ۵۰  
طاق نصرت: ۲۷  
ظل السلطان: ۹۸  
عباس میرزا نایب السلطنه: ۳۲، ۶۸  
عبدالحسین میرزا فرمانفرما: ۳۴  
عتبات: ۲۵  
عثمانی: ۲۵، ۲۶، ۲۸  
عراق عجم: ۷۱  
عزیزآباد: ۹۷  
عشق آباد: ۳۵  
عقدا: ۷۷، ۷۸  
علی اکبر جعفری: ۲۰  
علی آباد: ۵۷  
علی قلی اعتضادالسلطنه: ۲۷، ۵۹  
عین السلطنه: ۲۵  
فالکن هاگن: ۲۶  
فتحعلیشاه: ۳۱، ۶۹  
فخرالملوک: ۷۰  
فرانسه / فرانسوی: ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۵۳، ۱۵۳  
فراهان: ۷۱  
فرنادو: ۱۱۹  
فریدون آدمیت: ۳۱، ۳۲  
فلورانس: ۶۵  
فن: ۴۷  
فهرج: ۳۴، ۱۰۴، ۱۰۶  
فیروز میرزا فرمانفرما: ۳۳  
فیروز میرزا نصرت الدوله: ۶۳، ۹۲  
فیروزکوه: ۲۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۸  
فیگوئرا: ۷۱  
فیلاریاز لنفاوی: ۹۵  
فین: ۷۱، ۷۲  
قاجار / قاجاریه: ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۸، ۶۷، ۹۸  
قاسم آباد: ۱۲۱، ۱۰۲  
قائم شهر: ۵۷  
قزوین: ۳۳، ۴۷  
قصر الحمراء: ۵۰  
قصر شیرین: ۲۵  
قفقاز: ۲۸، ۵۴  
قلعه یوار: ۱۲۱  
قلعه بهری: ۱۲۱  
قلعه سیب: ۱۱۲  
قلعه میرزا زین العابدین: ۱۰۵  
قم رود: ۶۷  
قم: ۱۶، ۲۵، ۳۳، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱  
قوچان: ۱۷، ۲۵، ۳۵، ۳۶، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰  
۱۹۲، ۱۹۳  
کاخ گلستان: ۲۸  
کاستگرخان، آلبرت: در بیشتر صفحات  
کاشان: ۱۶، ۳۳، ۷۱، ۷۳، ۷۶، ۸۲  
کاظمین: ۶۲  
کامران میرزا نایب السلطنه: ۲۳، ۱۱۴، ۱۵۵، ۱۵۶  
کریلا: ۱۹، ۲۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۶  
کردستان: ۱۰۹  
کردستان: ۷۰  
کردها: ۱۰۹

۲۱۸ / آلبرت کاستگرخان مهندس باشی

کرزن: ۳۵، ۳۱	ماشکید: ۸۷، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰
کرمان: ۱۶، ۳۳، ۳۴، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۷۶	ماهان: ۸۷، ۸۹
۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۳	مجارستان: ۲۱، ۶۵
۹۶، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰	محمد بختیاری: ۱۱۵
کرمانشاه: ۲۵، ۲۶	محمدتقی میرزا رکن الدوله: ۳۵، ۳۶
کرمانشاهان: ۸۴	محمدتقی خان فراهانی / امیرکبیر: ۱۹، ۲۱، ۳۲، ۷۱، ۷۲
کریم خان: ۱۷، ۳۲، ۱۲۴	محمدحسین میرزا مهندس: ۳۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۱
کلات: ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹	نجم‌شاه قاجار: ۶۹، ۷۲، ۹۳
کلاردشت: ۳۰	محمدمهدی خان اعتضادالدوله: ۷۰
کلان زهو: ۱۰۱، ۱۲۱	مخبرالدوله: ۳۳
کلرفتیزامین: ۹۴	مخبرالسلطنه: ۲۲
کندوان: ۳۰	مدرسه ضیائیة: ۸۲
کنگاور: ۲۵، ۷۰	مدوک: ۶۶، ۸۴، ۸۹، ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۷
کوت: ۱۱۹	مرتضی قلی خان وکیل الملک: ۹۶
کوچ گردان: ۱۲۱	مستشارالدوله: ۲۳
کولینگر. ج. ج: ۱۶، ۶۱	مسجد جامع نائین: ۷۶
گدامگر: ۱۱۵	مسجد سپهسالار: ۷۵
گرانادا: ۵۰	مسجد مطهری: ۷۵
گرگان: ۵۱	مسقط: ۱۱۹
گشت: ۱۱۱	مسکو: ۵۴
گلداسمیت: ۱۶، ۳۲، ۸۷	مشهد: ۲۵، ۳۵، ۳۶، ۶۸، ۷۰، ۷۷، ۸۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۶، ۱۹۰
گنبد: ۱۲۱	مشهدسر: ۵۵
گنه گنه: ۹۸	مظفرالدین شاه: ۴۵
گوادر: ۱۱۹	معتدالملک: ۲۲
گوسف: ۵۱، ۵۳	معصوم علیشاه: ۴۸
گیل: ۱۱۷	معین: ۷۷
لادی: ۱۰۱، ۱۲۱	مغولان: ۷۶، ۱۱۳
لار: ۵۸	مکران: ۱۱۹
لرستان: ۷۷	مکه: ۶۶، ۶۸
لوزان: ۳۷	مگس: ۱۱۶
لهستان: ۷۳، ۱۰۴	ملا محمد: ۳۰
مادام کارناسرنا: ۲۲، ۲۷	ملک آرا: ۵۱
مارتین براد فورد: ۲۴	
مازندران: ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۵۱	
۵۸، ۸۲	

- ملک التجار: ۱۹۳، ۱۹۲، ۳۶  
 ملک نسا: ۷۲  
 ملکم خان: ۲۳  
 مه گس: ۱۱۶  
 مهدعلیا: ۷۲، ۲۳  
 مهرستان: ۱۱۶  
 مهندس باشی: ۱۸۱  
 مید: ۷۸  
 میرزا آقاخان نوری: ۷۲، ۲۱  
 میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار: ۲۶، ۲۵، ۲۳، ۱۹  
 ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۲۴، ۷۵، ۷۳، ۶۲، ۳۵، ۳۲، ۳۱، ۲۷  
 میرزا زین العابدین: ۱۰۶  
 میرزا سعیدخان مومتن الملک: ۲۷، ۲۳، ۱۹  
 میرزا عراقی خان: ۷۱  
 میرزا کاظم نظام الملک: ۷۲  
 میرزا محمد کشیجکی: ۷۰  
 میرزا محمد مهندس: ۲۸  
 میرزا محمدخان عدل الملک: ۸۰  
 میرزا مهدی خان ممتحن الدوله قشقایی: ۲۸، ۲۷  
 میل فرهاد: ۱۱۸، ۱۱۷  
 مینوتولی: ۱۱۲  
 ناپلئون بناپارت: ۵۳  
 نادرشاه: ۱۰۳، ۴۸  
 ناصرالدین شاه: ۲۸، ۲۶، ۲۵، ۲۲، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴  
 ۶۸، ۶۳، ۶۱، ۵۹، ۵۰، ۴۸، ۳۶، ۳۵، ۳۱، ۳۰، ۲۹  
 ۷۰، ۷۱، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰  
 ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۶۶، ۱۶۴  
 ناهوک: ۱۱۳  
 نایین: ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۳۳، ۱۶  
 نرماشیر: ۱۱۹  
 نعمت آباد: ۷۹  
 نقشبندی: ۶۸  
 نکسیان: ۱۱۷  
 نساوی: ۲۶  
 نعیرو: ۷۰
- نورایی: ۲۰  
 نیستانک: ۷۶  
 نیشابور: ۱۰۳  
 وزین افضل: ۶۷، ۲۰، ۱۹  
 ولگا: ۵۳  
 ونیز: ۸۵  
 وین: ۱۹۹، ۳۱، ۲۰  
 هاشمیان: ۲۱  
 هاینریش کارل بروگش: ۴۰، ۲۹، ۲۴، ۱۵  
 هدایت اله منشی: ۱۲۴  
 هشرخان: ۵۴  
 همدان: ۷۰، ۲۵  
 هند / هندوستان: ۹۳، ۸۴، ۸۱، ۷۰، ۶۷، ۴۶  
 ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۰۵، ۱۰۳  
 هندوانه ابوجهل: ۹۹  
 هنری موزر: ۲۲  
 هوتم شیندلر: ۳۲  
 یحیی خان مشیرالدوله: ۷۳  
 یزد: ۸۰، ۷۹، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۳۳، ۱۶  
 ۱۰۹، ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۸۱  
 یهود / یهودی: ۱۰۴، ۹۴، ۸۶، ۸۱، ۸۰، ۷۳، ۷۲  
 ۱۰۶

## شناختنامه آلبرت گستایگر

بمون تپوری (ح. ص)

برچیده از کتاب در دست مانده "سفرنامه نویسان بیگانه در مازندران".  
وایسین بازبینی، اکتبر 2006 / مهر 1385.

////////////////////////////////////

گستایگر

(1861م)

گستایگر، آلبرت Gasteiger, Albert (اینزبروگ 28 مارس 1823- بوسن 5 ژوئیه 1890م) راه ساز، سپاهی و دیپلمات اتریشی. از بزرگ زادگان پرمایه بود. پدرش، آنتون فرانس، از کودکی او را یوزف Jousef نیز نامید. پیش از آن که نشان اشرافی گستایگر – کمتر از ویسکونت، برابر بارون – برشناس نامه اش بیافزایند، به رابن شتاین ( Rabenstein و کوباخ (Kobach) آوازه داشت. در زادگاهش مردم شناسی خواند آنگاه به دانشگاه وین رفت و مهندسی راه و ساختمان را بر دانش نامه اش افزود (1846). چند سال در ساخت راه های شوسه و آهن اتریش کارکرد. گویا از همین زمان به آموختن زبان فارسی روی آورد. سال 1859 رده افسری ارتش یافت و در جنگ با ایتالیا دست داشت. کارآبی، توانمندی و آگاهی های ایران شناسی او، شوندی شد که وی را برای کار در ایران برگزیدند و در 1239/1860 خ/1277 ق به ایران فرستادند. نخست از آموزگاران دارالفنون شد. برای به سازی ایران پشتکار نشان داد. از همین رو، راه سازی نوین کشور را به او سپردند. از کارهای برجسته اش، ساخت راه تهران – کاظمین (1870/1287) و مشهد – عشق آباد (1303-1305/1886-1888) بود. به زودی در دربار بزرگان ایرانی و بیگانه به هوشمندی، کارشناسی، سخت کوشی، شادابی و خوش گویی آوازه یافت. همزمان با راه سازی، نوسازی ارتش ایران را به وی سپردند. یک چند سپاهیان اتریشی را برای آموزش بخشی از ارتش ایران به کار گرفت. از پیشگامان ارتش امروزی شد. سربازگیری را بنیاد نهاد و قانون خدمت سربازی را نوشت و سال 1301 به چاپ رساند. پیدایی مهندسی سپاه نیز از نوآوری های وی بشمار می آید. به پاس خدمت به ایران، بارها نشان سربلندی گرفت. از بلند پایگان و فرماندهان گشت. در رده های سپاهی نیز سرتیپ و

میرینجه خوانده شد. گستایگر نخستین اروپایی بود که از ناصرالدین شاه، به نشانه سپاس کشورداران از کارهای ارزنده اش، لقب خانی را به پاداش گرفت (اواخر 1285) از همین روزگار کنسولی افتخاری و نمایندگی ویژه اتریش در ایران را به وی سپردند. گستایگر در نزدیکی و دوستی ایران و اتریش بسیار کوشید. منش و کردار شایسته اش، ناخشنودی شماری از اروپایی ها را برانگیخت تا آنجا که برخی وی را به ناروا آوازه دادند. با ناصرالدین شاه و شماری از بزرگان ایرانی و بیگانگانی چون بروگش Brugsch (1827-1894) دوستی و هم نشینی داشت. از همراهان شاه در سفر به اروپا بود. اواخر 1888 به خوشنامی از کارکناره گرفت و به کشورش بازگشت. در کرسی نشین تیرول چندان زیست تا درگذشت. گستایگر گزارش های ارزشمندی از ایران نگاشت. تا آنجا که می دانیم تنها سه نوشته وی به آلمانی چاپ شده است: [همکاری های بازرگانی ایران و اتریش] (1862) نوشته دیگرش Rundreise durch die nordlichen Provinzen (Persiens) نخست با کاستی و کژی سال 1862 در نشریه انجمن جغرافیایی برلین چاپ شد. پس از آن دوست دانشمندش بروگش، آن را پیراست و در پیوست سفری به دربار سلطان صاحبقران باز شناساند. گستایگر دستکم بهار 1240/1861 خ به مازندران و دشت ترکمن رفت و راه آورد قلمی خود را به بروگش نیز سپرد. کتاب Teheran nach Beluschistan [از تهران به بلوچستان] یادمانده سفر پژوهشی دیگرش در 1-1880 است که پایانی 1881 چاپ شد. از گردانیده انگلیسی همین کتاب نیز آگاهی داده اند (لندن : 1884) همچنین گمان می رود که نفثة المصدر بخشی از نوشته های فارسی گستایگر باشد. این سرود واره کوتاه به یاد سفری به دامنه دماوند است. تاکنون در نوشته های فارسی، گستایگر را به نام های زیر شناسانده اند : کاستگر، کاستگرخان، کاستگر، کاستگرخان، کاستیکر، کاستیگر، کاستیگر فن راونشاین فولباخ، کمسیتجر، گارسایگر، آگاستایگر فن راون شتاین کولباخ، گاستگر، گاستیاگر، گاستیگر، گاستیگرخان/ گاستیگرخان نمسای، گاستیگر راونشتاین کوباخ، گستگرخان، Ravenstein, Kastiger. اعتماد السلطنه وی را از 14 افسر اتریشی برشمرد که در محرم 1296 به ایران آمد. سرنا Serena (سده 19) که خود کارنامه ای راز گونه دارد، بدگمانی های اروپایی های ناخرسند از گستایگر را يك جا نمود و بی آن که نامش را بیاورد در بیش از دو برگ از سفرنامه اش برفراز کرد. شگفت این که همو ایران گذرانی گستایگر را 12 سال دانست. نویسنده "از صبا تا نیما" پنداشت که گستایگر صرفاً برای ماجراجویی به ایران آمد و در 1889 از کار کناره گرفت.

رویکردها

)))))))))

آدمها و آئینها در ایران، 48-51 .

از آستارا تا استارباد، 3/54 ، 154 ، 156-160 ، 167 .

- از صبا تا نیما، 257-256/1 ، 259 .
- اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، 103 ، 179 ، 192 ، 316 .
- ایران در يك قرن پیش، 402 .
- ایران و ایرانیان ( بنجامین )، 346 ؛ با کاروان تاریخ ، 559 .
- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، 83 ، 85 .
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، 613/3 .
- تاریخ منتظم ناصری، 1860/3 ، 1865 ، 1903 ، 1917 .
- تحقیقات جغرافیائی، 240 ، 283 ، 289 ، 302-299 ، 327 ، 345 ، 361 ، 363 ، 485 .
- چهل سال تاریخ ایران، 99 ، 101-102 ، 115 ، 672 .
- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، 32 ، 115 ، 194 ، 332 ، 350 ، 408 .
- سفرنامه ترکستان و ایران، 248-251 .
- سفری به دربار سلطان صاحبقران، 546 ، 557 ، 585-586 ، 626 ، 693-708 ، 710 .
- سیاحت درویشی دروغین، 19 .
- عین الوقایع، 79 ، 84 .
- فهرست توصیفی سفرنامه های آلمانی، 9 .
- مرآة البلدان (شماری از رویه ها) .
- مقدمه ای در باب آشنایی ایران، 27 .
- " نفثة المصدور " [برگرفته از روزنامه ای کهنه] آرمان ، ۱ ، ش 8-10 ( تیر - شهریور 1310 ) 318-320 .
- [فرهنگ زندگی نامه آلمانی] 581-580/3 .
- [فرهنگ نوین زندگی نامه آلمانی] 88-87/6 .
- [کتابشناسی ایران] 78 .
- [گزارش ایرانگردان از یاد رفته] 161-143 .

**Albert Gasteiger-Khan Mohandes Bashi**  
**Reports, Travelogues and Documents of Albert Gasteiger**  
**Khan, Austrian Road Engineer in Nasser al-Din Shah period**  
**1860-1889**



مسیو آلبرت کاستگرخان، از اواسط دوران ناصرالدین شاه قاجار به منظور توسعه راه‌های شوسه، از اتریش وارد ایران شد.

یکی از شاخصه‌های مدرنیته دوره قاجار، مقوله راه و راه‌سازی است. روشنگران قاجاری، از راه شوسه و راه آهن به عنوان ستون فقرات رشد اقتصادی کشور یاد می‌کردند و از راه‌سازی تحت عناوین «راه نجات» و «راه گلستان شدن کشور» نام می‌بردند و برای نبل به اهداف خود، اقداماتی را انجام دادند. یکی از این کارها، استخدام یک مهندس اتریشی به نام مسیو آلبرت کاستگر بود که در دوره ناصرالدین شاه قاجار به ایران دعوت شد و به ترتیب در دارالفنون، وزارت جنگ، وزارت فوائد عامه و وزارت امور خارجه مشغول به کار گردید. از او می‌توان به عنوان اولین مهندس راه‌سازی ایران در دوره قاجار نام برد زیرا اولین راه‌های شوسه ایران یعنی مسیرهای راه شمیران، راه تهران-کردکوه، راه تهران-مازندران و راه قوچان توسط او ایجاد شد و در دیگر مسیرها، به عنوان مشاور در خدمت دولت ایران بود. مسیو کاستگرخان، در طول اقامت خود در ایران که بین سالهای ۱۳۷۷ - ۱۳۰ ه‍.ق، به طول انجامید، به نقاط مختلف ایران سفر کرد و گزارش‌هایی را تهیه کرد. کتاب حاضر، شامل معرفی کاستگرخان، گزارش او از سفارش به مازندران و بلوچستان، بررسی نسخه خطی او به نام «مشق نظام» و در نهایت بررسی اسناد مربوط به کاستگرخان در سازمان اسناد آرشیوی وزارت امور خارجه ایران و اسناد سازمان ملی ایران می‌باشد.

ارزش این گزارش‌ها بدین جهت است که برای اولین بار حجم عمده سفرنامه‌ای از دوره قاجار، با نگاه تخصصی به جاده‌های کشور و وضعیت حمل و نقل در ایران دوره ناصرالدین شاه تالیف و تدوین شده است.

۳۰۰۰۰ تومان

